

نقد معانی

در صنعت نظم و نثر فارسی

تألیف :

غلامحسین آهنی دبیر دبیرستانهای اصفهان

فروردین ۱۳۳۹

ناشر: کتا بفروشی تأیید اصفهان

حق طبع محفوظ

چاپ اول

تقد معانی

کتاب فروششی تایید اصفهان

بها

محدث

۵۵

۳

۲۱



نقد معانی

در صنعت نظم و ثنرفارسی

تألیف :

غلامحسین آهنی دبیر دبیرستانهای اصفهان

فروردین ۱۳۳۹

ناشر: کتا بفروشی تأیید اصفهان

حق طبع محفوظ

چاپ اول

بها: ۴۵ ریال

چاپ محمدی

پیش گفتار

نگارنده این سطور سالیان دراز، در اندیشه این بود که در علم معانی بیان و نقد اشعار کتابی تلفیق نماید، و ارزنده ترین آثار نظم و نثر پارسی را با ذکر شواهد و مآخذ و نام کتب بااستشهاد آورد. تا برای دانشجویان متتبع جز اصل موضوع فوائد دیگر هم داشته باشد.

برای این مقصود اول دوره معانی بیان را از بحث فصاحت و بلاغت تا انتهای علم بدیع از مطول تفتازانی بلغت پارسی در آورد، و زآن پس متون دیگر را از قبیل: مفتاح العلوم و عقود الجمان و حلیة اللب المصون و جوهر مکنون و جزآن مورد بررسی قرار داد و با متن خطیب دمشقی مقابله و مقایسه کرد.

پس از این تبصّعات دریافت که نویسندگان کتب مذکور در اصول باهم اختلافی ندارند، بلکه اختلاف آنان در برخی از فروع و جزئیات است. و چنین بنظر رسید که هر یک مطالب دیگری را با تغییر و تصرف و زیادت و نقصان عبارت کرد آورده، و بنام خود جداگانه تألیف کرده است.

بعد کتب معانی بیان پارسی را گرد آورد و در آنها غور کرد، دید در آنها نیز چیز تازه ای بنظر نرسید، هر یک از دیگری مایه گرفته و همه متن خطیب دمشقی را سرمایه کار خود قرار داده اند، با این تفاوت که شواهد خطیب دمشقی و سکاکی و تفتازانی و دیگر تازی نویسان، تازی، و شواهد پارسی نویسان پارسی و تازی است.

نگارنده، هم، چنانکه بعرض خوانندگان محترم رسانید از متن

خطیب دمشقی مایه گرفت و در فراهم آوردن شواهد رنج فراوان برد، و شبهای بسیار دیده برهم نسبت و در دواوین شعرا غور کرد، و بنقد و قلب پرداخت و بتوضیح و تفسیر و تحلیل و تزیین کیب، کوشید، و اصطلاحات علمی که در اشعار خاقانی و ناصر خسرو و دیگران دیده میشد با وجوه استعارات و تشبیهات و تخیلات و کنایات آنها شرح داد.

و مآخذ اشعار و لغات و اصطلاحات و آیات و هر چیزی که از جایی استفاده شد در زیر هر صفحه تذکر داد. و صفحه و سطر آنرا تعیین کرد، تا ارجاع باصل آسان دست دهد.

و فهرست مطالب و مندرجات و اسماء اعلام و رجال و طوایف را برای آسانی کار خوانندگان محترم در آخر کتاب ترتیب داد.

با همه سعی و کوششی که در تهیه و تنظیم و تالیف مطالب بکار رفت، خاطی ناچیز آگاه نمیکند که از خطا مصون باشد، زیرا نقص بیشک در نهاد فرزندان آدم مفطور است، و کسی را از آن رهایی نیست. با اینوصف از ارباب دقت و براءت استدعا دارد، که حقیر را بر هفوات و خطاها آگاه گردانند تا در مرتبه نقص باقی نماند.

در خاتمه از جناب آقای دکتر محمد معین استاد دانشمند دانشکده ادبیات تهران، و جناب آقای بدرالدین کتابی و جناب آقای محمد صدرهاشمی استادان ارجمند دانشکده ادبیات اصفهان که این وجیزه ناچیز بشرف مطالعه ایشان مشرف گردید، و مرا بر طبع و نشر آن تحریر و تشویق فرمودند صمیمانه سپاسگذارم.

و نیز از آقای نویدی مدیر محترم کتابفروشی تأیید اصفهان که در انتشار کتب سودمند علمی و ادبی سعی بلیغ دارند تشکر میکنم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و ستایش ، ذات بیچون پروردگاری را سزااست ، که ترتیب و تنسیق عالم وجود را بر بهترین وجوه و درخور اقتضاء حال پدید آورد و کلمات تدوینی را شارح معانی و کاشف کلمات تکوینی قرار داد . و گوهر روان آدمیانرا بواسطه ادراک اسرار و ترکیب الفاظ و ادای مراد بر دیگر جانوران ممیز و ممتاز داشت . و درود فراوان بر زبده و کزیده مخلوق یعنی پیغمبر محمود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که جامع لطایف حکم و حاوی جوامع کلم بود و بر اهل بیت و یاران او باد که معادن علم و حکمت و مخازن حلم و عصمت بودند .

و بعد این کتاب که در فن فصاحت و بلاغت و علم معانی است بر طبق متن خطیب دمشقی و مفتاح العلوم سکاکبی و عقود الجمان جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی و حلیه اللب المصون شیخ احمد دمنهوری در شرح رساله جوهر مکنون سید عبد الرحمن اخضری تلفیق گردید . و بطریق شمس الدین محمد بن قیس رازی ، ذیلی بر مقدمه فصاحت و بلاغت از اوصاف ناپسندیده ایکه در زبان تازی و پارسی است از قبیل ترکیبات ناخوش و استعارات بارید و تقدیم و تأخیرات ناپسند و معانی واهی و فلو و مبالغتهائیکه بحد استحالات عقلی رسد و خطاهای لفظی و معنوی و زیادات و حذف ، چون تخفیف حرکات

مشدد و تشدید حرکات مخفف و تغییرات الفاظ از مناهج صواب و نقد اشعار و معانی بر آن افزودم ، و بعد فن اول از فنون سه گانه معانی و بیان و بدیع را بر طبق مدارکی که ارائه دادم از تعریف علم معانی و ابواب هشتگانه ، اسناد خبری و احوال مسند و مسند الیه و متعلقات فعل و قصر و انشاء و فصل و وصل و ایجاز و اطناب و مساوات و وجه انحصار در هشت باب بترتیب طبیعی ایراد کردم . و برخی از امور لازم را بطریق تنبیه و تزیین و تزییل و تکمله و تبصره و تذکره اضافه نمودم تا موجب زیادت فائدت گردد . و چون غالب مباحث از نقد و انتقاد خالی نبود ، بنا بر این نام این کتاب را « نقد معانی » نهادم .

سبب تالیف کتاب

در این عصر خجسته که در انتشار کتب رستاخیزی بوجود آمده و دامنه تحقیقات و تبصّعات علمی و ادبی در سراسر شرق و غرب گسترش یافته و فضلا و ارباب بلاغت بنقد و قلب و جرح و تعدیل و اصلاح زبان شیوای پارسی میپردازند و بازار تألیفات و تصنیفات اساتید رونقی خاص و جلوه دیگر دارد ، براستی کمال گستاخی دانستم که در میدان سخن گام نهم و دم از فصاحت و بلاغت زخم و از ابواب معانی و نقد اشعار ، سخن بمیان آرم و همواره مضمون حدیث : رحم الله امره عرف قدره و لم یتعدّ طوره ، را بر تخته حس بصر میآوردم ، ولی داعیه عبودیت و شکر - گزاری پروردگار منعم انگیزی در من پدید آورد که بی اختیار اندیشه این جسارت بخاطر آوردم . و چون احساس میشد که طـلاب علوم و دانش جویان بـفن فصاحت و بلاغت و علم معانی و نقد اشعار نیازمندند بدینمناسبت این مجموع را بطریقی که فهرست وار در سطور سابقه ذکر شد تلفیق نمودم .

امید است انشاء الله این وجیزه ناچیز که بمنظور خدمت بفرهنگ و زبان پارسی تألیف یافته مورد استفاده قرار گیرد و خوانندگان محترم چون بر خطا و لغزش و قوف یابند این ضعیف را بر آن آگاه گردانند ، تا وجودی ناقص بتدریج از مرتبه نقص بسوی کمال گراید .

مآخذ شواهد تازی

مآخذ شواهد نظم و نثر تازی این کتاب عبارتست از : دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام و شرح نهج البلاغه خوی و ابن ابی الحدید و ضرام السقط شرح دیوان ابوالعلاء معری و شرح شریشی بر مقامات حریری و مقامات بدیع الزمان همدانی و مغنی اللبیب و سبعة معلّقه و جامع الشواهد و کشکول شیخ بهائی و دیوان لیلی و معجون عامری و حدائق السحر رشید و طواط و گلستان سعدی و دیوان مسعود سعد سلمان و دیوان حافظ و چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی و جهانگشای جوینی و مجله یادگار و کلیله و دمنه و تصریح خالد ازهری در شرح توضیح ابن- هشام و حواشی چلبی بر مطول تفتازانی و مآخذ قصص و تمثیلات و احادیث مثنوی از آقای استاد فروزانفر و کشف المحجوب و ابداع البدایع شمس- العلماء کرکانی و الفیه ابن مالک و شرح ملا جلال سیوطی .

مآخذ شواهد پارسی

مآخذ شواهد نظم و نثر پارسی عبارتست از : دیوان خاقانی خمسّه نظامی (سبعة مرحوم و حید) مثنوی مولوی ، دیوان ابوالفرج رونی ، مجمع الفصحاء ، مرزبان نامه ، قابوس نامه ، تاریخ ابوالفضل بیهقی ، دیوان ازرقی هروی ، لباب الالباب ، کلیات سعدی ، آداب المتعلمین منسوب بخواجه نصیر طوسی ، دیوان وحشی باقعی ، دیوان ناصر و خسرو ، مجالس

المؤمنين قاضي نورالله شوشتری ، دیوان عنصری ، تاریخ سیستان ، مجمل-
 التواریخ والقصص، المعجم في معانيير اشعار العجم، مدارج البلاغه رضا قليخان هدايت
 حديق البلاغه ، التوسل الي الترسل مؤيد الدين بغدادی ، دیوان منوچهری
 دامغانی ، لغت فرس اسدی ، دیوان جمال الدين اصفهانی ، كشف الاسرار و
 عدة الابرار تأليف ابو الفضل رشيد الدين ميبدي معروف بتفسير خواجه -
 عبد الله انصاری ، تحفة العراقيين خاقانی ، دیوان قطران تبریزی ، دیوان -
 سيد حسن غزنوی ، اشعار كزیده فرخی سيستاني ، دیوان اثير اخسيكتی
 دیوان اديب صابر ترمذی ، دیوان همام تبریزی ، دیوان مختاری غزنوی
 تاریخ اديب عبدالله و صافی ، دیوان امير معزی ، دیوان كمال الدين اصفهانی
 معيار الاشعار منسوب بخواجه نصير طوسی ، دیوان حكيم اسدی طوسی ،
 راحة الصدور راوندی ، لغت نامه دهخدا ، سبك شناسی مرحوم بهار (۳ جلد)
 سخن و سخنوران استاد فروزانفر ، هنجار گفتار مرحوم تقوی ، تاریخ ادبيات
 دكتور ذبيح الله صفا ودكتور رضا زاده شفق ، رساله صرفي ونحوي مجتبی مینوی
 امثال قرآن علی اصغر حكمت ، مجله ارمغان ، حدود العالم من المشرق و
 المغرب ، فارسنامه ابن بلخی ، مفرد و جمع آفای دكتور محمد معين ،
 بر كزیده شعر فارسی از آفای دكتور معين .

مَا خذ لِنَا ت و تَفْسِير و تَوْضِيح اشعار

برای تفسیر و توضیح اشعار و لغات ، کتاب شفا و اشارات و قانون
 بوعلی سینا و اسفار ملاصدرا (حکمة المتعاليه) و شوارق ملاعبدالرزاق لاهیجی
 و شرح منظومه حکمت حاج ملاهادی سبزواری ، و شرح تجرید علامه حلّی
 و حکمت الاشراق شهاب الدین سهروردی (با شرح قطب الدین رازی) و
 شرح الاسباب نفیسی و تحفه حکیم مؤمن و مخزن الادویه و بحر الجواهر
 هر وی طبیب و التّفهیم ابوریحان بیرونی تصحیح آفای استاد جلال الدین

همائی و نجوم خاتون آبادی و بیست باب ملامظفر و شرح قاموس و غیث اللّغة
و صراح اللّغة و اساس البلاغة زمخشری و فرهنگ رشیدی و لغات فرس اسدی
و لغت نامه دهخدا و برهان قاطع و آندراج و منتهی الارب و فرهنگ ناظم-
الاطباء (نفسی) و جامع الشواهد و ملل و نحل شهرستانی و تعلیقات علامه -
قزوینی بر لباب الالباب و جهانگشای جوینی و چهار مقاله و مشکلات العلوم
نراقی و السامی فی الاسامی فاضل میدانی و شرح نصاب صبیان و ثوق و فروق-
اللغات جزائری و یادداشت‌های مرحوم استاد علامه قزوینی را مأخذ کار قرار دادم
غلامحسین آهنی دبیر ادبیات و فلسفه و منطق

دی ماه ۱۳۳۸ مطابق شوال ۱۳۷۸ هـ

اصفهان

فصاحت

فصاحت عبارتست از طلاقت لسان و صراحت بیان و ادای لغات و کلمات و حروف بر وجهی که زبان گرانبار نگردد. و گرفتگی و درماندگی در آن پدید نیاید. (۱)

فصاحت سه قسم است : فصاحت کلمه - فصاحت کلام - فصاحت متکلم
فصاحت کلمه

خلوص و رهائی لفظ است از تنافر حروف و غرابت و مخالفت قیاس صرفی .

تنافر

وصفی است در لفظ که موجب سنگینی زبان و دشواری نطق میگردد چنانکه خاقانی گفته است :

در حکمت ودین در آر جان را حکمت حکمه است توسنان را (۲)
در مصراع ثانی اجتماع تائات زبان را گرانبار میگردداند . و مانند لفظ مستشزرات در قول امره القیس :

غدائرہ مستشزرات الی العلیٰ تضلّ العقاص فی مثنیٰ و مرسل
و مانند لفظ هعنعع در قول اعرابی که چون از ناقه او پرسیدند
گفت : « ترکت ناقتی ترعی الهمنععی » .

بعضی تنافرا مولود قرب و بعد مخارج و انتقال از حرفی بحرف دیگر دانسته‌اند. ابن اثیر گوید تنافر وصفی است که آنرا ذوق سلیم ثقیل و دشوار باید (۳)

(۱) فصیح الاعجمی و افصح اذا انطلق لسانه و خلصت لفته من اللکنه و جادت فلم یلحن (مطول تفتازانی ص ۱۱) و فصیح : انطلق لسانه بها و خلصت لفته من اللکنه (اساس البلاغه) . فصاحت : گشاده سخن و درست شدن مخارج (صراح اللغه) . گشاده و تیز زبانی و خوش گوئی (غیاث اللغه)
(۲) تحفة العراقین ص ۶۵ س ۵ (۳) مطول ص ۱۳ ص ۸

غرابت

عبارتست از کلماتی که در استعمالات مأنوس نباشد مانند لفظ نچخند
در اینشعر رود کی :

آخر کارام گیرد و نچخند نیز درش کند استوار مرد نگهبان (۱)
ومازند اینشعر ادیب صابر ترمذی :

یکانه ای که دو دستش که عطا بدهد هزارفایده با ده هزارپاداشن (۲)
لفظ پاداشن نا مأنوس و قلیل الاستعمال است . مانند لفظ (چتو) در
ایشعر نزاری :

دگر ریاچین چون دختران دامن کش گرفته گردخواستین گل زرشگ چتو (۳)
و از این قبیل است لفظ تاپاک و سنخج در اینشعر منطقی رازی :

از غم و غصه دل دشمنت باد کاه در تاپاک و گاهی در سنخج (۴)
مخالفت قیاس صرفی

آنستکه قواعد صرفیه را مانند اعالال و ادغام رعایت نمایند چنانکه
ابوالنجم عجللی ببحر رجز مسدس سالم گفته است :

الحمد لله العلی الاجلل الواحد الفرد القدیم الاول

که قیاساً بایستی میگفت الاجل بادغام لام :

وچنانکه خاقانی بیندیش را بندیش گفته :

مصورچیست آن حصنی نکو بندیش و به بنگر نه در پیدا زبام اونه پیدا بام او از در

فصاحت کلام

خالص بودن کلام است از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید الفاظ

(۱) نقل از برگزیده شعر فارسی آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران ص ۱۲

(۲) دیوان ادیب صابر ص ۱۸۲ س ۹ (۳) چتو . بفتح اول و ضم دوم

برده (فرهنگ رشیدی) (۴) تاپاک : طپیدن و اضطراب و بیقراری

(لغت نامه دهخدا)

و معانی با رعایت فصاحت آن . چنانکه افصح المتکلمین سعدی شیرازی گفته است :

حکایت : بازرگانی راهزار دینار خسارت افتاد . پسر را گفت نماید که اینسخن با کسی درمیان نهی ، گفت ای پدر فرمان تراست ، نگویم ولیکن خواهم که مرا بر فایده این مطلع کردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست ؟ گفت تا مصیبت دو نشود ، یکی نقصان مایه و دیگر شامت همسایه .
مگوي انده خویش با دشمنان که لاجول گویند شادی کنان (۱)
و مانند :

اگر شبها همه قدر بودی شب قدر بیقدر بودی . و مانند
کرسنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی
که تمام این کلمات در رعایت فصاحت است .

ضعف تألیف

آنستکه تألیف اجزاء کلام برخلاف قانون نحوی باشد مانند اضمار قبل از ذکر . چنانکه در این مثال تازی است : ضربه غلامه زید و شاهد ارجاع ضمیر غلام است بر زید و مانند : صاحبها فی الدار . که باید (فی الدار صاحبها) باشد . و مانند این شعر
مجنون عشق را دگر امروز حالتست اسلام دین لیلی و دیگر ضالالتست (۲)
که میبایست لفظ امروز را بر لفظ دگر مقدم ذکر کند .

تنافر کلمات

آنستکه از مجموع کلمات گرانی و ثقل بر زبان آید مانند این شعر
که بوعلی الیاس گفته است :
نه افسس سرون نه قفرس دوپای نه اکفس پجول ونه شم زاستر (۳)

(۱) گلستان باب چهارم ص ۱۲۱ مصحح فروغی (۲) لغت نامه دهخدا

(۳) نقل از لغت فرس اسدی

و چنانکه در اینشعر تازی است :

و قبر حرب بمكان قفر و ليس قرب قبر حرب قبر (۱)
که از اجتماع کلمات در مصراع ثانی زبان گرانبار میگردد و
نطق دشوار میشود .

تعقید لفظی

آنستکه بواسطه تقدیم و تأخیر و حذف و اضمار ترتیب الفاظ بر
وفق ترتیب معانی نباشد و ادراک مراد دشوار آید .

مانند اینشعر فرزدق که در مدح خالوی هشام بن عبدالمکک گفته است

وما مثله في الناس الا مملكا ابوامه حى ابوه يقاربه (۲)
یعنی و ما مثله حیّ یقاربه الا مملکا ابوامه (ای ابو ام الملك)
ابوالممدوح . و مانند اینشعر ناصر خسرو :

همی تا کند پیشه عادت همی کن جهان مر جفا را تو مر صابری را (۳)
یعنی تا جهان جفا پیشه میکند تو بر صابری عادت میکنی و مخفی
نماند که جهان نمیتواند جفا پیشه کند مگر اینکه گوئیم اسناد جفا بر جهان
اسناد بر غیر من هوله و مجاز در اسناد است . و ابن مالک گفته :

كذا اذا عاد عليه مضر مما به عنه مينا يخبر
و ملا جلال سیوطی گوید : و كان يمكنه ان يقول كما في الكافية
و ان يعد بخبر ضمير فالمبتدا يوجب له التأخير

تعقید معنوی

آنستکه در ترتیب معانی خلل باشد . و انتقال ذهن از معنی ظاهر
لفظ دشوار آید . و در ادراک مقصود بواسطه عدیده احتیاج افتد . چنانکه
عباس ابن احنف گفته است :

(۱) رجوع کنید بجامع الشواهد (۲) رجوع کنید بجامع الشواهد

(۳) دیوان ناصر خسرو ص ۱۲ س ۸

سأطلب بعد الدار عنكم لتقربوا و تسكب عینای الدموع لتجمدا
گریستن را از لوازم آن که حزن و اندوه است از فراق احباب و
فرارسیدن وصل کنایه آورده و از این قبیل است این شعر نظامی :

بزرگی بایدت دل در سخا بند سر کیسه ببرک کندنا بند (۱)
سر کیسه ببرک کندنا بستن کنایه است از سست بستن و سست
بستن کنایه از زود باز شدن و زود باز شدن کنایه از سخاست . و چنانکه
انوری گفته است :

شیر گردون چوعکس شیر در آب پیش شیر علم ستان باشد (۲)
یعنی شیر گردون که برج اسد است نظیر عکس شیری که در آب
افتد در پیش علم ممدوح بواسطه اظهار عجز نکون گردیده و پشت بر خاک
میساید و چنانکه خاقانی گفته است :

آهوی آتشین را چون بره در بر افتد کافور خشک کردد با مشک تبرابر
و مراد بر آبری آفتاب است با برج حمل (۳) و تساوی روز و شب
و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

آنست نیکبخت که پوشیده بین دلش از حشر بریقین بگواهی گیاشده است
یعنی نیکبخت کسی است که دل پوشیده بین او از گواهی گیاه بروز
حشر ، یقین پیدا کند ، و گواهی گیاه کنایه و تخییل است . و لایخفی ان
شهادته و کلامه ذاتی کما قال المحقق السبزواری :

فالكل بالذات له دلاله حاکیه جمالہ جلالہ

(۱) کندنا بفتح سوم : گیاهی ماکول و از طایفه سیر و بلعت مردم تهران
تره و بتازی کراث نامند (ناظم الاطباء) (۲) فرهنگ رشیدی
(۳) حمل : همچون گوسپندی است نیم خفته و ز پس همینگرد تادهان او بر پشت
شده است (التفهیم ابوریحان بیرونی ص ۹۰ س ۴)

تکرار

عبارتست از ذکر کلمه ای بعد از اینکه آنرا اولاً ذکر نمایند .
چنانکه عسجدی مروزی گفته است :

باران قطره قطره همی بارم ابروار هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار
زان قطره قطره باران شده خجل زین خیره خیره خیره دل من ز هجر یار (۱)

تتابع اضافات

در بی هم آمدن اضافات است چنانکه ابن بابک گفته است :

حمامة جرعی حومة الجندل اسجعی فان بمرئی من سعاد و مسمع
و مقصود تتابع اضافات است در مصراع اول و چنانکه حافظ گفته است :

ساکنان حرم سر عفاف ملکوت بامن راه نشین باده مستانه زدند (۲)
چنانکه سعدی گفته :

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده راز سبیل

تذکره

قید تتابع که بر فصاحت افزوده اند بيمورد است . زیرا اگر موجب
تنافر و کرائی لفظ گردد باید بقید تنافر کلمات که سابقاً ذکر شد خارج
شود . و اگر بدان احتیاج باشد و موجب نفرت سامع نگردد با فصاحت
کلام منافاتی ندارد .

فصاحت متکلم

آنستکه متکلم از زیادت تکرار هیأتی در نفس او رسوخ کند . تا
بتواند مقصود خود را بلفظ فصیح تعبیر نماید . هر چند تکلم بکلام فصیح
نکند . وبدون رسوخ این هیأت فصیح نیست . هر چند بر حسب اتفاق تکلم
بکلام فصیح نماید .

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۸۶

(۲) دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی ود کترغنی ص ۱۲۵ س ۱

بلاغت کلام

عبارتست از مطابقت کلام بامقتضای حال مخاطب (۱) با رعایت فصاحت زیرا مقامات کلام متفاوت است مثلاً مقام اطلاق غیر مقام تأکید است زیرا تأکید در قبال منکر و اطلاق در قبال غیر منکر آورده میشود .
و مقام تعریف غیر مقام تنکیر است چنانکه شرط مبتدا تعریف است ، برای اینکه بایستی در ذهن سامع ممتاز و معین باشد ، بر خلاف حال و تمیز که در آن مقام فقط بیان هیأت و رفع ابهام است . و آن بتنکیر کلمه حاصل میشود و مقام تقدیم ماهو حقه التأخیر غیر از مقام تأخیر است زیرا در تقدیم افاده حصر است بر خلاف تأخیر و مقام ایجاز غیر از مقام اطناست ، زیرا ایجاز نسبت بشخص ذکی^۲ بلیغ است که از کلام دقیق معانی کثیر استفاده نماید .
و مقام اطنا در جایی است که سامع غبی و کودن باشد و مقصود را بدون تکرار بدست نیاورد و مقام مساوات ، فقط ادای مقصود است بدون رعایت نکته .
و مقام وصل تشریک دو جمله است ، یا دو مفرد ، در اعراب . و مقام فصل خلاف تشریک است .

پس شخص بلیغ باید قواعد معانی را پیش چشم دارد و رعایت نماید تا از خطا و لغزش مصون ماند . زیرا گاهی میان دو کلمه انس و آمیزشی است که اجتماع آنها باعث لطف کلام میشود ، و گاهی اجتماع دو کلمه موجب تنافر کلام میگردد . و بلغا از تألیف آن احتراز مینمایند . مانند استعمال ادوات شرط که هر يك مقام خاصی دارند چنانکه لفظ (ان) در مقام شك و فعل آن گاهی مضارع و گاهی ماضی واقع میشود و لفظ (لو) در موقع

(۱) سید عبد الرحمن اخضری در رساله جوهر مکنون گفته است :

وجعلوا بلاغة الكلام طباقه لمقتضى المقام

(هاشم شرح عقود الجمان ص ۲۸ س ۸ طبع مصر)

امتناع عند الامتناع بکار می‌رود . و فعل آن غالباً بلفظ ماضی ذکر می‌شود و کلمه (اذا) در موقع قطع بتعلیق و فعل آن در اکثر اوقات ماضی است و هر گاه کسی یکی از این ادوات را بجای دیگر استعمال نماید کلام او از حد^۱ بلاغت خارج می‌گردد .

مراتب بلاغت

بلاغت دو طرف دارد . یکی طرف اعلی که سخن بحد^۲ اعجاز رسیده باشد مانند سخنان باری و یا نزدیک باعجاز باشد مانند سخنان بزرگان . و دیگری طرف اسفل که هر گاه از آن تنزل نماید . باصوات حیوانات و بهائم ملحق گردد ، و میان این دو مرتبه ، مراتب بسیار است از قبیل تفاوت مقامات و اختلاف رعایت اعتبارات (۱)

بلاغت متکلم

عبارتست از توانائی متکلم بر تألیف کلام بلیغ و باید دانست که هر بلیغی خواه کلام و خواه متکلم فصیح است ، بواسطه آنکه فصاحت در تعریف بلاغت چنانکه در سابق ذکر شد مأخوذ گردیده است و لی هر فصیحی بلیغ نیست ، پس نسبت بین فصاحت و بلاغت عموم و خصوص مطلق میباشد و نیز تحصیل ملکه^۳ بلاغت بواسطه آنستکه در ادای معانی از خطا و لغزش احتراز نمایند و کلام فصیح را از غیر فصیح تمیز دهند ،

تذنیب

سوی محسنات ذاتیه فصاحت و بلاغت وجوه دیگری نیز هست که بالعرض موجب تحسین سخن می‌گردد ، و بر حسن و لطف تراکیب الفاظ میافزاید ، و آن وجوه را علم بدیع می‌گویند ،

۱ ولها طرفان : اعلی وهو حد الاعجاز وما بقرب منه واسفل : وهو ما اذا غیر الکلام منه الی مادونه التحق عند البلغاء باصوات الحيوانات وینهما مراتب کثیرة (مطول تفتازانی - متن خطیب دمشقی ص ۲۵ و ۲۶)

تذکر

بعضی علم بیان و بدیع و معانی را علم بدیع نامیده‌اند و بعضی دیگر احترام از
از خلاف مقتضای حال را علم معانی و عدم اشمال کلام را بر وجوه محسنه
علم بدیع گفته‌اند، و بعضی دیگر معانی و بیان را بعلم بیان موسوم ساخته
و مجموع معانی و بیان و بدیع را علم بدیع مینامند

تذییل

تا اینحد از فصاحت و بلاغت بر طبق اصل خطیب دمشقی و سعد تفتازانی و
مفتاح العلوم سکاکی و رساله عقود الجمان و شرح حلیة اللب المصون شیخ
احمد دمنه‌وری بر رساله جوهر مکنون سید عبدالرحمن اخضری، که هر
یک از اشهر تالیفات کتب معانی بیانت بدون افزودن و کاستن ایراد شد.
اما چون در زبان فصیح پارسی از منظوم و منثور اوصاف ناپسندیده ایست که
دبیر و شاعر باید از آن احترام نماید. ناگزیر بذکر برخی از آن میپردازیم

خطاهای معنوی

عبارتست از عدم رعایت اطراف و قرائن و مناسبات و استعمال لغات
و عبارات در غیر مواضع خود چنانکه ازرقی هروی در ستایش خواجه
عمید ابو الحسن گفته است:

همی سخا و فعال ترا بلفظ فصیح مدیح خواند نابسته نطفه در اصلا ب(۱)
سخا و فعال ممدوح را نطفه نابسته در اصلا ب هر گز مدیح نتواند گفت زیرا
صورت انسانی در آن پدیدار نگشته و معلوم نیست که پدیدار گردد و نطفه
بنا بر نص صریح کلام باری دو قسم است: مخلقه و غیر مخلقه. مخلقه
نطفه‌ای را گویند که برای قبول صورت انسانی آماده باشد. و غیر مخلقه
بر خلاف آنست یعنی ممکن است اصلا صورت انسانی در آن پدید نیاید یا

(۱) دیوان ازرقی هروی تصحیح آقای سعید نفیسی ص ۴ س ۳

اگر آید بشمر نرسد. بعلاوه اسناد زبان فصیح بر صرافت نطفه غیر قابل، اسنادی نا بجا. ونسبتی رکیک است ولفظاً ومعناً مستکره و ناپسند و نیز نطفه ناقابل چگونه میتواند از ممدوح بهره ور گردد تا ویرا ثنا گوید مگر اینکه گوئیم از باب اغراق است. وچنانکه رود کی گفته است:

زفت شود راد مرد وسست دلاور کربچشد زوی وروی زرد گلستان (۱)
باید دانست که افعال وخواص وتراکیب خمر با خردل و زعفران و سایر ادویه طبی در فصلها و مکانها وزمانهای مختلف بتفاوت امزجه و اعمار اشخاص تفاوت دارد چنانکه در بعضی حالت وجد و سرور ودر بعضی حالت ملال و اندوه بوجود آرد. یکی را باقتضای مزاج متهور و بی باک و سخی و کریم گرداند، و دیگری را مخوف و ترسناک وسست و زبون سازد. در این صورت تأثیر خمر بطور کلی در تمام طبایع چنین نیست که بخیل را سخی وسست را دلیر نماید (۲)

و عنصری گفته است:

گفتم که آبدان شده رویم ز آب چشم گفتا ز آب زرد شود رنگ زعفران
آبدان شدن روی از آب چشم لغتی ناپسند و توصیفی بارد است
مگر اینکه گوئیم: زیادت اندوه وریزش اشک باندازه ای بوده که روی
را متأثر ساخته ودر آن قرار گرفته است. و نیز زرد شدن زعفران از آب
تشبیهی نا درست و خلاف واقع میباشد. ابوالفرج روئی گفته است:

بر اهل هنر جفا کند چرخ نتوان ز جفای چرخ بگریخت

چرخ را در تأثیر مستقل دانستن خلاف اجماع انبیاء و متون صحف
آسمانی است. و حکماء که اسناد حوادث را بچرخ داده اند آنرا شرط

(۱) زفت بضم اول: بخیل و ممسک (برهان قاطع) (۲) برای اطلاع از
خمر و انواع و اقسام و ترکیبات و تأثیرات آن رجوع کنید بکتاب تحفة المؤمنین تألیف
حکیم مؤمن ص ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و مخزن الادویه ص ۲۷۶ و ۲۷۷

وجود حادث دانسته نه علت مستقله و بر فرض استقلال در تأثیر بنا بر قول شاعر وجه اختصاص جفا بر هنرمندان چیست؟ ورشید و طوطا گفته است:

خیالات تیغت که برنده باد منازل در ارواح اعدا گرفته
و شمس قیس بر روی گرفته است گوید: و اگر توانستی که گفتی:
منازل در دماغ اعدا گرفت بهتر بودی که جای خیال در دماغ است (۱) انتهی
و ندانسته است که ارواح دماغی مطایبای عسکر نفس اند. و قوه
خیال در تجاویف خالی دماغ منزل نتواند گرفت. و در صورتیکه مراد رشید
روح مجرد باشد این اشکال بیمورد است. (۲)

ای اختر سخا که ز سیر نوال خویش هر روز با سپهر تفاخر کنی قران
این شعر را شمس قیس بارفعی نسبت داده. و در تفسیر آن گفته است
اگر گفتی با نجوم تفاخر کنی قران راست بودی، از بهر آنکه قران کو کب
با کو کب باشد. و بی تعیین مقارنی نگویند که ستاره در فلك قران کرد.
(۳) انتهی.

اولاً این شعر از رافعی شاعر نیست بلکه از ابوالحسن ازرقی هروی
است در ضمن قصیده‌ای که هفتاد و دو بیت است در ستایش شمس الدوله
ابو الفوارس طغانشاه بن آلب ارسلان محمد سلجوقی سروده است بمطلع:
گوئی که ماه و مشتری از جرم آسمان تحویل کرده اند بیابان خدایگان
ثانیاً. ایراد وی در لفظ قران بنا بر رعایت اصطلاح نجومی
وارد است و در صورتیکه مقصود شاعر اصطلاح نجومی نباشد بلکه مراد مراعات
نظیر بین اختر و آسمان باشد اشکالی بر شاعر وارد نیست. زیرا اختر را از

(۱) المعجم فی معانی اشعار العجم ص ۲۸۰ و ۲۸۱ س ۲۰ (۲) فی بیان آلات
التي للنفس فبالبحری ان تتكلم الي ان قال فتقول اولان القوى النفسانية البدنية
مطيتها الاولى جسم لطيف نافذ في المنافذ روحاني وان ذلك الجسم هو الروح
الخ « شقای بوعلی سینا ج ۱ ص ۳۶۵ فصل هشتم س ۱۹ (۳) المعجم ص ۲۳۲

ممدوح استعاره آورده و سپهر را در فخر با او قرین ساخته است .
 ثالثاً : اگر در مطلع این قصیده : کوی که ماه و مشتری از جرم آسمان
 الخ ، بروی می‌گرفتی و می‌گفتی : ، تحویل کو کب در مورد خمسه متحیره (۱)
 معمول و مصطلح است ، و در خصوص قمر معمول و مصطلح نیست و بایستی
 اصطلاحاً انتقال گفته باشد درست بودی .
 و ازرقی هروی گفته است :

آب حیات خورد سنان عدوی تو هر کس که خورد ضربت او ماند جاودان (۲)
 عجز و جبن عدو تا حدی است که زخم سنان عدو قاتل نیست و
 بدین عبارت می‌گوید : هر کس که سنان او خورد جاودان بماند . و این
 بمدح عدو لایق تر است که بدم و نیز از آب حیات خوردن سنان لازم نیاید
 که هر کس که آن سنان خورد جاودان بماند پس بهمه وجوه هم ترکیب
 بیت سست است و هم معنی نا درست (المعجم فی معانی اشعار المعجم ص
 ۲۳۷ س ۲)

مقصود از آب حیات خوردن سنان عدو و جاودان ماندن کسیکه ضربت خورد
 فائز شدن بمقام شهادتست در ز کاب ملك . و این بزرگتر مدح است .
 و سنائی گفته است :

زهره اندر حوض ناپیدا گشته از نور خویش جمله جدا
 و زهره از نور خویش جدا نشود . (المعجم فی معانی اشعار المعجم ص
 ۲۳۷ س ۲۲) .

این اشکال نیز بیمورد است ، زیرا مقصود شاعر تشبیه بوده یعنی از وفور

- (۱) برای اطلاع از خمسه متحیره رجوع کنید بکتاب التفهیم تصحیح استاد
 جلال الدین همایی ص ۷۸ و رساله خاتون آبادی ص ۴۸ س ۱۴
 (۲) دیوان ازرقی هروی تصحیح آقای استاد نفیسی ص ۶۷ س ۱۹

ناپیدایی چنانستکه نور از او جدا گردیده . و نخواسته است که نور را از جرم زهره بطور کلی سلب نماید .
و منوچهری گفته است :

تو بی ظل خدا و نور خالص بکیتی کس شنیدست این مسایل
کشادم هر دو زانوبندش از پای چو مرغی کش کشایند از حبایل
جرس دستان کونا کون همیزد بسان عندلیبی از عنادل

اینهمه جموع حشو و بیمعنی است و ذکر عندلیبی از عنادل تخصیصی نامعلوم و بیفایده (المعجم فی معانی اشعار العجم ص ۲۳۸) .

لفظ مسائل در مصراع ثانی سطر اول مطابق استعمال عرف عقلاست و استهجانی ندارد . زیرا چون کسی مسأله‌ای در غیر موضع خود ایراد نماید ، ویرا گویند از این مسایل خود داری کن . و مراد خود داری از نوع این مسأله است . چنانکه سعدی بجای دلیل دلائل آورده و مراد وی نوع دلیل بوده است در این شعر :

امروز غرّهای بفصاحت که در حدیث

هر نکته را هزار دلایل بیآوری

و گشودن مرغ از حبایل در سطر دوم باعتبار مبالغت رهائی است از زیادت قیود . بعلاوه دو زانوبند در مصراع اول مشبّه و مؤکّد همین معنی است . و تخصیص عندلیب در مصراع ثانی از سطر سوم بجهت تخصیص مشبّه است که جرس باشد . در این صورت اشکالی بدان وارد نیست . و اگر مقصود از حشوو بیمعنی ، جموع پیاپی است ، آنهم در قوافی اشعار مانعی ندارد .

نوع دیگر از چیزهاییکه احتراز از آن لازم است ، آنستکه در بعضی اوصاف از مدح و هجا و غیر آن چندان غلو کند که بحد استحال عقلی

رسد یا ترك ادبی شرعی را مستلزم بود . چنانکه انوری گفته است :
 اگر فنا در هستی بگنجد بر انداید تراچه باك نه ذات تو مستعد فناست
 و گریه فنا بود در جهان تراچه زیان بقا بذات تو باقی نه ذات تو بقا است
 در این مسأله میان عقلا خلاف است که باری تعالی باقی بذات است یا
 باقی بقاء و او گفته است بقا بذات تو باقی است نه ذات تو بقاء باقی است
 (المعجم ص ۲۳۸ س ۸)

متکلمین میگویند : فنا جمله موجودات تبدیل جوهر است بقا
 زیرا فنا ضد جوهر است و وجود تمام ممکنات بسته ببقائی است که عارض
 آنها میشود (۱)

خواجه نصیر الدین طوسی بر متکلمین ایراد کرده میگوید : اگر
 فنا جوهر قائم بذات است پس جوهر است و اگر قائم بذات نیست عرض
 است و باید قائم بجوهر باشد . بنا برین ضدیت با جوهر معنی ندارد . در
 اینصورت در اینشعر غلوئی نیست تا اینکه بحد استحالت عقلی رسد یا
 مستلزم ترك ادبی شرعی شود . بعلاوه اختلاف میان عقلا راجع بوجود
 ممکناتست نه بوجود واجب و عقلا مطلقا بقا را قائم بذات واجب الوجود
 میدانند ، نه ذات واجب الوجود را بقا .

جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی گفته است :

کفر است و گرنه دست جود تو لا از سر لا اله بر گیرد
 چون نفی این لا بجود و بخل تعلق ندارد ، مبالغتی زشت است ، و
 مدحی قاصر ، و در کلمه شهادت برین کلمه وقف کردن ناشایست . و چون
 گفت دست جود تو معنی آنکه درست بودی که در نفی آن لا اثبات جودی
 تصور شایستی کرد ، و این جنس اطلاقات خود نزدیک ارباب براءت ناپسندیده

(۱) شرح تجرید علامه حلی ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ طبع قم

است (المعجم فی معانی اشعار العجم ص ۲۳۸ س ۲۰)
 برداشتن لاء نفی از سر لا آله واطلاق حقیقت واحد بر کل وجود
 بنا بر وحدت وجود با فیاضیت حضرت باری جلّت عظمته تنافی ندارد .
 و معزی گفته است :

سزد گر بشنود توحید یزدان هر آن مؤمن که باشد او مسلمان
 که چون باشد مسلمان مردم مؤمن دلش بگشاید از توحید یزدان
 و مؤمن نباشد که مسلمان نبود ، اما مسلمان باشد که مؤمن نبود . که
 اگر فرقی نهند میان ایمان و اسلام نخست ایمان باشد آنگاه اسلام چه
 ایمان تصدیق و باور داشتن خدا و رسول است و اسلام کردن نهادن احکام
 خدا و رسول را و منه قوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن
 قولوا اسلمنا (۱) (المعجم ص ۳۴۷ س ۱۳)

چون این عبارت مخلوط و مشوش است توضیحاً میگوئیم : اگر مراد
 از اسلام اقرار باشد و از ایمان تصدیق نخست اسلام آرند آنگاه ایمان و
 اگر مراد از اسلام مرتبه تسلیم است و از ایمان تصدیق ، نخست تصدیق آرند
 آنگاه تسلیم . در این صورت بر طبق معنی دوم تفسیر شعر چنین میشود . اگر
 مرد مؤمن بمرتبه تسلیم رسیده باشد دلش از توحید یزدان گشاده میگردد
 و این معنی بسیار لطیف و بلیغ است و بر طبق معنی اول ایمان قبل از اسلام
 صورتی ندارد و آیه شریفه قالت الاعراب الخ نیز مؤکد معنی اول است .
 و چنانکه انوری گفته است :

کیوان موافقان ترا گر جگر خورد نسرین چرخ را جگر جدی مسته باد (۲)
 و مسته عبارتست از طعمه مرغان شکاری که بوقت حاجت بدیشان

(۱) سوره حجرات جزو ۲۶ - آیه ۱۴
 (۲) جدی : ای بزغاله و این تا بروشکم چون نیمه پیشین از بزوی است و باقی
 چون نیمه پسین از ماهی باد نبال (التفهیم ص ۹۰ س ۱۴ و ۱۵)

دهند و کر کس نه از جمله شکره مسته خوار است ، و از اینجهت این بیت
 بر وی گرفته اند . (المعجم فی معانی اشعار العجم ص ۳۴۷ س ۲۰)
 باید دانست که مقصود شاعر در این شعر تشبیه بوده است یا تعلیق بر
 محال ، یعنی اگر بر فرض محال کیوان جگر موافقان ترا بخورد جگر جدی
 هم مسته نسرين چرخ خواهد شد ، و چون جگر جدی مسته نسرين چرخ
 نیست جگر موافقان تو نیز طعمه کیوان نخواهد بود . و نیز اگر گوئیم
 مقصود شاعر اعمال صنعت مراعات النظر بوده است نیز بعید نیست ، و چنان
 که عیب کرده اند بر کثیر عزه که گفته است :

یقر بعینی ما یقر بعینها واحسن شیء ما به العین قر ت (۱)

یعنی هر چه عزه بدان خوشدل و چشم روشن شود من بدان خوشدل
 و چشم روشن شوم و گفته اند او دوست دارد که با وی مجامعت کنند . پس
 باید که کثیر همان معنی بخوبیستن پسندد (المعجم فی معانی اشعار العجم
 ص ۲۳۹) .

تفسیر این شعر بر وجه مذکور بسیار خنده آور است و بامراد شاعر
 تنافی دارد و دلیل کننده است بر بی انصافی و استبداد مفسر ،

خطاهای لفظی

تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و حذف حروف و کلماتی است
 که در صحیح لغت مأنوس و مستعمل نیست چنانکه ابوالفرج رونی گفته است
 آنکه در هز هز و مهایل کرد دشت بيمرد و کوه بی دیوار (۲)
 و الف را از هزاهز حذف کرده است .
 و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

(۱) مصرع دوم این شعر در المعجم نیست .

(۲) دیوان ابوالفرج رونی ضمیمه سال ششم مجله ارمنان ص ۴۹ س ۱۷

کیسهٔ راز، را بعقل بدوز تا نباشی سخن چن و غماز (۱)
 و چنانکه نظامی گفته است:

بخور کاین جام شیرین نوش بادت بجز شیرین همه فرموش بادت
 و چنانکه سنائی گفته است:

خاص در بند لذت و شهوات عام در بند هزل و تر آهات (۲)
 که در لفظ ترهات الف زیاد کرده.
 و چنانکه رودکی گفته است:

بودنی بود، می بیار کنون رطل پر کن مگوی بیش سخون
 که در لفظ سخون واو زیاد کرده است.
 و چنانکه مولوی گفته است:

این نفس جان دامنم بر تافته است بوی پیراهان یوسف یافته است
 بزیرادت لفظ الف در پیراهن.
 و چنانکه خاقانی گفته است:

بلبل کردش سجود گفت الا انعم صباح

خود بخودی باز داد صبّحك الله جواب (۳)
 که بایستی میگفت: الا انعم صباحاً و صبّحك الله بالخیر و از بهر شعر اینهمه
 حذف کرده است.
 و مولوی گفته است:

گفت ما زاغیم همچون زاغ نی مست صباغیم مست باغ نی
 اشاره است بآیه شریفه ما زاغ البصر وما طغی (۴) یعنی ما از سنخ
 ما زاع البصر وما طغی هستیم نه از سنخ زاغ سیاه. ما مست صباغیم،

(۱) نقل از فرهنگ رشیدی ص ۵۵۶

(۲) المعجم ص ۲۲۵ س ۴ (۳) المعجم ص ۲۳۰

(۴) سوره نجم آیه ۱۷ جزو ۲۷

نه مست باغ و چون شخص مست صبّاع گردد چشم از صبغ بر دارد ،
وبراو نگردد ، چنانکه پیغمبر در شب معراج چشم از موجودات بر بست
و بر موجد نگر بست (۱)

و سنائی گفته است :

آدمی چون بداشت دست ازصیت هر چه خواهی بکن که فاصنع شت
یعنی گو: هر چه خواهی بکن که گفته اند: اذالم تسحتی فاصنع ماشئت و ازبهر شعر
این اختصار باردار کرده است. (المعجم ص ۲۳۰) و چنانکه محمد و صیف سجزی گفته است:

قول خداوند بخوان فاستقم معتقدی شود و بر آن بر بایست (۲)

و اشاره است بآیه شریفه فاستقم كما امرت .

تخفیف کلمات مشد

چنانکه ربیعنی گفته است :

چون خواجه ابوالعباس آمد کارت همه نیک شد سراسر

که عباس را بتخفیف باء استعمال کرده است . و مانند حاجی و عامی
و عاه یانه که اصل عربی آن بکلی تناسی شده و مثل محال فالانجا و مصاف
پلنگ و بر مشام میرسد هر لحظه بوی کربلا (اگرچه شعر عوامانه است) و
امثال ذالک . بخلاف امثال حق و شك و ظن و سر که فقط در وقت عدم اضافه
مخفف آلاخرند و الا بمجرد اضافه (یا توصیف) فوراً تشدیدشان ظاهر
میشود : حق مرا چرا بدیگران میدهی ؟ - شك بین دووسه و چهار - ظن غالب
من اینستکه - سر مرا چرا فاش کردی ؟ - محل این مواجب کجاست ؟ - مفر
فلانی کجاست ؟ - هیچ مفری از این کار ندارد و غیرها و غیرها (یادداشتهای
قزوینی ج ۲ ص ۴۳ و ۴۴)

(۱) برای تفسیر این آیه باصطلاح صوفیه و معنی جمع و تفرقه و جمع جمع رجوع

کنید بکتاب کشف المحجوب ص ۳۳۳ و ۴۲۸

(۲) نقل از تاریخ سیستان تصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار ص ۲۶۰ س ۱۶

تشدید کلمات مخفف

- که گوید که کژی به از راستی چرا دل بکژی بیاراستی (۱)
و چنانکه منصوری منطقی گفته است :
- باز گرم دل ز تو چنانکه بدادم صبر کنم صبر و هر چه بادا بادم (۲)
و در صحیح لغت دری باز کیرم بحذف یاء مستعمل نیست .
و ابوشکور گفته است :
- آب انگور و آب نیلوفل مر مرا از عبیر و مشک بدل (۳)
و نیلوفر را بجهت قافیۀ بدل نیلوفل کرده است و مانند :
- بنی^۲ اجتهد لاقتناء العلوم ثفز باجتناء ثمار المنی
الم تر فی رقعة بید فا اذا جد فی سیره فرزنا (۴)
استعمال فرزن بمعنی فرزین شدن پیاده شطرنج خطاست و غیر مسموع
و صواب تفرزن است (۵)

ترکیبات ناپسند

- آنستکه ترکیبات ناخوش و استعارات بارد و تقدیم و تأخیر مستکره
و معانی واهی در شعر بکار برند .
چنانکه معزی گفته است .
- شاهای خدایگانا از گفتن مدیحت پر عنبر است و لؤلؤ پیش تو هر دهانی
که بایستی میگفت : از گفتن مدیحت هر دهانی پر عنبر و گوهر
است زیرا تأخیر مبتداه موهم نقص ممدوح است و بقدر او مایلت .
و چنانکه عنصری گفته است :

(۱) نقل از راحة الصدور و آية السرور راوندی ص ۱۵۵

(۲) نقل از المعجم ص ۲۳۰

(۳) المعجم ص ۲۳۰

(۴) نقل از جهانگشای جوینی جلد اول ص ۶ س ۷ طبع لیدن

(۵) نقل از حواشی علامه قزوینی بر جهانگشای ج ۱ ص ۶ س ۲۳

هوا که بزم تو بیند بر آیدش دندان اجل که تیغ تو بیند بر یزدش چنگال
 دندان بر آمدن هوا و چنگال ریختن اجل استعاره ای سخت زشت
 و کریه است، چنانکه غضائری بروی گرفته است :
 مگر بشهر تو باشد بشهر ما نبود هوای بادندان و قضای با چنگال (۱)
 و چنانکه ناصر خسرو گفته است :
 بریخت چنگش و فرسوده گشت دنداننش

چو تیز کرد برو مرک چنگ و دنداننش
 یعنی چون مرک، چنگ و دندان بر او تیز کرد، چنگ و دندان
 او ریخت و فرسوده گشت. اسناد چنگ و دندان بمرک دادن خطاست.
 مگر گویم: مرک را در زهن خود بسبع مانند کرده، و چنگ و دندان را
 برای آن عاریت آورده است. و هذه استعاره بالکنایه.

عیوب سخن (۲)

عیوب سخن سه چیز است: تصحیف و سوء تأویل و خطاء در ترجمه.

تصحیف

عبارتست از تخفیف مشدد و تشدید مخفف و غلط در اعراب و تشابه
 صور حروف و توضیح هر يك بدینقرار است :

تخفیف

آنستکه حروف مشدد را بتخفیف تلفظ نمایند مانند تخفیف (فاء)
 مصاف در قول سعدی :

کر به شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ

تثقیل (تشدید)

آنستکه حروف مخفف را بتشدید تلفظ نمایند چنانکه ناصر خسرو

(۱) نقل از سخن و سخنوران استاد فروزانفر ص ۱۰۹ س ۱۳ جلد اول .

(۲) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بقول جاحظ در کتاب معجم الادباء جلد

اول ص ۸۰ طبع مصر .

(راء) چرد ونبرد را بتشدید ادا کرده است در این شعر :

مردم سفله بسان کرسنه کربنه گاه بنالد بزار و گاه بچرد
 تاش همی خوار داری وندهی چیز از تو چو فرزند مهربانت نبرد
 راست که چیزی بدست کرد و قوی گشت

گر تو بدو بنگری چو شیر بگرد
 غلط در اعراب

آنستکه در تازی منصوب را مرفوع و مرفوع را منصوب و یا هر يك از اینها را مجرور ادا نمایند . چنانکه مردی عرب در خانه حسن بصری را میکوبید و میگفت یا ابوسعید او می شنید و پاسخ نمیداد . گفت یا ابی سعید ، حسن بصری گفت بگو : یا اباسعید ، و داخل شو . و مقصود اینستکه او بایستی اباسعید گوید زیرا منادای مضاف باید منصوب باشد (۱) . و چنانکه ناعی بجیر در فارس پیش معاویه آمد و گفت : مات بجیراً ، معاویه گفت : لحت لا ام لك . و مقصود اینستکه بایستی میگفت مات بجیر زیرا بجیر فاعل مات است و حتماً باید مرفوع باشد .

و چنانکه سجاح از دی موصلی در مجلس سلیمان بن عبدالملک برخاسته گفت یا امیر المؤمنین : ان ابینا هلك و ترك مال کثیر ، فوثب اخانا علی مال ابانا فاخذہ .

که بایستی ابینا را ، ابانا گوید . و مال کثیر را مالا کثیراً ، و اخانا را اخونا ، و ابانا را ابینا . زیرا ابانا در اول اسم ان ، و مالا کثیراً مفعول ترك ، و اخونا ، فاعل وثب ، و ابینا ، مضاف الیه کلمه مال میباشد .

(۱) قرع رجل علی الحسن البصری الباب و قال : یا ابوسعید ، فلم یجبه ، فقال ابی سعید . فقال الحسن : قل الثالثة و ادخل (معجم الادباء جلد اول ص ۷۹ طبع مصر) .

وسلیمان چون اینهمه اغلاط را شنید بر آشت و دستور داد او را خارج کنند . (۱) وچنانکه مردی عرب بحسن بصری گفت یا ابا سعید : ما تقول فی رجل مات و ترك ابیه و اخیه ؟ فقال الحسن ترك اباه و اخاه !! فقال له فما لاباه و اخاه ؟ فقال له الحسن انما هو لابیه و اخیه . پس مرد عرب گفت ما اشدّ خلافك علی . حسن بصری گفت انت اشدّ خلافاً علی ادعوك الي الصواب و تدعوني الي الخطاء (۲) وچنانکه کویند عربی از بادیه بر ای رفع مخاصمه با داماد خود بشام مسافرت کرد و خدمت خلیفه اموی ولید بن عبد الملك رسید که شکایت خود را عرضه دارد ، پس از اجازه ورود بمجلس خلیفه در آمد ، ولید در عرض آنکه بگوید (من انت) یعنی چه کسی تو گفت (منت) عرب گفت المنه لله و لامیر المؤمنین . عمر بن عبدالعزیز که حضور داشت گفت امیر المؤمنین میفرمایند کیستی تو ، گفت عربی هستم از اهل بادیه . باز ولید بحای آنکه بگوید (ماشانك) یعنی چه کار داری گفت (ماشانك) بدون همزه یعنی چه چیز ترا معیب ساخته گفت صورتم را آبله برده و پایم قرحه آورده . عمر گفت امیر المؤمنین میگوید چه کار داری ؟ گفت باداماد ما کمه دارم . گفت (من ختنك) بفتح نون یعنی چه کسی ترا ختنه کرده عرب گفت امیر المؤمنین این چه سؤالی است که میکند ؟ ، عربی از طایفه بنی عذره مرا ختنه کرده است باز عمر گفت و بلك امیر المؤمنین میفرماید (من ختنك) بضم نون یعنی کیست داماد تو ؟ عرب گفت امیر المؤمنینی که سه کلمه سخن گوید و هر سه را غلط تلفظ کند من با او کار ندارم این بگفت و از در خارج گردید و بطرف بادیه بشتافت . ولید بعمر گفت این چیست گفت علم نحو است که تو نمیدانی . میگویند ولید اربا را احضار کرد و مدت چهل روز از خانه بیرون نیامد و مشغول تعلم ادب گردید ولیکن پس از چهل روز که خارج شد همان

(۱) معجم الادباء جلد اول ص ۸۶ و ۸۷ طبع مصر (۲) معجم الادباء جلد اول ص ۸۷ طبع مصر

حمار اول بود (نقل از لغت نامه دهخدا) تشابه صور حروف

آنستکه دو لفظ را که در اصل حروف متشابهند ، و اختلاف آنها بنقطه میباشد ، با هم اشتباه نمایند . چنانکه انس را آتش و محرم را مجرم و رحمت را زحمت و القی (بقاف) را القی (بفاه) گویند . و چنانکه نصاری بتشابه صور حروف کافر و ناسپاس گردیدند در قول خدای تعالی که فرمود : انا ولدتك من مریم و انت نبی . و پنداشتند ، انا ولدتك و انت بنی بتخفیف لام و تقدیم باء و تعویض ضمه بفتحه میباشد .

که در این عبارت بعلاوه تشابه درحروف تثقیل مخفف نیز میباشد .

سوء تأویل

آنستکه الفاظ مشترك را بر غیر مراد تأویل نمایند ، چنانکه سیوطی در باب حال گوید : و شرط جملة الحال المصدرة بالماضي المثبت المتصرف المجرد من الضمیر ان یقترن بقدر ظاهرة او مقدره لتقر به من الحال (۱) و او را سهوی سخت دست داده . و حال مبین هیأت را از جهت اشتراك لفظ بحال مقابل ماضی تأویل کرده است . و چنانکه فخر رازی و او عاطفه را از لحاظ تشارك با او حالیه بر غیر مراد تأویل کرده است در آیه لانا اكلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق (۲) و توضیح چنانستکه در مجلسی که بیروان حنفیه حکم شافعی را بر حلّیت اکل متروک التسمیه مردود دانسته و بر آیه مذکور تمسک نموده بودند ، فخر رازی آیه را بر وفق مراد شافعی تأویل کرده ، و او بمعنی عطف را بمعنی حال تفسیر کرده است . در صورتی که باید برای حلّیت حتماً نام خدا برده شود (۳)

(۱) سیوطی ص ۷۸ (۲) سوره انعام آیه ۱۲۲ (۳) باب رابع مغنی در عطف جملة اسبیه بر فعلیه و بالعکس ص ۲۵۱

خطاء در ترجمه

آنستکه متکلم بر بیان مراد توانا نباشد ، و لفظرا بر غیر معنی مقصود تفسیر نماید . چنانکه اصحاب ابراهیم بن اسحق حربی در اثر سوء تعبیر خود ، بر سؤال ابراهیم ، خورده گرفتند . و آنرا بر غیر مراد او تفسیر کردند و توضیح آن چنین استکه جماعتی از جوانان در مجلس قرائت ابراهیم حاضر میشدند ، یکی از آنها بر پسری عاشق شد ، و نتوانست بمحضر استاد حاضر شود . روزی ابراهیم از حال او پرسید ، گفتند گرفتار است ، روز دیگر پرسید همان پاسخ دادند ، و حقیقت را ظاهراً نمودند . ابراهیم گفت : اگر مریض است بگوئید تا عیادت رویم ، و اگر وام دارد بدهیم ، و اگر زندان است او را رها سازیم . گفتند بر پسری دل بسته ، و ما از شکوه تو اظهار نمیکردیم . ابراهیم گفت : هذا الصبی الذی ابتلی بعشقه اهو ملیح او قبیح ؟ اینجا است که از سؤال او بشکفت آمدند ، و بر غیر مراد او حمل کردند . و گفتند از شیخ متوقع نبودیم . فقال الشيخ : انه بلغنی ان الانسان اذا ابتلی بمحبة صورة قبیحة کان بلاء يجب الاستعاذة من مثله . وان کان ملیحاً کان ابتلاء يجب الصبر علیه واحتمال المشقة فيه ، قالوا فعجبنا مما اتی به (۱)

چون تعریف فصاحت و بلاغت و خطا های لفظی و معنوی و ترکیبات ناپسند ، و عیوب سخن از تضعیف ، و سوء تأویل ، و خطاء در ترجمه ، و ما یجوز ، و ما لایجوز ، و آنچه موجب لطف و بلاغت ، و یا استهجان ، و زکاکت کلام تازی و پارسی است ایراد شد . میپردازیم بذکر فن اول از فنون سه گانه معانی ، و بیان ، و بدیع بعون الله و تیسیره .

(۱) معجم الادباء، جلد اول ص ۱۲۷ و ۱۲۸ طبع مصر

فن اول در علم معانی

و آن علمی (۱) است که بوسیله آن احوال الفاظ و تراکیب کلمات از حیث مطابقت با مقتضای حال مخاطب دانسته میشود. زیرا مخاطب یا خالی الذهن است. یا متردد، یا منکر. اگر خالی الذهن باشد، کلام باید بدون تأکید ادا شود و در صورت تردید، تأکید بهتر است. و در صورت انکار تأکید واجب میشود. و هر قدر مراتب انکار شدت یابد تأکید باید بیشتر شود. و این احوال منحصر است در هشت باب و عبارتست از:

باب اول در احوال اسناد خبری. باب دوم در احوال مسند الیه
باب سوم در احوال مسند. باب چهارم در احوال متعلقات فعل. باب پنجم
در قصر. باب ششم در انشاء. باب هفتم در فصل و وصل. باب هشتم در
ایجاز و اطناب و مساوات

وجه انحصار در هشت باب

کلام یا خبر است، یا انشاء. خبر از مسند و مسند الیه، و اسناد تأیید مییابد، و احتمال صدق و کذب میدهد، برخلاف انشاء که با وصف تألیف اجزاء قابل صدق و کذب نیست.

مسند یا دارای متعلقاتی هست یا نه، و نیز تألیف کلام یا از ادوات حصص است، یا نه و چون جمله ای در پی جمله دیگر در آید، یا با جمله اول ارتباطی دارد یا نه، و بطور کلی، کلام یا زائد بر مقصود است

(۱) تقی‌زانی لفظ علم را در شرح عبارت تلخیص ملکه تفسیر کرده است (مطول ص ۲۸ و ۶) شیخ احمد دمنه‌وری نیز در شرح حلیة اللب المصون که بر رساله جواهر مکنون سید عبدالرحمن اخضری نوشته علم را ملکه تفسیر کرده (حاشیه شرح عقود الجحمان ص ۳۱ س ۳۷ طبع مصر) تمبیر از ملکه بعلم مجاز لغوی است بقرینه سببیت و مسببیت.

یا مساوی ، یا ناقص . پس اگر در اطراف خبر بحث نمایند ، اسناد خبری خواهد بود ، و اگر در اطراف مسند ، باب مسند و در اطراف متعلقات مسند باب متعلقات ، و در اطراف قصر کلام ، باب قصر ، و در اطراف کلام انشائی باب انشاء ، و در اطراف وصل و فصل دو جمله ، باب فصل و وصل ، و در اطراف زیادت و تساوی و نقصان کلام ، ایجاز ، و اطناب ، و مساوات . این است وجه انحصار در عشت باب چنانکه بوجه اجمال ذکر شد .

تنبيه

خبر در صورتیکه مطابق با واقع باشد بنا بر مشهور صدق ، و در صورتیکه مطابق با واقع نباشد کذب است .

نظام برخلاف مشهور میگوید : اگر خبر با اعتقاد متکلم مطابقت نماید صدق است ، و در صورت عدم مطابقت کذب . جاحظ میزان صدق خبر را دو چیز دانسته یکی مطابقت با واقع ، دیگر موافقت با اعتقاد متکلم و غیر اینصورت را کذب دانسته است .

تذکر لازم

در بحث تنافر و غرابت و مخالفت قیاس صرفی و خطاهای لفظی مثالهایی که آورده شد ممکن است بعضی از آنها در اصل لغت ، فصیح و مانوس و مستعمل بوده ، و بعد بصورت نامانوس و قلیل الاستعمال امروزی درآمده باشد . پس اگر آنها را خلاف فصاحت دانستیم از باب استعمال قلیل امروز است .

باب اول در اسناد خبری

و آن اسناد کلمه‌ای است بکلمه دیگر بوجه ایجاب یا سلب . مانند : زید ایستاده است ، یا زید ایستاده نیست و چنانکه غضائری رازی گفته است : هر آنکه کوتاه کرد از مدیح شاه زبان دراز کرد بر او شیر آسمان چنگال اسناد دراز کردن چنگال را بر شیر آسمان داده است و چنانکه ناصر خسرو گوید

زرق دنیا را گر من بخریدم تو مخر و ر کسی بر سخن دیو بشیبد تو مشیب
 دیو را که امر وهمی است از مردم نادان عاریت آورده و اسناد سخن
 گفتن باو داده است . دیو مستعار ، و مردم نادان مستعار له ، و سخن گفتن
 از ملامت مستعار له است . و این استعاره را کنایه و تخیل و وفاقیه گویند
 و نیز ناصر خسرو گفته است :

نه غلیواژ ترا صید تذرو آردو کبک نه سپیدار ترا بار بهی آرد و سب (۱)
 غلیواژ و سپیدار ، را از آدم نادان و کبک و تذرو و سب و بهرا از پند
 و اندرز عاریت آورده است . غلیواژ و سپیدار و کبک و تذرو و سب و به ،
 مستعار است ، و آدم نادان ، و پند و اندرز مستعار له و صید کردن و بار
 آوردن ، از ملامت مستعار منه و ترشیح است و باعتبار اجتماع اطراف
 وفاقیه میباشد و مقصود اینست که صید آوردن را در مصراع اول از غلیواژ
 و بار آوردن را در مصراع ثانی از سپیدار سلب کرده است .

و چنانکه ابوالعناهیة گفته است :

انما الدنيا غرور و لمن اصغى نصيح (۲)

اسناد غرور را بدنیا داده .

و چنانکه ابوحنیفه اسکافی گفته است :

بدا دكوش و شب خسب ایمن از همه كار كه مرد بیداد از بیم بد بود بیدار
 اسناد بیداری را از بیم بد بمراد بیداد داده است .

و چنانکه کمال الدین اسماعیل اصفهانی گفته است :

(۱) غلیواژ : گوشت ربای باشد (لغت فرس اسدی) - مرغ گوشت ربای
 (برهان قاطع) .

(۲) نقل از شرح شریعی بر مقامات حریری ص ۲۴۷ س ۱۵ .

بر تافته است بخت مرا روز کار دست

زانم نمیرسد بسر زلف یار دست (۱)

واسناد بر تافتن دست بخت را بروز کار داده است . وچنانکه ناصر خسرو گفته است :

چون طمع داری سلب بیهوده زان خونخواره دزد

کو همیکوشد همیشه کز تو بر باید سلب

کیتی را بدزد خونخواره مانند کرده ، وربودن سلب را بدان اسناد داده است تا آدمی آنرا دزد پندارد و در او طمع نبندد ، دزد خونخواره مستعار و کیتی مستعارله ، وربودن سلب از ملایمات مستعارمنه و ترشیح است ، و این استعاره را مرشحه گویند . وچون مستعارله و مستعارمنه با هم عنادی ندارند . استعاره وفاقیه نیز میباشد .

تذکر

مقصود از کلام ، یا بیان حکم است یا لازم حکم ، بیان حکم آن است که متکلم از کلام خود فائدتنی بمخاطب برساند مانند : سقراط دانشمند است که مقصود خبر دادن سامع است از دانش سقراط ، وچنانکه منوچهری گفته است :

دم غرب بتابید از سر کوه چنان چون چشم شاهین از نشیمن
وعمق بخاری گفته :

نماز شام شب عید چون طلایه ماه بر آمد از فلک و نور شمع روز بکاست
سپهر تیره بیاراست رخ بمر وارید چنانکه گفتم دریای لؤلؤ لالاست (۲)
لازم حکم آنستکه متکلم از کلام خود مضمون آنرا اراده نماید

(۱) دیوان کمال اسمعیل ص ۶۶ س ۵ طبع بیتی (۲) نقل از تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا ص ۵۴۳ جلد دوم

بلکه لازمی از لوازم آنرا اراده نماید مانند اینکه بکسی که حافظ قرآن است گویند ، قد حفظت القرآن که مراد افادۀ مخاطب بمضمون کلام نیست بلکه مقصود افادۀ لازم آنست که اعلام از اطلاع باشد ، و مانند این شعر فرخی سیستانی که مطلع قصیده ایست که در رثاء محمود گفته است :

شهر غزنی نه همانست که من دیدم پار

چه فتاده است که امسال دگر کون شده کار (۱)

و مراد افادۀ لازم حکم است و آن اظهار تأسف و تضرع شاعر است

از مرک محمود چنانکه صابی بن الحارث البرجمی گفته است :

ومن يك امسى بالمدينة رحله فانی و قیاری بها لغریب

و مراد تأسف بر غربت است که لازم حکم میباشد . و چنانکه ادیب

صابر در تأسف بر هجر معشوق گفته است :

لبت برنگ شرابست و میل من بشراب

مرا شراب تو تا کی دهد غرور سراب (۲)

و چنانکه سوزنی سمرقندی در هجو خمخانه ، و مدح نظام الدین

میرانی گفته است :

سوزنی مدح گوی مجلس او کو سری داشت بر سر اصحاب

با سنائی بدی مطایبتش خوشتر از داستان دعد و رباب (۳)

که مقصود ابتهاج ، و التذاذ شاعر است از مجلس نظام الدین .

گاهی مخاطب عالم را در القاء خیر ، نازل منزله جاهل قرار میدهند

و آن در وقتی است که بر مقتضای علم خود عمل ننماید چنانکه بعالم

تارك الصلوة گویند (نماز واجب است) و همچنین در جواب سائل عارف

(۱) اشعار گزیده فرخی باهتمام رشید یاسمی ص ۲۷ (۲) دیوان ادیب

صابر ترمذی ص ۶۳ س ۲۳ (۳) نقل از سخن و سخنوران استاد فروزانفر ص ۳۳۶ ج ۱

گویند (این کتابست) زیرا علم موجب ترك سؤال است و این سائل، کتاب را در آن میان دیده است و میپرسد. و چنانکه سعیدی گفته است :
تو آنی که از يك مگس رنجه ای که امروز سالار و سر پنجه ای
تنبيه

الفای کلام بر طبق مقتضای حال مخاطب چنانکه ذکر شد متفاوتست و مراد از اقتضای حال اختلاف مراتب کلام است بتأکید و عدم تأکید که هر يك در خور اقتضای حال مخاطب مخصوصی است، در اینصورت کلام بدون تأکید را ابتدائی و حسن تأکید را طلبی و وجوب تأکید را کلام انکاری مینامند. مثال اول انا رسول الله اليكم جميعاً (سوره اعراف آیه ۱۵۷) که بدون واسطه و بی تأکید است و مانند این شعر اسدی طوسی :
بصد سال یکدوست ناید بدست بیکروز دشمن توان کرد دست (۱)
و مانند این شعر ناصر خسرو :

چند گوئی که چو هنگام بهار آید گل بیاراید و بادام ببار آید (۲)
و چنانکه قطران تبریزی گفته است :

بنفشه زلفی و سیمین برو عقیقی لب بروی مایه روز و بموی مایه شب (۳)
و چنانکه فرخی سیستانی گفته است :

یکی خانه کرده است فرخاردیس که بفروزد از دیدن آن روان
مثال دوم آیه ایست که فرستادگان عیسی در مرتبه اولی بامنکران گفتند : انا اليكم مرسلون (سوره یس آیه ۱۴) و شاهد در اینمثال آوردن لفظ (ان) و جمله اسمیه است که افاده تأکید مینماید. و چنانکه رودکی (۴) گفته :

(۱) گرشاسب نامه باهتنام آقای حبیب یغمائی ص ۲۳۷ س ۱۱ (۲) دیوان ناصر خسرو ص ۱۰۸ س ۲۲ (۳) دیوان قطران تبریزی ص ۳۱ س ۲ طبع تبریز (۴) الرودکی بضم الراء و سکون الواو و فتح الذال المعجمه و فی آخرها الکاف هذه النسبة الى رودك وهي ناحية بسمرقند (انساب سمعانی . بنقل از تعلیقات قزوینی بر لباب الالباب ص ۶۶۳ س ۲۲)

مادر می را بکرد باید قربان بچهٔ او را گرفت و کرد بزدان
و مراد تأکید قربانی کردن مادر می است بلفظ (باید) و چنانکه
عنصری در مصراع ثانی این شعر کار کردن بزرگان را بلفظ (باید) تأکید
کرده است :

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار (۱)
و چنانکه عبد الواسع جبلی گفته است :

نکرد باید بامن بقصد جباری که من ز نسل رسول خدای جبارم (۲)
و چنانکه اسدی طوسی گفته است :

چه باید سوی هر خورش تاختن شکم گور هر جانور ساختن
مثال سوم که بوجوب تأکید و کلام انکاری موسوم است و در
آن شدت انکار سامع زیاد میگردد. مانند مرتبهٔ ثانی است که انکار قوم
شدید تر شد و فرستادگان عیسی عليه السلام گفتند: ربنا يعلم اننا اليكم لمرسلون
(سوره یس آیه ۱۶) باضافت لفظ قسم و لام ابتداء. و چنانکه سنائی
گفته است :

همانا بصحرا نظر کرده ای تو که صحرا ز رویت گرفته است رنگی
و چنانکه فردوسی گفته است :

همانا که شه نانو زاده است بهای لب نان بمن داده است
و چنانکه دیگری گفته است :

و ان حیاة المرء بعد عدوه وان کان يوماً واحداً لکثیر (۳)
و مانند این شعر :

یا قوم انی رجل تائب من بلد کفر و امری عجیب (۴)

(۱) دیوان عنصری ص ۶۲ س ۲ چاپ سنگی (۲) نقل از سخن و سخنوران آقای
استاد فروزانفر ص ۳۲۷ س ۲۳ (۳) نقل از کلیله و دمنه تصحیح آقای قریب ص ۷۵
س ۱۸ (۴) نقل از مقامات ابوالفضل بدیع الزمان همدانی ص ۲۹ س ۴ طبع بیبی

گاهی اجراء کلام برخلاف مقتضای ظاهر میشود ، و غیر سائل نازل منزله سائل قرار میگیرد . و آن در وقتی است که امارات سؤال از کلام سابق بر او ظاهر باشد . چنانکه خطاب رسید بنوح پیغمبر عَلَيْهِ السَّلَامُ اصْنَعِ الْفُلْكَ باعیننا . (سوره مؤمنون آیه ۲۷) و این معنی نوح را متردد ساخت که آیا در باره ظالمین حکم جاری شده است بغرق و آیا باید چیزی سؤال کند و یا برای پسر خود التماس شفاعت نماید که خطاب عتاب آمیز آمد لاتخاطبونی فی الذین ظلموا انهم مغرورون (سوره مؤمنون آیه ۲۹)

و گاهی مخاطب غیر منکر را نازل منزله منکر فرض مینمایند ، در صورتیکه امارات انکار بر او لائح باشد . چنانکه در قرآن مجید است در خطاب بفساق انکم لمیستون (سوره مؤمنون آیه ۱۶) با اینکه هرگز امر حتمی میدانند با اینوصف آثار و علامات انکار که فسق و فجور است بر آنها ظاهر و آشکاراست ، و مورد عتاب باری واقع میشوند . و مانند قول حجل بن فضله :

جاء شقیق عارضاً رمحه ان بنی عمک فیهم رماح

مقصود آنستکه شقیق میدانست که بنی عم او رماح دارند ، با اینوصف رمح خود را بعرض بر زمین انداخت و این اماره انکار رماح است در بنی عم خود و تأکید این کلام بلفظ (ان) بجهت ظهور اماره انکار است بر شقیق . و چنانکه سعدی گفته است :

انسی لمستتر من عین جیرانی و الله یعلم اسراری و اعلانی

شاهد تأکید کلام است بلفظ (ان) و جمله اسمیه و لام ابتداء . و گاهی منکر را نازل منزله غیر منکر قرار میدهند ، در صورتیکه منکر شخصی باشد که اگر دلائل و شواهد موضوع را تأمل نماید از انکار خود مرتدع گردد . چنانکه بمنکر اسلام گویند : الاسلام حق . بدون

آوردن ادات تأکید چنانکه در اینشعر :

تو بتاریکی علی را دیده ای زین سبب گیری بر او بگزیده ای
ومعلوم است که اگر در روشنائی علم ودلائل ولایت تأمل ودقت
نماید انکار او سلب میشود چنانکه فردوسی گفته است :

سر انجام هر زنده مردن بود خود این زندگی دم شمردن بود
وهمو گفته است :

چنین است هرچند مانیم دیر نه پیل سرافراز ماند نه شیر

اسناد خبری بر دو قسم است حقیقت عقلی و مجاز عقلی

حقیقت عقلیه عبارتست از اسناد فعل یا شبه فعل بفاعل باعتقاد
متکلم وبحسب ظاهر کلام بطوریکه اسناد این فعل از ظاهر کلام استفاده
شود ، خواه مطابق با واقع باشد و خواه نباشد مانند انبت الله البقل (بنا
بر اعتقاد موحد) وانبت الربیع البقل (بنا بر اعتقاد جاهل) وجاء زید .
در صورتیکه نیامده باشد . وچنانکه اسدی طوسی گفته است :

بیامد بمژده نریمان کرد همه هر چه گفتی یکایک شمرد

که اسناد فعل آمدن را بمن هو له یعنی نریمان داده است .
وچنانکه عمادی گفته است :

طراوتی است مرا در سخن که کس را نیست

خدایگان جهان نیک داند این اسرار (۱)

واوحد الدین محمد بن محمد انوری گفته است :

جرم خورشید چو از حوت در آید بحمل

اشهب روز کند ادهم شب را ارجل (۲)

(۱) سخن وسخنوران استاد فروزانفر جلد دوم ص ۱۶۹ س ۲۱

(۲) لباب الالباب ص ۳۳۸ س ۱۹

وچنانکه سعدی گفته است :

واقانین علیها جلنار علّقت بالشجر الاخضر نار (۱)

که علّقت فعل مجهول و بلفظ نار نسبت داده شده است .

مجاز عقلی

و آنرا مجاز حکمی نیز گویند . و عبارتست از اسناد فعل یا شبه فعل بغیر من هو له از روی تأویل و دقت معنوی تا قول کاذب و معتقد خلاف واقع خارج گردد . و معلوم شود که در کلام کاذب و عقاید مخالف با واقع تأویل و تشبیه و دقتی در اسناد نبوده است مانند نهاره صائم و لیله قائم و بنی- الامیر المدینه که در اینمثالها اسناد فعل و شبه فعل بغیر من هو له از روی تأویل و تشبیه داده شده است .

بیان تأویل

نسبت صیام و قیام بوقت دادن از جهت آنستکه تمام اوقات اوبصیام و قیام صرف میشود . چنانکه زیادت سعی و کوشش امیر بمشابت مباشرت آنست با بناء و چنانکه ابوالعلاء عطاء بن یعقوب الکاتب معروف بنا کواک گفته است :

بر آورد سلطان ابراهیم از زر یکی کعبه همچون ابراهیم آزر

بمانند بتخانه چین منقش بکردار ارژنگ مانی مصور

نماز آردش کعبه هر روز گوید زهی کعبه شاه الله اکبر (۲)

اسناد بناء کعبه بحضرت خلیل الرحمن علی بیسنا و آله و علیه السلام

بر وجه حقیقت است زیرا خود مباشر بناء بوده است ، لیکن اسناد بناء

کعبه بسطان ابراهیم بر وجه مجاز میباشد زیرا خود مباشر امر بناء نبوده .

و باید دانست که از برای فعل متعلقات زیادی است که فعل بآنها

(۱) گلستان سعدی باب دوم تصحیح آقای قریب گرکانی ص ۸۳

(۲) لباب الالباب عوفی ص ۷۱ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹

تعلق میگیرد مانند فاعل و مفعول و سایر مفاعیل و ظرف و امثال اینها. پس تعلق فعل بفاعل در فعل معلوم و بمفعول در فعل مجهول حقیقت عقلی، و تعلق فعل بسایر متعلقات از قبیل مفاعیل و ظرف و امثال اینها از روی تأویل و دقت است چنانکه ذکر شد.

گاهی فعل معلوم را بمفعول نسبت میدهند مانند عیشة راضیة (۱) که بایستی میفرمود عیشة مرضیة و گاهی فعل مجهول را بفاعل مانند سیل مفعم بصیغه مفعول که باید بصیغه فاعل تعبیر نماید.

و گاهی فعل معلوم را بمصدر نسبت میدهند مانند جد جدّه. و اما شعر شاعر از قبیل اسناد بمصدر نیست بلکه از باب مبالغه است. مانند ظلّ ظلیل و داهیه دهباء و اما نهر جار از قبیل اسناد بمکان است. و اسناد فعل معلوم بزمان و مکان و سبب غائی و آمری مانند نهاره صائم و لیله قائم و نهر جار و ضربه التّأدیب و بنی الامیر المدینة میباشند چنانکه سعدی گفته است:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان ندارد که شب را سحر کند
شاهد، اسناد سوختن شمع است بفاعل غائی که خون ناحق پروانه میباشد. و اینمعنی بملازمه عقلی معلوم میگردد زیرا که خون ناحق پروانه سبب تمامیت شمع میشود.

پس چنانکه گفتیم اسناد فعل بغير فاعل در فعل معلوم و بغير مفعول به، در فعل مجهول چون از روی دقت و مشابَهتی است که این اسناد با اسناد بمن هوله دارد، مجاز است و معنی مشابَهت اسناد مجازی با اسناد حقیقی آنستکه متکلم در ذهن خود غیر من هوله را در قابلیت اسناد فعل بمن هوله

(۱) سورة الحاقه آیه ۲۲

تشبیه مینماید .

قول صاحب دلائل الاعجاز شیخ عبد القاهر جرجانی

صاحب دلائل الاعجاز میگوید : اسناد مجازی آنستکه متکلم در نفس خود غیر من هوله را در قبول اسناد بمن هوله مانند نماید و پس از آن اسناد دهد . در اینصورت تشبیه ربیع بقا در مطلق در تعلق وجود فعل بآن (یعنی بر ربیع) نظیر تشبیه بکاف و کبان و امثال آنها نیست بلکه از جهت اراده ایستکه متکلم در نفس خود نموده است در آن هنگام که ربیع را در اسناد فعل بقادر مطلق مانند کرده است . پس این اسناد نظر بدقت مفروضی که ذکر شد از اسناد حقیقی استعاره شده است چنانکه خاقانی گفته است :

صبح گوئی زلف شب را عاشق است کزدم عاشق نشان بنمود صبح (۱)
صبح را بانسان عاشق مانند کرده و بدان نسبت عشق داده است . و مانند اینشعر که او گفته است :

تا چشم تو ریخت خون عشاق زلف تو گرفت رنگ ما تم (۲)
چشم معشوق را بچشم آدم هتاک سفاکی مانند کرده و ریختن خون عشاق را بدان اسناد داده است .
و دیگری گفته است :

گر نبودی عزم جوزا خدمتش کس ندیدی بر میان او کمر (۳)
جوزا را بآدمی مانند کرده که حمایل بر کمر بسته و عازم خدمت ممدوح است و خطیب دمشقی در اینمعنی گفته است :

(۱) دیوان خاقانی ص ۶۱۲ س ۱۵ (۴) دیوان خاقانی ص ۲۳۸ س ۳
(۳) نقل از مطول تفتازانی در فن بدیع : وقد وجد بیتاً فارسياً فی هذا المعنی
الخ ص ۴۵۷ س ۲۱ و ۲۲ حاشیه چلیبی

لؤلؤم یکن نیستہ الجوزاء خدمتہ لما رأیت علیہا عقد منتطق
 جوزا در این شعر غیر از جوزای مصطلح بروجی است بلکه صورت
 الجبّار است کہ تازیان آنرا جوزا نام کرده اند و از هیأت پانزده کانه جنوبی
 است و عدد ستارگان آن از تمام اقدار ابری و غیر ابری سی و هشت است (۱)
 در مجاز عقلی اسناد باید از روی تأویل و دقت عقلی باشد تا قول جاهل از
 تعریف خارج شود زیرا بنظر جاهل، اسناد بغیر من هوله ، بحسب ظاهر، حقیقت
 است چنانکہ در قول صلتان عبدی :

اشاب الصغیر وافنی الکبی رکس الغداة ومر العشی

و چون قرینه ای برخلاف ظاهر لفظ موجود نیست بر حقیقت حمل
 میشود . و قول ابوالنجم :

قد اصبحت امّ الخیار تدعی علیّ ذنباً کله لم اصنع
 من ان رأّت رأسی کراس الاصلع میّز عنه فنزعاً عن فنزع
 جذب اللیالی ابطئی او اسرعی افناه قیل الله للشمس اطلع
 حتّی اذا و اراک افق فارجع

چون برخلاف ظاهر، جمله افناه قیل الله للشمس اطلع ، را قرینه
 آورده معلوم میشود کہ نسبت میّز بجذب اللیالی ، مجاز عقلی است .

قول کاذب و مخالف با واقع

قول کاذب آنستکه واقع و حقیقت را از روی دانستگی و بر خلاف
 آنچه کہ هست بیان میکند . معتقد خلاف واقع آنستکه بر خلاف واقع
 اعتقاد دارد ، و بر طبق عقیده خود میگوید . مانند انبت الرّبع البقل بنا
 بر قول دهری و مانند این شعر منسوب بحکیم عمر خیّام

(۱) التفهیم ص ۹۳ س ۱۰ و ص ۹۸ س ۸ مصحح آقای همائی .

می خوردن من حق زازل میدانست گرمی نخورم علم خدا جهل بود
 واین معنی بنابر مذهب کسی است که ممکنات را با وصف امکان معلول
 علم باری نداند ، بلکه معلول علم باری را واجب فرض نماید . و بین واجب
 بالذات و واجب بالغیر فرق نگذارد . و نداند که واجب بالغیر با وصف امکان
 جمع میشود ولی واجب بالذات با وصف امکان جمع نمیشود . چنانکه صریح
 عبارت صدر المتألهین شیرازی در اسفار (۱) و عبدالرزاق لاهیجی در شوارق (۲)
 و محقق سبزواری در شرح منظومه (۳) است و از این روی می خوردن خود
 را واجب داند (۴) .

طرفین کلام در مجاز عقلی

طرفین کلام در مجاز عقلی یا بطور حقیقت استعمال میشود یا بطور
 مجاز ، و یا بطور اختلاف که مجموع آنها چهار قسم میشود . ۱ - استعمال
 طرفین بطور حقیقت مانند قول دهری : انبت الرِّبیعَ البقلَ که لفظ ربیع
 و انبات در معنی خود استعمال شده ولی نسبت انبات بر ربیع مجاز است و
 چنانکه صلтан عبدی گفته است :

اشاب الصغیر وافنی الكبی رکر الغداة ومر العشی

لفظ اشاب وافنی و کر و مر اطراف اسناد ، و بر وجه حقیقت استعمال
 شده است و اسناد اشاب وافنی بالفاظ کر و مر نزد جاهلی که ظاهر کلام

(۱) تکون واجب الوجود بالذات واجب الوجود بالغیر باطل فکل واجب الوجود
 بنیره فهو ممکن الوجود بذاته (حکمة المتعالیه معروف باسفار جلد اول ص
 ۲۱ س ۹۱ و ۱۲) (۲) شوارق لاهیجی مسأله نوزدهم در تحصیل مواد ثلاث
 ص ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ (۳) شرح منظومه سبزواری - عروض الامکان الخ ص
 ۶۲ در اباحت متعلقه با امکان (۴) این شعر را حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده
 با اندک اختلافی بسراج قمری نسبت داده ، رجوع کنید بکتاب احوال و آثار
 خواجه نصیرالدین طوسی تألیف آقای مدرس رضوی ص ۵۸ و ۵۷

را اراده نموده باشد حقیقت است . و نزد عالمی که استناد حوادث را
بواجب الوجود میدهد مجاز . و چنانکه شاعر گفته است :

کردون گشاده چشم وزمانه نهاده گوش

هر حکم را که رأی تو امضاء کند همی (۱)

لازمه گشودن چشم کردون و نهادن گوش زمانه اطاعت امر ممدوح

است و اسناد اطاعت بگردون و زمانه از باب مجاز در اسناد و مبالغت در
شکوه ممدوح میباشد . و دیگری گفته است :

دست زمانه یاره شاهی نیفکند در بازویی که اونکشیده است رنج تیغ (۲)

طرفین اسناد بر وجه حقیقت استعمال شده ولی اسناد بر وجه مجاز

است بعقیده موحد و حقیقت است بعقیده دهری و چنانکه قمری گفته است :

آسمان بر تو عاشق است چومن لاجرم همچو منش نیست قرار

اسناد عشق بر فلک در بیقراری بنا بر قول حکیم که فلک را دارای

نفس میداند بطور حقیقت است و بنا بر قول غیر حکیم که برای فلک نفس

تصویر نمیکند فقط تشبیه بیقراری است بآدمی که از شدت عشق دلباخته و

بیقرار است و بهمین مناسبت اسناد عشق را بر وجه مجاز بفلك داده است .

۲ - استعمال طرفین بطور مجاز مانند احی الارض شباب الزمان

که استعمال احیاء بجای انبات و شباب زمان در معنی ربیع و اسناد احیاء

بشباب زمان هر سه مجاز است چنانکه سعدی گفته است :

همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری

مراد از مردن سلب آثار حیات است و از عیسی حیات و از لاغری

نادانی و از لفظ (خر) بدن بیدانش اراده شده است . یعنی از بیداشی

(۱) نقل از کلیله و دمنه تصحیح آقای قریب ص ۲۷۲

(۲) نقل از کلیله و دمنه ص ۸۵

روان خود را از تحصیل کمال بازداشته و به پرورش بدن پرداخته ای و شاهد ،
طرفین اسناد است که لفظ (میردت) و کلمه (عیسی) باشد و هر دو بروجه
مجاز استعمال شده است .

۳ - استعمال طرفین بطور اختلاف مانند احی الارض الربیع که
استعمال احیاء بجای انبات مجاز است ولی ربیع در معنی خود حقیقت .
و اسناد احیاء بر ربیع بروجه مجاز میباشد چنانکه نا صر خسرو گفته است :
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد چرخ بلند جاهل بیداد گر مرا
نشانه کردن تیر زمانه را بچرخ بلند نسبت دادن نزد جاهل ظاهر بین
حقیقت است و نزد موحد دانا مجاز بعلاوه ، حرکت چرخ در پیدایش
حوادث نزد حکیم شرط است نه مؤثر تام (۱) چنانکه صدر المتألهین
شیرازی گوید : حکماء اسناد حوادث را بحرکت دوریه چرخ داده . و
اورا مسبوق بعلة حادثه نمیدانند بلکه میگویند مسبوق بذات قدیم ثابت
است (۲) اما مسند الیه یعنی چرخ بلند در این شعر بروجه حقیقت استعمال
شده ، ولی مسند که نشانه کردن تیر زمانه است بطور مجاز ، زیرا مراد از نشانه
کردن تیر زمانه ، عدم موافقت زمانه است با او . و از این قبیل است این شعر
ابوالفرج رونی :

سبزه اندر حمایت شبنم سر زپستی کشید بر بالا

(۱) رجوع کنید بشرح حکمة الاشراف مقاله سوم در حرکات دوریه افلاک ص
۳۹۷ و ۳۹۸ (۲) ان الحوادث باسرها مستندة الى حركة دائمة دوریه ولا
يفتقر هذه الحركة الى علة حادثة لكونها ليس لها بدو زمانى فهى دائمة
باعتبار وبه استندت الى علة قديمة وحادثة باعتبار وبه كانت مستندة لحوادث
(حکمة المتعالية معروف باسفار در ربط حادث بقديم ص ۲۳۶ س ۲۲)
و برای تحقیقات محقق سبزواری رجوع کنید بشرح منظومه حکمت در ربط
حادث بقديم ص ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸

سرزیستی بر بالا کشیدن سبزه را ، اندر حمایت شبنم دانسته با اینکه صرف حمایت شبنم در سر بر آوردن سبزه کافی نیست ، زیرا شبنم علت ناقصه است و جزء العلة نه علت تامه و نمیتواند جزئی از اجزاء علل طبیعی اندر حمایت خود سبزه را از پستی سر بر آرد و بالا کشد ، مگر اینکه گوئیم بر اعتقاد جاهل ظاهر بین است نه فیلسوف داهی دانا .

۴ - استعمال طرفین بطور اختلاف بعکس سوم ما نند انبت البقل شباب الزمان که استعمال انبات در معنی خود حقیقت و شباب زمان در معنی ربیع مجاز و اسناد انبات بشباب زمان نیز بوجه مجاز است چنانکه در قول سعدی :

شد آن ابر تیره ز بالای باغ پدید آمد آن بیضه از زیر زاغ
مراد از لفظ بیضه که مسند الیه است خورشید و مراد از زاغ ابر سیاه میباشد . و معلوم است که لفظ بیضه بوجه مجاز و در معنی خورشید استعمال شده است و از همین قبیل است این شعر فیروزی مشرفی که در صفت تیر خدنک گفته است :

مرغی است خدنک ای عجب دیدی مرغی که شکار او بود جانا
داده پر خویش کر کشش هدیه تانه بچش بهم برد مانا (۱)
مرغ مسند الیه است و مجازاً در معنی تیر استعمال شده است .

مجاز عقلی اختصاص بخبر ندارد . بلکه در جمله های انشائیّه نیز استعمال میشود . مانند : یا هامان بن لی صرحاً (۲) . شاهد فرمان فرعون است بوزیر خود هامان که از جهت وی قصری سازد ، در صورتیکه هامان سبب آمری بنا بوده است نه فاعل مباشر . پس اسناد این انشاء بطریق مجاز است

(۱) لباب الالباب جلد دوم ص ۲۴۱ س ۱۹ و ۲۰ تصحیح آقای نفیسی

(۲) سوره مؤمن آیه ۳۹

در مجاز عقلی باید قرینه‌ای باشد تا مقصود متکلم بوسیله آن حاصل شود، آن قرینه یا لفظی است و یا معنوی.

قرینه لفظی

آنستکه دبیر یا شاعر در کلام خود برخلاف ظاهر قرینه ای اقامه نماید تا کلام وی را بر ظاهر حمل ننمایند چنانکه در قول ابو النجم عجللی :
افناه فیل الله للشمس اطلع ، ذکر شد و مانند این شعر که حافظ گفته است :
گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردائی (۱)

که ظاهر مصراع ثانی عدم اعتقاد شاعر را نسبت بفردای قیامت اعلام میدارد ولی شعر پیش از آن :

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که میگفت

بر در می‌کده ای با دف ونی ترسانی

قرینه لفظیه است بر اراده خلاف ظاهر و آن اسناد کلام است بر

ترسا . و چنانکه ابوالفرج رونی گفته است :

اقبال خلق کرد بحکم تو کرد کار تا تو بشرط داد بهر کس رسانیا (۲)

اقبال کرد کار را بحکم ممدوح مسبوق دانسته و این دلیل است بر

کمال قوت الحاد و وفور بیدینی شاعر و بحسب ظاهر حقیقت عقلیه است ولی

مصراع ثانی قرینه لفظیه است بر اراده خلاف ظاهر که مجاز عقلی است .

یعنی کرد کار حکم ترا وسیله اقبال خلق کرده تا بشرط داد بخلاص حکم

رسانی زیرا که حکمی که مقرون بداد باشد وسیله اقبال خواهد بود و شاهد

این معنی شعر بعد است :

(۱) دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی ص ۳۴۹ س ۱۰ و س ۹

(۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۹ س ۵

اسباب نیکبختی در حل و عقدتست فرمان تراست گر دهی و گریستانیا

قرینه معنوی

آنستکه نسبت مسند بمسند الیه عقلاً یا عاده ممتنع باشد . عقلاً مانند محبتك جاءت بی اليك ، که در اینمثال نسبت مجیئی بمحبت بطور مجاز است زیرا محبت سبب مجیئی است نه فاعل مباشر بلکه فاعل مباشر خداست چنانکه حافظ گفته است :

بلبل از عشق گل آموخت سخن ور نه نبود

اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش (۱)

اسناد آموختن صوت موزون بلبل ، بعشق گل ، چون عقلاً محال است قرینه است بر مجازیت اسناد . و معلوم استکه آموزنده صوت موزون بلبل خداست و آنجا که نسبت مسند بمسند الیه عاده محال است مانند هزم الامیر الجند و بنی الامیر المدینه که نسبت هزیمت و بناء بشخص امیر عاده محال است . و از همین قبیل است اینشعر ابوالفرج رونی :

آنکه در هزهمه و مهائل کرد دشت بيمرد و کوه بی دیوار (۲)

دشت را بيمرد و کوه را بی دیوار کردن ، کار سپاهیان است نه پادشاه و نسبت این امر بر پادشاه عاده محال است و هرگاه از عالم موحد اسناد جاهلانته ای مانند انبت الربیع البقل صادر گردد صدور این قرینه مجاز در اسناد است چنانکه رودکی گفته است :

انده دهساله را بطنجه (۳) ماند شادی نورا بیارد از ری و عمان

با اینکه مشاهیر فضالی طبای قدیم در تأثیرات شراب از منافع و مضار ، خاصه در قوای دماغی و فرا آوردن سرور و نشاط و بسط نفس و ازاله

(۱) دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی ص ۱۸۸ س ۱ (۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۴۹ س ۱۲ (۳) شهر و بندری در مراکش دارای ۶۰۰۰ سکنه .

بخل واندوه اعتراف دارند و گویند : انا لا نقدر علي اتخاذ ما يقوم مقام
 الشراب في المنافع النفسية (۱) با اینحال اندوه دهساله را بطنجبه رساندن
 و شادی نورا از ری و عمان آوردن که بدان اسناد داده است مجاز در اسناد
 میباشد ، چنانکه بهوش آمدن و حال دیدن و جوش بر آوردن و از دل سوزان
 نالیدن در این شعر :

باز چو آید بهوش و حال ببیند جوش بر آرد بنا لد از دل سوزان (۲)
 و چنانکه انوری گفته است :

خدا و ندا همیدانم که چیزی نیست در دست

کرم چیزی ندانستی بدین تقصیر معذوری

ولیکن گر کسی پرسد چه دادست روا داری

که گویم عشوه اول روز و آخر روز دستوری

سطر ثانی فرینه است بر اینکه اسناد بیچیزی بخدا وند در سطر اول

بر وجه مجاز است .

هر گاه اسناد مسند بمسند الیه بر عموم واضح باشد و آنرا بغیر من

هو له اسناد دهند این نیز فرینه مجاز است مانند « فماریحت تجارتهم » (۳)

و واضح است که رابح از افراد بشر است ، در اینصورت نسبت ربح بتجارت

در آیه مذکور بر وجه مجاز عقلی است . و ممکن است حقیقت این اسناد

بر عموم مخفی باشد ، ولی بعضی خواص آنرا درك نمایند مانند « سرّتی

رؤیتك » یعنی « سرّنی الله برؤیتك » . اسناد سرور برؤیت در مثال مذکور

بر وجه مجاز است ؛ زیرا فاعل و موجد سرور درقلب افراد بشر خدا است ،

(۱) رجوع کنید بشرح اسباب نفیسی باب اول ص ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و قانون

شیخ الرئیس ابوعلی سینا فصل هشتم در تدبیر آب و شراب ص ۱۰۸ و ۱۰۹

و ۱۱۰ . (۲) برگزیده شعر فارسی از آقای دکتر محمد معین ص ۱۲ و ۱۵ .

(۳) سوره بقره آیه ۱۶ .

لیکن ادراک این اسناد بر عموم مخفی است و فقط بر اشخاص دانا معلوم است چنانکه سعدی گفته است :

جمعی که تو در میان ایشان
زان جمع بدر بود پریشانی
نسبت سلب پریشانی بوجود ممدوح بر وجه مجاز است .

سکا کی گوید : اگر کسی در ذهن خود مسند الیه غیر قابل اسنادی را بمسند الیه قابل اسنادی مانند کند و بدان اسناد دهد این اسناد بطور حقیقت است ؛ زیرا مسند الیه ادعائی خود را از جمله افراد مسند الیه واقعی بحساب آورده است . ولی دیگران این اسناد را مجاز میدانند و میگویند اگر متکلم منیت را در نفس خود بسبع مانند نماید و بر آن مخالف فرض کند منیت واقعاً از افراد سبع نیست تا اسناد بر وجه حقیقت باشد چنانکه سعدی گوید :

فرشته رشک برد بر جمال مجلس ما
گر التفات کند چون تو مجلس آرائی
فرشته را بادمی مانند کرده که بر دیگران رشک برد ، و بدان اسناد رشک داده است و این اسناد نیز چون بر طبق مسند الیه ادعائی ذهنی است بر وجه مجاز میباشد . ولی باعتقاد سکا کی حقیقت است ، زیرا فرشته را از جمله مسند الیه واقعی دانسته و بر صفت رشک موصوف ساخته است . و از این قبیل است این نثر ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبد الحمید منشی در کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی :

و شتر به را بمدت اندک انتعاشی حاصل آمد ، و در طلب چرا خوری میپوید تا بمرغزاری رسید آراسته بانواع نباتات . و اصناف ریا حین ، از رشک او رضوان انگشت غیرت کزیده ، و در نظاره او آسمان چشم حیرت کشاده متزهی هر چه دلکش تر ، و نظاره گاهی هر چه خوشتر (۱)

(۱) کلیله و دمنه تصحیح آقای قریب ص ۵۴ س ۱۴ .

انگشت غیرت گزیدن رضوان و چشم حیرت کشادن آسمان از باب
اسناد بغیر من هوله و مجاز در اسناد است . و از این قبیل است این شعر
غضائری رازی :

هر آنکه کوتاه کرد از مدیح شاه زبان

دراز کرد بد و شیر آسمان چنگال (۱)

دراز کردن چنگال را بشیر آسمان اسناد دادن بر وجه مجاز

عقلی است ، و چنانکه در این نثر مرزبان نامه :

القصة چون زیور منور روز از اطراف فرو گشودند ، و تقی ظلام

شب بر رواق افق بستند مادر روزگار از فتنه زائی سترون شد . و شب

بنتایج تقدیر آستن گشت و چشم بندان کواکب از این پرده آبگون

بازیهای کوناگون بیرون آوردند (۲)

روزگار را بمارد مانند کردن ، و از فتنه زائی سترون نمودن ، و

آستن شدن شب بنتایج تقدیر ، و بیرون آوردن بازیهای کوناگون از پرده

آبگون را ، بچشم بندان کواکب نسبت دادن تمام از قبیل اسناد در مجاز

و مجاز در اسناد است . و بوالفرج گفته است

تویی که سهم تو بر باید از حوادث چنگک

تویی که خشم تو بستاند از نواب ناب (۳)

اسناد چنگک و نواب بحوادث و نواب دادن . و سهم و خشم ممدوح را در

رهودن چنگک حوادث و ستدن ناب نواب علّت کلمی دانستن ، تمام استعارات

و مجازات عقلی و اسناد های بغیر من هوله میباشد .

و قاضی امام شمس الدین منصور بن محمود الاوزجندی گفته است :

(۱) دیوان عنصری ص ۱۰۴ س ۴ چاپ سنگی . (۲) مرزبان نامه ص ۹۵۱ .

(۳) دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۵ س ۱۵ .

برخیز که بر خاست پیاله بیکی پای

بنشین ، که نشسته است صراحی بدو زانو (۱)

بریک پای خواستن پیاله و بدو زانو نشستن صراحی در صورتیکه هر يك از پیاله و صراحی را يك پای بیش نیست مجاز عقلی است و در صورتیکه صراحی را بصورت شیر و گاو و سایر حیوانات میساخته و بدان شراب میخورده اند ، حقیقت عقلی .
و بالفرج گفته است :

فلك سیاست او بسته بر شهور و سنین زمانه طاعت او بسته بر قلوب و رقاب (۲)
اگر لحظات ادوار فلکی سیاست او را بر شهور و سنین بندد . و طاعت او را بر قلوب و رقاب نهد ، و معتقد با استقلال تأثیر فلك نباشد اشکالی بدان متوجه نیست ، و در غیر اینصورت دلیل است بر فطور عقیدت شاعر .
و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

آسیمه بسی کرد فلك بیخبران را و آشفته بسی گشت بدو کار مهنتا
آسیمه کردن بیخبران ، و مهنتا گردیدن کار آشفته را ب فلك اسناد داده
و او را سبب مستقل دانسته با اینکه فلك در تأثیر استقلالی ندارد . و همو
گفته است :

باز است رباینده زمانه که نیاید زو خلق رها هیچ نه مولا و نه مولا
زمانه را که آنات غیر قاره و از سنخ حرکت و وجود است بیازرباینده
مانند کرده ، که بنده و مولا از صید او رهایی نمیابند . و فیه اشکال کما
مضى في البيت السابق . و همو گفته است :
بریخت چنگش و فرسوده گشت دندانش

چو تیز کرد بر او مرک چنگ دندانش

(۱) لباب الالباب ص ۱۶۶ س ۷ . (۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۵ س ۴ .

یعنی چون مرک چنگ و دندان بر او تیز کرد ، چنگ و دندان او ریخت و فرسوده گشت . اسناد چنگ و دندان بمرک دادن خطاست ، مگر کوئیم مرک را در ذهن خود بسبب مانند کرده ، و چنگ و دندان را برای آن عاریت آورده است . و هذه استعارة بالكناية . و نیز از اوست :

نداند باغ ویران جز زبان باد نوروزی

بقول او کند ای دون همی آباد ویرانها
باغ ویران جز زبان باد نوروزی نمیداند . و بقول او ویرانها آباد میکند .
باغ و باد را در ذهن بآدمی مانند کرده و دانستن زبان و آبا د کردن ویران
بدان اسناد داده تا بر سامع تخیل دهد که مشبه نیز از افراد مشبه به
است ، و همور است

چو از برج حمل خورشید اشارت کرد زی صحرا

بفرمانش بصحرا پر مطر آگشت خلقانها (۱)

یعنی خورشید چون از برج حمل بسوی صحرا اشارت کرد ، کهنه
پوشان صحرا بفرمان او زیور داده و آراسته گردیدند . اشارت خورشید و
فرمانبرداری خلقانها از قبیل زبان باد و فهمیدن باغ است . هم اوراست :
نجوید جز که شیرین جان فرزندانش این جافی

ندارد سود با تیغش نه جوشنها نه خفتانها (۲)

یعنی دنیای جفا کار جز جان شیرین فرزندانش چیز دیگر نمیجوید . و
جوشنها و خفتانها در برابر تیغ او سودمند نمیافتد . دنیا را بقیهار سفاکی که
جفا جوید مانند کرده . و برای او اثبات تیغ کرده تا ویرا چون جفاجویان

(۱) خلقان ، بضم اول : کهنه (غیث اللغة) ، (صراح اللغة) .

(۲) خفتان و خفدان - بفتح : جامه قزاگند که روز جنگ پوشند (فرهنگ

رشیدی) . (لغت فرس اسدی) .

وخونریزان تخییل دهد . وله

همیگوید بفعل خویش هر کس را زما دایم

که من همچون تو ای بیهوش دیدستم فراوانها
تقول الدنيا بلسان فعله ايها الغافل اني رأيت مثلك كثيرا .

وله

اگر بیدار وهشیاری و گوشت سوي من داری

بیاموزم ترا یکیک زبان چرخ و دورانها

همی گویند : کاین کهسارهای عالی محکم

فرستستند در عالم ز باد نرم و بارانها

چرخ و دورانها گویند : این کهسارهای عالی محکم از باد نرم و

بارانها فروئیده اند بلکه قدرت حق آنها را رویانیده . اسناد سخن گفتن

بچرخ و دوران دادن خطاست زیرا چرخ و دوران استحقاق اسناد ندارند .

الآن يقال انه مجاز عقلي او استعارة مكنية لانه شبه الفلك و دورانه في نفسه

بانسان ثم اسند القول اليه ليخيّل انه من افراد الانسان .

و لله درّه حيث قال :

زمین کو مایه تنهاست دانا را همیگوید

که اصلی هست جانها را که سوی آن شود جانها

یعنی زمین که ماده ترکیب اجساد است بمردم دانا میگوید : برای

جانهای آدمیان اصلی است که بسوی آن بازگشت مینمایند .

و ایضاً له :

گر بخواب اندر کسائی دید این دیبای من

سوده کردی شرم و خجالت مر کسائی را کسا

سخن منظوم خود را در لطافت و استحکام اجزاء وبهم پیوستن تارو

بود حروف بدیبا مانند کرده ، و اسناد سوده کردن کسا بشرم و خجالت
مجاز عقلی است . وله ایضاً .

و آن نقاب عقیق رنگ ترا کردخوش خوش بزر نقاب خضاب
نقاب را در سرخی بعقیق مانند کرده ، و نقاب عقیق رنگ را از
رخسار جوان که از طراوت سرخ و برافروخته است ، وزر نقاب را از زردی
رخسار که از ضعف و پیری بوجود آید ، استعاره آورده است . و خضاب
کردن را که برگنده پیر مستعار از دنیا اسناد داده مجاز عقلی میباشد ،
زیرا غیر من هو له را در قابلیت اسناد بمن هو له تشبیه نموده است .

وله

وین ستمگر جهان بشیر بهشت بر بنا گوشهات پر غراب
یعنی اینجهان ستمگر موی بنا گوشه‌های ترا که چون پر غراب
سیاه بود ، از پیری مانند شیر سپید کرد . این اسناد نیز عقلی است ، زیرا
جهان از قبیل من هو له قابل اسناد نیست .
و اوراست :

آنست نیکبخت که پوشیده بین دلش از حشر بریقین گواهی گیاشده است
یعنی نیکبخت کسی است که دل پوشیده بین او از گواهی گیاه بروز حشر
یقین پیدا کند . گواهی گیاه کنایه و تخییل است و شهادت و کلام او ذاتی .

فالکل بالذات له دلالة حاکیه جماله جلاله (۱)

(۱) رجوع کنید بشرح منظومه حکمت سبزواری ص ۱۷۷ .

باب دوم در احوال مسند الیه

و آن عبارت است از اموری که عارض مسند الیه میشود، بدون اینکه مسند و اسناد دخالت داشته باشد مانند حذف و ذکر و تعریف و تنکیر و اعتبارات دیگر از قبیل تقدیم و تأخیر و غیره که هر یک بترتیب ایراده میشود.

حذف

آنستکه مسند الیه را بواسطه قرینه و احتراز از لغو حذف نمایند مانند قول شاعر:

قال لی کیف انت قلت علیل سهر دائم و حزن طویل

که بایستی گفته باشد «انا علیل» و برای حذف مسند الیه نکاتی ذکر کرده اند: یکی بجهت احتراز از لغو چنانکه ذکر شد. و دیگر بجهت واگذارن مخاطب بعقل خود زیرا دلالت عقل از دلالت لفظ اقوی است چنانکه منوچهری گفته است:

طاوس بهاری را دنبال بکنند پرش بیریدند و بکنجی بفکنند (۱)
که مسند الیه را برای عدول باقوی الدلیلین محذوف ساخته است.
سوّم برای اختصار تنبّه یا مقدار تنبّه سامع است تا معلوم گردد که بواسطه قرائن خفیه منتقل میشود یا نه مانند این شعر نظامی:

اول و آخر بوجود و صفات هست کن و نیست کن کائنات

که حذف مسند در این شعر از نظر اختصار عرف عام است. و شرف شفروه گفته است:

اندر نیام از پی تجهیز دشمنان

دارد سرا فکنی که بجوهر مرصع است (۲)

(۱) دیوان منوچهری بکوشش دبیرسیاقی ص ۱۱۹.

(۲) المعجم فی معاییر اشعار العجم صفحه ۲۶۴.

وچنانکه ناصر خسرو گفته است :

شکم پر زلزلوی شهوار دارد مشو غرّه خیره بروی چوقارش (۱)

ابر مسند الیه است و برای تنبّه سامع حذف گردیده .

چهارم برای ایقاع در وهم مخاطب است که متکلم زبان خود را

از ذکر مسند الیه مصون میدارد . وصیانت زبان یا از نظر تعظیم و تفضیم

مسند الیه است یا از نظر تحقیر و اهانت مثال اوّل : خلق الانسان ضعيفا (۲)

که در این مثال مسند الیه یعنی فاعل خلق که ذات پاک خداوند است

تعظیماً حذف شده است . وچنانکه نظامی گفته است :

تازه ترین سنبل صحرای ناز خاصه ترین گوهر دریای راز

مسند الیه نام مبارک پیغمبر ﷺ است و تفضیماً حذف گردیده .

مثال دوم قتل الحسين عليه السلام که در این مثال حذف مسند الیه بواسطه افاده

تحقیر است . چنانکه فردوسی گفته است :

بنزدیک شاه اندر آمد بهوش چنان چون کسی راز گوید بگوش

بزد دشنه‌ای بر کمر گاه شاه رها شد بزخم اندر از شاه آه

مسند الیه یعنی آسیابان که قاتل یزد کرد پادشاه ایرانست تحقیراً

حذف گردیده است .

پنجم برای آنستکه مقام کلام اقتضای انکار نماید ، و متکلم بتواند

کلام خود را انکار کند مانند فاسق فاجر که در این مثال حذف مسند الیه

یعنی (زید) برای آنستکه هر گاه متکلم با مخاطب رو برو گردد بتواند

انکار نماید .

ششم درجائی استکه معین و معلوم باشد مانند خلق السموات والارض (۳)

(۱) دیوان ناصر خسرو ص ۲۳۳ . (۲) سوره نساء آیه ۳۳ .

(۳) سوره نحل آیه ۳ و سوره زمر آیه ۵ و سوره تغابن آیه ۳ .

که در اینمثال مسند الیه یعنی « الله » معلوم و معین است و از این قبیل است اینشعر نظامی :

زین دوسه چنبر که بر افلاک زد هفت گره بر کره خاگ زد
دو سه چنبر اجرام فلکی و هفت گره هفت اقلیم ربع مسکون است
و مسند الیه یعنی پدید آورنده آنها چون معلوم و معین است حذف شده است .
هفتم برای ادعای تعیین است مانند اینکه بیارسی گویند مملکت را
آباد کرد ، یا ویران و شخص اول مملکت که پادشاه و مسند الیه است نام
نبرند و چنانکه جمال عبدالرزاق گفته است :

که یار نفس ناطقه از راه تربیت که جان نفس نامیه در نشو (۱) و در نما
که مسند الیه را بجهت ادعای تعیین حذف کرده است .

جهت دیگری برای حذف مسند الیه نیز هست مانند قول صیاد
غزال غزال که اگر مسند الیه را ذکر کند یعنی گوید : هذا غزال فاصطادوه
ممکن است غزال از دست برود . و مانند اخفاء از سامعین که در حضورند
چنانکه در مجمعی گویند (آمد) و مسند را ذکر نکنند و چنانکه خاقانی
گفته است :

چون دید که در سخن تمام حسان عجم نهاد نام (۲)
ظاهراً ممدوح را بجهت اخفاء از سامعین که بر تملق حمل نمایند
محدوف ساخته است . و چنانکه شرف الافاضل تجذبن عمر الفردی گفته است
همه عقیق لب و سرو قد و زر کس چشم

همه سخنور و گل عارض و بنفشه عذار (۳)

(۱) استعمال این کلمه بمعنی نمو غلط مشهور است و صحیح نشاء است چه
وی مهوز است نه ناقص (تعلیقات قزوینی بر لباب الالباب ص ۵۶۴ س ۲۰)
(۲) تحفة المراقین ص ۲۲۱ س ۶ . (۳) لباب الالباب ص ۴۶۷ طبع تهران .
ظاهراً باید مصراع ثانی اینشعر چنین باشد : همه سخن بر و گل عارض و بنفشه عذار

و ممدوح را بجهت اخفاء از سامعین نام نبرده است . و از همین قبیل است امثال سائره ای که در آنها مسند الیه حذف گردیده چنانکه در جمله (رمیته من غیر رام) و چون تمثیل آورند باید بهمان صورت اصلی بدون تغییر و تبدیل ادا نمایند یعنی نگویند (هذا الکلام منی رمیته من غیر رام) با اینکه بایستی چنین گویند . و چنانکه در مثال شنشنة اعرفا من اخزم (که باید گویند : هذه العادة منه شنشنة اعرفا من اخزم . و چنانکه جمله (عالیها سافلها) که مقتبس است از آیه شریفه ، جعلنا عالیها سافلها (۱) در مقام تمثیل بآشفته شدن امری یا دگرگون شدن بنائی استعمال میشود چنانکه جامی گفته است :

نامزد کن بزمین زلزله ها ساز از آن عالیها سافلها
چون عرب غالباً در مواضع مدح و ذم و ترحم مسند الیه را حذف مینماید . در اینصورت هر گاه مقتضای مقام مدح یا ذم یا ترحم باشد مسند الیه بتبع عرب حذف میشود . مانند الحمد لله الحمید ای هو الحمید و مانند اینشعر نظامی :

مبدع هر چشمه که جویش هست مخترع هر چه جویش هست
و مراد حذف مسند الیه است یعنی واجب الوجود که فاعل مبدعات و مخترعات است و مانند اشم زیدا الفاسق ای هو الفاسق ، که مسند الیه را چون مذموم بوده حذف کرده است . و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

گاهی عروس وار پیش آید با گوشوار و یاره و با افسر
با صد کرشمه بستر از رویت با شرم کرد باستی (۲) و معجز (۳)

(۱) سورة هود آیه ۸۲ .

(۲) فولاد آهن و نوعی از نیزه و سنان . (غیاث اللغات) . (برهان قاطع) .

(۳) معجز بکسر اول : مقنعه و روبوش زنان (غیاث اللغات) .

گاهی هژبر وار برون آید با خشم عمر و وباشغب (۱) عنتر
 دیوانه وار راست کند ناکه خنجر بسوی سینه ت وزی خنجر (۲)
 و مقصود دنیای فریبنده است که گاهی عروس وار جلوه گری
 مینماید ، و مردم را بعشوه خود میفریبد . و گاهی هژبر وار با خشم عمرو
 و عنتر دیوانه وار ، با خنجر کشیده بسوی سینه و خنجر میشتابد .

و گاهی در مقام ترجم مسند الیه را حذف مینمایند مانند : ترجم
 زیذا المسکین ای هو المسکین و چنانکه سعدی گفته است :
 چو بیچاره شد پیشش آورد مهده که ای سست مهر فراموش عهد
 یعنی چون مادر بیچاره شد گاهواره را پیش فرزند آورد و ویرا
 برست مهری و فراموشی عهد آگاه ساخت .

موارد ذکر مسند الیه

ذکر مسند الیه موارد و جهاتی دارد و عبارتست از :
 مورد اول : اصل در کلام ذکر مسند الیه است ، و در صورتیکه
 مقتضی عدول از اصل نیست نباید حذف گردد . مانند این شعر مسعود نوکی:
 پیش چشمش دستۀ فرکس بخدمت ایستاد

در چمن چون پیش لاله سرو بستان ایستد (۳)
 که چون مقتضی عدول از اصل نیست ، مسند الیه را حذف نکرده
 است . و شمس الدین محمد بن عبدالکریم طبسی گفته است :
 طوطی مقاتلی که ز تأثیر نطق او شاخ شکر دمید ز جرم نحیف نی (۴)
 و چنانکه معزی گفته است :

(۱) : بالفتح و فتح هردو : شور و خروش و فتنه و فساد (غیاث اللغة) .

(۲) دیوان ناصر خسرو ص ۱۴۸ . (۳) لباب الالباب جلد دوم ص ۴۵۴ .

(۴) لباب الالباب جلد دوم ص ۴۶۲ .

زدوده تیغها اندر کف ایشان چو نیلوفر

شده نیلوفر از خون بداندیشان چو آذریون (۱)

یعنی تیغهای نیلوفری رنگ از خون بداندیشان مانند آذریون سرخ
و برافروخته گردیده است . و فرخی گفته است :

باغها داشتم پر از گل سرخ دشتهها پر شقایق نعمان (۲)

و چنانکه بو نصر شازی گفته است :

دانش و آزادگی و دین و مروت این همه را خادم درم نتوان کرد
و عمیق گفته است : (حدائق السحر)

اگر موری سخن گوید و گرمویی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد

(حدائق السحر ص ۴۵)

که لفظ (من) در مصراع ثانی ضمیر منفصل فاعلی و مسند الیه

میباشد . و رشید و طواط گفته است :

ای لب تو گونه شراب گرفته وعده تو عادت سراب گرفته

مورد دوم : ذکر مسند الیه از روی احتیاط است ، برای ضعف تألیف

و عدم اعتماد بر قرائن یعنی چون قرائن کلام ضعیف است ، و مورد اعتماد

متکلم نیست در اینصورت نمیتوان مسند الیه را حذف کرد چنانکه رضی-

الدین نیشابوری گفته است :

(۱) آذریون : برون و معنی آذرگون است که نوعی از شقایق و گل همیشه بهار

باشد ، و نام نباتی است که شکوفه اش در نهایت سرخی باشد (برهان قاطع)

(۲) نوعی از لاله است و سمیت لحررتها تشبیهاً بشقیقة البرق و اضعیف الی

النعمان بن المنذر لانه حمی ارضاً کثر فیها ذلك (ناظم الاطباء) و اطبای

قدیم شقایق نعمان را برای تسکین درد احشاء و سایر اعضاء بکار می برده اند

(مخزن الادویة ص ۳۷۹) . (قانون بوعلی سینا س ۲۳۴) .

ای پسر نیک زحد می ببری کار جمال

باچنان حسن ز تو صبر کنم اینست محال (۱)

مورد سوم : ذکر مسند الیه برای تنبیه است بر غباوت سامع یعنی میخواهد بفهماند که سامع غیبی و کودن است چنانکه ناصر خسرو گوید :

عالم قدیم نیست سوی دانا مشنومحال دهری شیدارا (۲)
چون سامع غیبی است وحدوث عالم را درک نمیکند ، در اینصورت
مسند الیه را ذکر کرده تا وی را آگاه نماید و همو گوید :

آبی است جهان تیره و بس ژرف و بد و در

زنهار که تیره فکنی جان مصفا

مورد چهارم : ذکر مسند الیه بجهت ایضاح و زیادت تقریر و تثبیت حکم است . در اینصورت اگر مسند الیه ذکر نشود اثبات حکم محقق و مقرر نخواهد شد ، مانند آیه شریفه « اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون » (۳) که در اینمثال مسند الیه یعنی اولئک ذکر شده ، و دو جهت هدایت و فلاح را بتکرار مسند الیه آورده است ، و هر یک از ایندو بتنهائی در امتیاز مؤمنین کافی بوده است ولی تکرار اسم اشاره مفید تقریر و تثبیت حکم میباشد و از همین قبیل است قول نظامی :

چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو که یارد که انا الحق زند
که تکرار مسند الیه در اینمثال بجهت تقریر حکم است . و چنانکه شرف
شفروه گفته است :

(۱) المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۲۴۹ طبع تهران .

(۲) برای اطلاع از معانی حدوث زمانی که مسبوق بودن شیئی است بزمان و حدوث ذاتی که مسبوق بودن شیئی است بعلت ، رجوع کنید بکتاب حکمة المتعالمیه معروف باسفار در مرحله تاسمه فصل اول ص ۲۶۲ س ۳ .
(۳) سوره بقره آیه ۵ .

جز حلقهٔ خلخال و سوار دستت پای تو که دارد وز بردست تو کیست (۱)
مورد پنجم : ذکر مسند الیه بجهت تعظیم و تفخیم است مانند « لا اله الا هو الحي القيوم » (۲) و چنانکه خاقانی گفته است :

مر کبان شاه را چون جوزه‌ر بر بسته دم

کفتی از هر جوزه‌ر جوزه‌ی ازهر ساختند (۳)

و چنانکه منجیک ترمذی گفته است .

خدایگانا فرخنده مهرگان آمد زباغ کشت بتحویل آفتاب احوال (۴)

مهرگان شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر و اندر این روز

افریدون ظفریافت بر بیور اسب جادو ، آنکه معروف است بضحاک (۵) .

مورد ششم : ذکر مسند الیه برای اهانت و تحقیر است مانند جمله

(سارق گرفته شد) که در اینمثال ذکر سارق بجهت تحقیر و اهانت میباشد .

و از این قبیل است قول شمس الدین محمد بن عبدالکریم طبسی :

آن شنیدستی که نمرود از مقام افتخار

مدتی میسود بر گردون کلاه سروری

الی ان قال :

آن بلادانی بنمرود از چه معنی میرسید

با تو گویم گر مرا از اهل تهمت نشمیری

-
- (۱) المعجم فی معانی اشعار العجم ص ۲۶۴ س ۷ طبع تهران .
(۲) سورة آل عمران آیه ۲ . (۳) ابوریحان بیرونی در معنی جوزه‌ر گوید :
چون سطح فلک مایل بکرانست از سطح منطقه البروج بضرورت هر دو
دایره بدو جای برابر تقاطع کردند همچنانکه منطقه البروج با معدل النهار
بدو جای برابر تقاطع کرده اند پس نام جوزه‌ر بر این دو نقطه همیافتند
(التفهیم ص ۱۲۲) . (۴) لباب الالباب ص ۲۵۲ س ۱۴ طبع تهران .
(۵) التفهیم ص ۲۵۵ .

ایزدش هر لحظه میفرمود تعذیبی دگر

تا چرا آورد بیرون رسم کر کس پروری (۱)

که ذکر نمرود بواسطه اهانت و تحقیر است .

مورد هفتم : ذکر مسند الیه بجهت استلذاز است بذکر او چنانکه

عاشق پیوسته معشوق خود را بیاد میآورد مانند قول سعدی :

بخت باز آید از آن در که یکی چون تودر آید

روی میمون تو دیدن در دولت بکشاید

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

این لطافت که تو داری همه دلها بفریبد

وین بشاشت که توداری همه غمها بزدايد

و معلوم است که ذکر مسند الیه در این اشعار بجهت استلذاز میباشد

و چنانکه مجنون عامری گفته است :

يقولون لیلی سودة حبشیة فلولا سواد المسك ما كان غالیا

وله

علیٰ لئن لاقیت لیلی بخلوة زیارة بیت الله رجلان حافیا

و نظامی راست

لیلی که بخوبی آیتی بود وانگشت کش ولایتی بود

وله

لیلی که چنان ملاحظتی داشت در نظم سخن فصاحتی داشت

که در این اشعار پیوسته بجهت استلذاز ، مسند الیه را ذکر کرده است .

مورد هشتم : ذکر مسند الیه برای تبرک بنام اوست ، مانند اینکه در پارسی

(۱) باب الالباب جلد دوم ص ۴۶۴ .

گویند پیغمبر فرموده است . وچنانکه نظامی گفته است :

احمد مرسل که خرد خاك اوست هر دو جهان بسته قتراك اوست
تازه ترین سنبل صحرای ناز خاصه ترین گوهر دریای راز
که ذکر مسند الیه در شعر اول بجهت تبرك بنام مبارك اوست .
مورد نهم : ذکر مسند الیه برای بسط وایضاح کلام است واین در
جایی است که ایضاح و ذکر آن مطلوب باشد مانند مقامات مدح چنانکه
حمید الدین تاج الشعراء دهستانی گوید :

بزرگوارا آنی که بی عنایت تو زاهل فضل و هنر کس بنام و نمان نرسد
پیش رأی رفیع تو بر زمین کس را حدیث رفعت خورشید آسمان نرسد (۱)
وچنانکه ظهیر فاریابی گوید :

طاوس جان بجلوه در آید زخرمی کرطوطی لب بحدیثی زبان دهد (۲)
و محمد بن عثمان عتبی گفته است :

اوج خضرای بسیط از وی ملامت در نهجوم

موج دریای محیط از وی مرصع از درر (۳)

که ذکر مسند الیه در این اشعار از جهت ایضاح کلام و تکرار
ذکر ممدوح است .

مورد دوازدهم ذکر مسند الیه از روی تفاخر و مباهات است مانند
اینکه گویند پیغمبر ما رسول الله (ص) است که ذکر پیغمبر در این مقام
بجهت افاده افتخار میباشد . و از همین قبیل است ترکیب بند معروف جمال -
الدین عبدالرزاق اصفهانی که در نعت پیغمبر گفته است :

ای از برسد ره شاه راهت وی قبه عرش تکیه گاهت

(۱) لباب الالباب جلد دوم ص ۴۹۵ طبع تهران .

(۲) لباب الالباب جلد دوم ص ۴۶۰ س ۱۹ . (۳) لباب الالباب ص ۴۴۹ .

ای طاق نهم رواق بالایا بشکسته ز گوشه کلاهت الخ (۱)
 مورد یازدهم ذکر مسند الیه بجهت تهویل و ترساندن سامع است مانند
 آیه شریفه ان الله شدید العقاب (۲)
 وچنانکه ناصر خسرو گفته است :
 چون تو بسی بیبحر و بر افکنده است این صعب دیو جاهل بدمحضر (۳)
 و مراد دنیای فرومایه است که بدیو جاهل بدمحضر توصیف گردیده
 و ذکر آن برای تهویل سامع میباشد .
 وچنانکه فردوسی گفته است :

کنون کر تو در آب ماهی شوی و یا چون شب اندر سیاهی شوی
 و کر چون ستاره شوی بر سپهر بری ز روی زمین پاک مهر
 بخواهد هم از تو پدر کین من چو بیند که خشت است بالین من
 از آن نامداران کردن کشان کسی هم برد نرد رستم نشان
 که سهراب کشته است و افکنده خوار

همی خواست کردن ترا خواستار
 که مقصود تهویل و ترسانیدن سامع است از ذکر رستم که مسند الیه
 میباشد وچنانکه ادیب عبدالله کاتب در وصاف آورده است :
 خیاط روزگار بالایا هیچکس پیراهنی ندوخت که آخر قربان کرد
 نقدی ندادد هر که حالی دغل نشد

نقشی نباخت چرخ که آخر دغان کرد (۴)
 مورد دوازدهم : ذکر مسند الیه بجهت تعجب است مانند اینک

(۱) دیوان جمال الدین اصفهانی باهتمام ادیب نیشابوری ص ۱۸۵ .

(۲) سورة حشر آیه ۸ . (۳) دیوان ناصر خسرو ص ۱۴۷ س ۲۴ .

(۴) وصاف الحضرة ص ۲۸۹ طبع ببشی .

گویند : سبحان از فصحای عربست .

وچنانکه فردوسی گفته است

بزرگان ایران گشاده دلند تو کوئی که آهن همی بگسلند

بزرگان ایران مسند الیه و بجهت اعجاب سامعز کر گردیده است

و فرخی گفته است :

بلی سکندر سر تا سر جهان بگرفت سفر گزید و بیابان برید و کوه کمر

و چنانکه رشیدالدین وطواط گفته است :

از نظم من برند بهر خطه یادگار از نثر من ز نند بهر بقعه داستان

هم کاتب بلیغم و هم شاعر فصیح هم صاحب بیانم و هم حاکم بنان

و چنانکه قوامی گنجوی در صفت اسب گفته است :

ز باد تاختش همچنانکه آب از باد شکنج گیر شود روی گنبد اخضر

بگرد ساغر باریک لب زهشیا ری چنان رود که نجنبد نبید در ساغر (۱)

مورد سیزدهم : ذکر مسند الیه بجهت اشهاد است یعنی میخواهند

کسی را برای کاری گواه گیرند مانند : فلان شاهد فی هذه القضية . و

چنانکه در قول حافظ :

خدا داند که حافظ را غرض چیست و علم الله حسبی من سؤالی (۲)

و چنانکه فرخی سیستانی گفته است :

دل من همی داد گویی گواهی که باشد مرا روزی از تو جدایی

جدایی گمان برده بودم ولیکن نه چونانکه یکسو نهی آشنایی

نگار من از آزمایش به آیم مرا باش تا پیش از این آزمایی

بلی هر چه خواهد رسیدن بمردم بر آن دل دهد هر زمانی گواهی

(۱) نقل از مجله ارمنان سال نوزدهم شماره ۷ ص ۴۳۶ .

(۲) دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی . ص ۳۲۶ س ۶ .

لفظ دل مسند الیه و از جهت اَشهاد، مذکور است .

مورد چهاردهم : ذکر مسند الیه بجهت تسجیل است ، یعنی میخواهند موضوعی را در دفتری یا در جای دیگر مسجّل و مسلم دارند ، تا پس از آن قابل انکار نباشد مانند اینکه گویند قاضی نام مدعی علیه را با تمام خصوصیات او در دفتر خود مسجّل نموده است . و مدعی علیه را که مسند الیه میباشد از جهت تسجیل ، ذکر میکند ، تا اگر خواهد انکار کند نتواند چنانکه ناصر خسرو در مقام تعیین عنصری گفته است :

پسند است بازهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را

من آنم که در پای خوگان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

و مقصود تسجیل مسند الیه است یعنی عنصری تا انکار اسناد ممکن نگردد .
موارد و نکاتی که در ذکر مسند الیه ایراد شد باید بواسطه قرائن اطراف کلام معلوم گردد ، یعنی آنجا که مورد تخییل باقوی الدلیلین است با آنجا که مورد اختبار فهم سامع است مخلوط و مشتبه نگردد .

تَهرِيفِ مَسْنَدِ اَلِیْه

آنستکه مسند الیه را معرفه (۱) بیاورند بر وجهیکه در خارج بر ذات محقق و معینی باشاره وضعیه دلالت نماید . و معرفه عبارتست از الفاظی که بر اشیاء خاصی وضع گردیده است . و چون مقصود متکلم از کلام خود افاده حکم یا لازمه آنست . بنا بر این هر قدر مسند الیه از ذهن دورتر گردد ، فائده حکم تمامتر میشود ، چنانکه هر قدر قیود زیادتر شود مسند الیه از ذهن بیگانه تر و دورتر میگردد . و معلوم است که در صورت

(۱) معرفه اسمی است که موضوع بود بوضع جزئی یا بوضع کلی برای چیزی که نزد متکلم و مخاطب معهود و معین باشد .

(نقل از رساله مفرد و جمع آقای دکتر محمد معین)

تعریف و زیادت فیود فائدت کلام تمامتر و کاملتر خواهد شد. و چون
تعریف وجوه متفاوتی دارد که بهر یک از آنها اغراض مختلفی تعلق
میکرد تفصیلاً هر یک را ایراد مینمائیم.

تعریف مسندالیه باضمار

آنستکه مسندالیه را بصورت ضمیر آورند.

چنانکه سعدی آورده است :

من ندانستم از اول که تو بیمهر و وفائی

عهد نابستن از آن به که بندی و نیایی

لفظ (من) ضمیر منفصل فاعلی و مسندالیه است.

وچنانکه در کشف الاسرار آورده است :

سیارهٔ عشق را منازل ماییم ز اشکال جهان نقطهٔ مشکل ماییم

چون قصهٔ عاشقان بیدل خوانند سر قصهٔ عاشقان بیدل ماییم (۱)

وچنانکه سعدی در مقام خطاب گفته است :

تو که گفته‌ای تأمل نکنم جمال خوبان

بکنی اگر چو سعدی نظری بیازمائی

و ابوالقاسم باخرزی در مقام تکلم گفته است :

من می بروم بیا مرا سیر ببین وین حال بصد هزار تشویر ببین (۲)

و سعدی گفته است :

تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی

دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشایی

لفظ (تو) ضمیر منفصل فاعلی دوم شخص و مسند الیه است.

(۱) کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابوالفضل رشید الدین میبیدی ص

۲۶۱ س ۲۰ . (۲) لباب الالباب جلد اول ص ۶۹ س ۱۸ .

و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

تو چو خر گوش چه مشغول شدستی بگیا

گر بس برت عقابست و بگرد تو کلاب

یعنی چگونه چون خر گوش بگیا مشغول شده ای اگر بر سر
توعقاب و بگردت کلاب است . خر گوش را از آدم غافل و گیاه را از حطام
دنیا و عقاب را از مرگ و کلاب را از مردم دنیا که چون سگان بر مرداری
کرد آیند استعاره آورده . خر گوش و عقاب و کلاب مستعار و آدم غافل
و حطام دنیا و مرگ و مردم دنیا ، مستعار له و مشغول شدن از ملایمات
مستعار منه میباشد و این استعاره کنایه و تخییل و ترشیح و باعتبار اجتماع
اطراف و فاقیه است ، جز عقاب و مرگ که در این استعاره ، مستعار له و مستعار-
منه باهم عناد دارند و با این اعتبار عنادیه میباشد .

ورشید الدین وطواط گفته است :

تویی آنکس که در بدایع نظم مثل تو روزگار ننماید (۱)

و چنانکه این هر مه در رثاء پسر خود گوید :

فانت من الغوائل حين ترمی ومن ذم الرجال بمنزاح (۲)

لفظ (انت) ضمیر منفصل فاعلی و مخاطب و مسند الیه میباشد .

و بو حنیفه اسکافی گفته است :

بقاب قوسین آنرا برد خدای که او

سبک شمارد در چشم خویش وحشت غار (۳)

متکلم باید در مقام خطاب بشخص معینی توجه داشته باشد .

چنانکه سعدی گفته است :

(۱) لباب الالباب جلد اول ص ۸۰ س ۲۳ . (۲) نقل از شرح نظام نیشابوری

ص ۱۷ س ۶ . (۳) نقل از تاریخ بیهقی ص ۲۵۷ س ۵ .

نگارینا بهرتندی که میخواهی جوابم ده

اگر تلخ اتفاق افتد بشیرینی بیندایی

گاهی در صدر کتب و بعضی عناوین ، خطابرا بطور عموم القاء مینمایند تا بر سبیل بدل تمام افراد مخاطب را شامل شود مانند آیه شریفه « و لو تری از المجرمون نا کسوارئوسهم عند ربهم » (۱) که در اینمثال خطاب بیغمبر است ولی بطور عموم آورده ، تا هر کسی قرائت مینماید ، مورد خطاب قرار گیرد ، و فضیلت حال مجرمین را که در نهایت ظهور است در نظر آرد ، و از همین قبیل است این شعر ناصر خسرو ؛

اگر تو ز آموختن سر نتابی بجوید سر تو همی سروری را
وسعدی گفته است :

اگر نفع کس در نهاد تو نیست چنین گوهر و سنگ خارای یکی است
که در این اشعار خطاب را بطور عموم القاء نموده ، تا بر سبیل بدل افراد مخاطب را شامل گردد .

تعریف مسند الیه بعلمیت

این تعریف بجهت آنستکه مسند الیه بطور تعیین در ذهن حاضر گردد . مانند آیه شریفه قل هو الله احد و مانند قول علاءالدین غوری :

بهرامشه بکینه من چون کمان کشید

کندم بکینه از کمر او کنا نه را (۲)
پشتی^۲ خصم گرچه همه رای و رانه بود

کردم بگرز خرد سر رای و رانه را (۳)

ورشید طواط گفته است :

(۱) سورة سجده آیه ۱۳ (۲) کنا نه ، بکسر اول کیش تیر که آنرا تر کش گویند
غیاث اللغة (۳) رانه ، ظاهر آهمان راناست که بلغت هندی لقب شاهزادگان و
وراجگان است (نقل از تعلیقات قزوینی بر لباب الالباب ص ۵۹۰ س ۱۰)

قطب دین اتسز فازی که برفت قدرش
هست باکنگره چرخ برابر گشته

وچنانکه نظامی گفته است :

چو خسرو نامه شیرین فرا خواند از آنشیرین سخن عاجز فرماند

وطرفه بن عبد بکری گفته است :

لخولة اطلال ببرقة ثمهد يلوح كباقي الوشم في ظاهر الید (۱)

وجه دیگر از آوردن مسند الیه بصورت علمیت بجهت تعظیم و

تفخیم است چنانکه نظامی گوید :

احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فترک او است

و گاهی بجهت اهانت و تحقیر است مانند هرب المعایوه وچنانکه

عنصری گفته است :

نمرود بگاہ پور آند میگفت خدای خلق ما یم

جبار بنیم پشه او را خوش داد سزاکه ما گوایم

که نمرود را تحقیراً واهانته بصورت علمیت آورده است .

گاهی آوردن مسند الیه بصورت علم از جهت کنایت و اشارت است

باعمال او مانند آیه شریفه : تبّت یدای ایل لب وچنانکه مولوی گفته است :

دیو اگر عاشق شود هم گوی برد جبرئیلی گشت و آن دیوی بمرد

اسلم الشیطان اینجا شد پدید که یزیدی شد فضلش با یزید (۲)

یعنی اگر دیو جسد با روح در آمیزد از طبیعت دیوی در آید

و بطبیعت ملکی گراید . چنانکه یزیدی بدن از فضل آمیزش نفس بسا یزیدی

تبدیل میگردد . و ذکر یزید و با یزید و دیو و جبرئیل برای اشارت و

(۱) طرفه : از قصیده سرایان معلقات است - رجوع کنید بسبعه معلقه

(۲) احادیث مشنوی از استاد فروزانفر ص ۱۴۸ و ۲۱۹

کنایت باعمال آنها میباشد . وچنانکه نظامی گفته است :

شغال و کرک و زاغ این ساز کردند

که از شخص شتر سر باز کردند (۱)

واین اشاره است بداستان زاغ و کرک و شکال که ملک را

برغدر تحریض کردند . و بر نقض عهد دلیر گردانیدند ، و اشتر بیچاره

را در کوزه فقاغ انداختند (۲) چنانکه بوزننگان نصیحت مرغ و حدیث

کرم شبتاب نپذیرفتند و در ازاء محبت او خیانت کردند (۳) در این شعر

ز نااهلان همان بینی در این بند

که دید آن ساده مرغ از کپیی چند (۴)

گاهی ذکر مسند الیه بصورت علمیت از جهت استلذاذ و تبرک

است . چنانکه مولوی گفته است :

گفت پیغمبر فقاغ چیست کج کنج را تو و امیدانی زرنج (۵)

و گاهی برای تفأل چنانکه ظهیر گوید :

سلطان شرق و غرب قول ارسلان که نیست

با صدمت رکابش ایام را توان

قول ارسلان تفخیماً و تفأللاً ذکر گردیده است .

و گاهی بجهت تطییر است چنانکه ظهیر گفته است :

منسوخ گشت قصه کاوس و کیقباد افسانه شد حکایت دارا و اردوان

(۱) خسرو و شیرین نظامی تصحیح مرحوم وحید ص ۴۰۷ .

(۲) کلیله و دمنه تصحیح آقای قریب ص ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ .

(۳) کلیله و دمنه ص ۱۰۴ و ۱۰۳ (۴) خسرو و شیرین نظامی ص ۴۰۷ س ۸

(۵) اشاره است بحدیث : « القناعة مال لا ینفد و کنز لایفنی » (احادیث

مثنوی از آقای استاد فروزانفر ص ۲۲) .

و گاهی بجهت تسجیل است

چنانکه در قول ناصر خسرو :

من آنم که در پای خوگان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

تعریف مسند الیه بصورت موصول

تعریف مسند الیه بصورت موصول از جهت آنستکه متکلم از خصوصیات مسند الیه غیر از تعریف صله چیز دیگری نمیداند چنانکه در این مثال تازی الذی کان معنا مس رجل عالم ، ذکر مسند الیه بصورت موصول برای دانایی متکلم است بجمله صله .
و مانند این شعر دقیقی :

ابو سعد آنکه از کیتی بر او بر بسته شد دلها

مظفر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا (۱)

یعنی آنکه از کیتی دلها بر او بسته شده ابو سعد است و آنکه شمشیرش از دشمنان پروا برده مظفر میباشد .
و بوشکور گفته است :

کسی کاندرا بست و آب آشناست از آب ارچو ز آتش نترسد سزاست
و شاهد در این اشعار معرفه آوردن موصول است بجمله صله ، زیرا جز معهود بودن صله چیز دیگری برای تعریف مسند الیه نیست .
و عسجدی گفته است :

کسی کز خدمت دوری کند هیچ برو دشمن شود گردون گردا (۲)
و لفظ هیچ مبالغه است در قلت دوری .

(۱) پروا : فراغت و آرام (لغت فرس اسدی ص ۲) .

(۲) گردا : بفتح اول بروزن فردا مخفف گردان باشد (برهان قاطع) .

وعلی قرط گفته است :

رو همان پیشه که کردی پدرت هیزم آور ز رز و چین غوشا (۱)
که تعریف موصول را بجملة صله آورده « ای ما فعل ابوک » .

و چنانکه کمال الدین زیاد اصفهانی گفته است :

آنکس که جهان بنام او بود بر در گهش از فنا نشانی است

و آنرا که سپهر بار کش بود دهلیز سراسر که کشانی است

یعنی آنکس که فرمائش در سپهر نافذ بود ، دهلیز سرایش راه عبور
مردم شد . و نیز ممکن است دهلیز سرای او را براه کاهکشان مانند کرده
باشد چنانکه بوریحان بیرونی هم در التفهیم ، کهکشان را راه کهکشانی معنی
کرده و بیارسیان نسبت داده است (۲)

گاهی مقصود متکلم از ذکر مسند الیه بصورت موصول ، استهبان
تصریح باسم است مانند اسماء قبائح و عورات که از جهت استهبان ، بتصریح
ذکر نمیکنند چنانکه سعدی گفته است :

کسی که از غم و تیمار من نیندیشد چرا من از غم و تیماروی شوم بیمار
چون مسند الیه فطره پلید و حقیر بوده اسم آنرا صریح ذکر نکرده
است . و نیز سعدی گفته :

هر آنکست که بازار خلق فرماید عدوی مملکت است او بکشتش فرمای
یعنی آنکسیکه ترا بازار خلق فرمان دهد دشمن کشور است ، بکشتن
او فرمان ده . و معلوم است که مسند الیه را چون قبیح دانسته صریح نام
نبرده است .

(۱) غوشا : سرگین گاو بود که بچراگاه زیر بیو کند و چون خشک شود
برچینند (لغت فرس اسدی) . (۲) التفهیم ابوریحان بیرونی ص ۱۱۵
س ۵ در معنی مجره (تصحیح استاد جلال الدین همائی) .

و گاهی بجهت زیادتِ تقریر و تثبیت حکم است مانند آیه شریفه
« وراودته الّتی هو فی بیتها عن نفسه » (۱) که در این مثال مسند الیه بصورت
موصول از جهت توضیح و تقریر حکم و غرضی است که از آن خواسته‌اند .
و چنانکه سعدی گفته است :

آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد عارفان جمع نکردند و پربشانی نیست
که ذکر مسند الیه بصورت موصول ، برای تقریر اسناد ترس است
بشخص صاحب متاع .

گاهی آوردن مسند الیه بصورت موصول ، و عدم تصریح باسم از جهت
تفخیم و تعظیم است مانند آیه شریفه « فغشیهم من الیم^۱ ماغشیهم » (۲) و مقصود
تفخیم و تعظیم موج است و بیان عظمت و تهویل آن . و از این قبیل است
این شعر اسدی طوسی :

کسی کش روان شد بدانش جوان گرش تن بمیرد نمیرد روان
و چنانکه منوچهری گفته است :

آنکه استادان گیتی بر حذر باشد از او

تو بنادانی مرو نزدیک او لا تعجلن

و گاهی از جهت تنبیه مخاطب است بر خطائیکه در مضمون جمله
صله نموده است .

مانند این شعر عبیده بن طیب :

ان الذین ترونهم اخوانکم یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا
و مقصود تنبیه مخاطب است بر خطائی که کرده است در اعتماد بر اخوت
ایشان . و چنانکه عمادی گفته است :

(۱) سوره یوسف آیه ۲۳ . (۲) سوره طه آیه ۸۱ .

آنکس که یار و دوست ترا دارد از جهان

بی دوست می نشیند و بی یار میرود (۱)

یعنی آنکس را که یار و دوست می پندارید ، پندار شما بخطا رفته زیرا

او با اغیار است و خیانت میکند .

و نظامی گوید :

آنکه ورا دوستترین بود گفت در بن چاهیش نباید نهفت

و اشاره است باشتباه مخاطب بمضمون جمله .

گاهی ذکر مسند الیه بصورت موصول از جهت آنستکه مخاطب از ابتداء

کلام بمضمون خبر انتقال یابد مانند ارساد در علم بدیع و چنانکه در آیه

شریفه « ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین » (۲) که

در این کلام مخاطب از مسند الیه صورت خبر را که از جنس عقابست

بفظانت خود میفهمد .

و مانند قول سعدی :

آنکه پای از سر نخوت نهادی بر خاک عاقبت خاک شد و خلق برو میگذرند

و چنانکه منوچهری دامغانی گفته است :

آنکه او شاگرد بود باشد ز خیل اکرمین

و آنکه نا شاگرد بود باشد رحیل آلاخرین

و گاهی آوردن مسند الیه بصورت موصول از جهت تعریض است بشأن

خود مسند الیه .

مانند این شعر فرزدق :

ان الذی سمک السماء بنی لنا بیتا دعائمه اعز و اطول (۳)

(۱) سخن و سخنوران از استاد فروزانفر جلد اول ص ۱۷۸ س ۱۱ .

(۲) سوره مؤمن آیه ۶۳ (۳) الدعائم جمع دعامه : وهی اعمدة البيت (معجم الادباء)

که در اینمثال تعریض وایذان است بشأن مسندالیه که ذاتخدای
بزرگ میباشد .

واز این قبیل است اینشعر سنایی :

آنکه تا باد عفو او بوزید غرق عفو است کشتی عصیان
وله ایضاً .

آنکه آنساعت که او را چرخ آبستن بزاد

شد عقیق سر مدی از زادن چون او پسر

گاهی آوردن مسند الیه بصورت موصول از جهت تعریض وایذان شأن دیگری
است که در جمله صله ذکر میشود مانند آیه شریفه « الذین کذبوا شعیباً
کانوا هم الخاسرین » (۱) که مقصود تعظیم شعیب است واینمعنی ضمناً استفاره
میشود . ونظامی گفته است :

آنکه ترا دیده بود شیرخوار شهید تو زهرش بود ناگوار (۲)

یعنی آنکه ترا خرد دیده هرگز ببزرگیت اقرار نمیکند ، واگر
شهید باو بدهی از حسد در دهانش زهر است ، شاهد آوردن مسند الیه است
بصورت موصول برای ایذان واعلان وشأن دیگری وآن ممدوح است .

و گاهی از جهت تقریر خبر است مانند اینشعر :

ان التی ضربت بیتاً مهاجرة بکوفة الجند غالت ودّها غول

که مسند الیه را برای تقریر خبر بصورت موصول آورده است ، زیرا
خبر را بصراحت ذکر کرده و تثبیت نموده است .

وماند قول سنائی :

آنکه او را بر سر حیدر همیخوانی امیر کافر مگر میتواند کفش قنبر داشتن
وماند قول ناصر خسرو :

(۱) سورة اعراف آیه ۹۱ . (۲) مخزن الاسرار ص ۱۴۸ س ۱۴ .

کسیکه ترا می نکوهش کند بگوش هنوزم ندانسته ای
و گاهی برای اشاره است باستهجان خبر مانند « ان الذی لایعلم الفقه
صنف الفقه، وچنانکه نظامی گفته است :
آنکه ستانی و پیششانش
بهتر از آن نیست که نستایش
و مقصود نکوهش مال دنیاست که مورد انتفاع واقع نمیشود .
دهمو گفته است :

آنکه رصد نامه اختر گرفت حکم ز تقویم کهن بر گرفت
ظاهراً اشاره بشخص خاصی بوده است که استهجاناً او را ذکر نکرده
و مضمون خبر نیز افاده استهجان مینماید ، زیرا پیر پارینه را بتقویم پارینه
مانند کرده است (۱) .

و گاهی بجهت اهانت و استهجان غیر خبر است مانند « ان الذی یتبع
الشیطان فهو خاسر، که مسند الیه بلفظ موصول در اینمثال برای اشاره نمودن
بتخفیف غیر خبر که شیطان است میباشد .
واز این قبیل است اینشعر نظامی :

ایکه مسلمانی و کبریت نیست چشمه‌ای و قطره ابریت نیست
و گاهی از جهت انگیزختن سامع است بر تعظیم یا تحقیر و یا ترحم
مسند الیه ، مانند « جاء الذی اکرمک ، که حذف مسند الیه در اینمثال برای
اغراء است بر تعظیم او و مانند « جاء الذی اهانتک ، که مقصود انگیزختن سامع
است بر اهانت او و مانند « جاء الذی سبی اولاده و نهب امواله » که در اینمثال ها
مسند الیه را ترحمّاً بصورت موصول آورده است .

و مانند اینشعر نظامی که بجهت اغراء سامع ، مسند الیه را تعظیماً و تفضیلاً
بصورت موصول آورده است :

(۱) بنا بر احتمال مردم وحید در مخزن الاسرار ص ۱۴۹ س ۵ .

وآنکه رخسپردگی خاص^۱ بود آینه صورت اخلاص بود

وله

آنکه اساس تو برین گل نهاد کعبه جان در حرم دل نهاد

وله

خاک شد آنکس که برین خاک زیست

خاک چه داند که در این خاک چیست

و نیز در تحقیر مسند الیه نظامی گفته است :

آنکه ورا دوستترین بود گفت در بن چاهیش نباید نهفت

و در افاده ترجمه گفته است :

و آنکه بدریا در سختی کش است نعل در آتش که بیابان خوش است (۱)

و گاهی برای تهکم و استهزاء است مانند آیه شریفه «یا ایها الذی

نزل علیه الذکر انک لم جنون» (۲) و مقصود آوردن مسند الیه است بصورت

موصول برای استهزاء و تهکم زیرا اگر کفار بر نزول ذکر معتقد بودند

نسبت جنون بر پیغمبر نمیدادند. و مانند این شعر نظامی :

آنکه رصد نامه اختر گرفت حکم ز تقویم کهن بر گرفت

و مراد از آوردن مسند الیه بصورت موصول و عدم تصریح بذکر آن

استهزاء و تهکم بوده است بشخص خاصی که صلاحیت رصد نامه اختر

را نداشته است (و از این جهت حکم، بر گرفتن او را بتقویم کهنه اسناد داده

است) و باید دانست که بعضی از این جهات که ذکر شد، ممکن است

(۱) جادوگران هرگاه کسیرا بخواهند حاضر کنند بر نعلی طلسم کننده در آتش

میگذارند یعنی آنکه در دریاست برای او درخشگی نعل در آتش نهاده اند و

شتاب دارد که بخشگی برسد (مخزن الاسرار نظامی تصحیح مرحوم وحید

ص ۸۴)

(۲) سورة الحجر آیه ۶ .

در يك مورد تداخل نمايد يعنى چند جهت در يكجا جمع شود ، چنانكه « ان الذى يتبع الشيطان فهو خاسر » هم افاده تخفيف غير خبر ميدهد (يعنى شيطان) وهم افاده تحقير مسند اليه ، وهمچنين آيۀ «الذين كذبوا شعيباً» كه بعلاوة افاده تعظيم شعيب مفيد تحقير مسند اليه نيز هست و هكذا سائر الجهات .

تعريف مسند اليه بصورت اسم اشاره

گاهى مسند اليه را بصورت اسم اشاره مياورند ، و آن بجهت اغراضى است . اول : ذكر مسند اليه بصورت اسم اشاره از جهت آنستكه كاملاً از چيزهاى ديگر ممتاز گردد چنانكه ابن رومى گفته است :

هذا ابو الصقر فرداً فى محاسنه من نسل شيان بين الضال والسلم (۱)
و مقصود كمال امتياز مسند اليه است در مقام مدح و سعدي گفته است :

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همیتافت بر آرامگه عار و ثمود (۲)

دوم : برای تعريض است بغباوت سامع چنانكه در قول فرزدق :

اولئك آبائي فجنني بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع (۳)
و چنانكه خاقانی گفته است :

اینست همان در که کور از شهان بودی دیلم ملک بابل هندوشه تر کستان (۴)
سوم : برای بیان حال مسند اليه است در قرب و بُعد و توسط ، مانند هذا و ذاك و ذلك زید . و چنانكه سعدي گفته است :

آن نه من باشم که روز جنگ بينی پشت من

آن منم گر در میان خاک و خون بينی سری (۵)

(۱) رجوع کنید بجامع الشواهد باب الهاء مع الالف (۲) کلیات سعدي تصحيح مرحوم فروغی ص ۵۰۷ س ۱۵ (۳) رجوع کنید بجامع الشواهد باب الالف مع الواو (۴) دیوان خاقانی ص ۳۲۲ س ۱۶ (۵) گلستان سعدي تصحيح مرحوم فروغی ص ۱۸ س ۱

وچنانکه شهر یاری گفته است :

این تشنه دیدار تو غرق است در آب ترسم که در آب تشنه میرد چشم
و مسند الیه را از جهت کمال قرب بصورت اسم اشاره آورده است و بلفظ
(این) بنفس خویش که « اقرب الیه من جبل الوریث » (۱) است اشاره مینماید
و چنانکه حافظ گفته است :

این سرکشی که کنگره کاخ وصل راست سرها بر آستانه او خاک در شود
چهارم : برای تحقیر است مانند آیه شریفه « اهذا الذی ینذکر آلہتمکم
بالسوء » (۲) و رود کی گفته است :

این ایفده سرا چه بکار آید ای فتی دریاب دانش این سخن بیهده مگوی (۳)
و کمال الدین زیاد اصفهانی گفته است :

این عرصه که گفت خوش جهانی است خاکش بر سر، که خاکدانی است (۴)
و در ضمن همین قصیده گوید :

این خط سیه سپید ایام در حیز حکم ریسمانی است (۵)
و مجیر الدین بیلقانی گفته است :

در این نشیب که هست از صفت چو دیک تہی

بسان کاسه دون همتان نشین تنها

دو چیز هست که در آفتاب گردون نیست

وفا و عهد درین عهد و سایه عنقا (۶)

پنجم : برای تقریب حصول یا حضور مسند الیه است مانند « هذه القيامة

قد قامت » و چنانکه جمال الدین اصفهانی گوید :

(۱) سورة ق آیه ۱۶ (۲) سورة انبیاء آیه ۳۷ (۳) ایفده - بیهوده
گوو سبکبار (برهان قاطع) (۴) لباب الالباب جلد ۱ ص ۲۲۶ س ۲۱
(۵) لباب الالباب جلد ۱ ص ۲۲۷ س ۱ (۶) سخن و سخنوران از آقای
استاد فروزانفر ص ۲۵۵ س ۱۸ جلد دوم

این ناز و تنعم که تو در پیش گرفتی

شک نیست که خوش میگذرد گریگذارند (۱)

و اشاره است بقرب ناز و تنعم و اثر اخسیکتی گوید :

بر این چهار چمن خنده ای چو غنچه که زد

کجا بسوزن خاری جهان دلش نخلید (۲)

ششم : برای افاده تعظیم مسندالیه است در بعد مانند «الذک الکتاب

لاریب فیه» (۳) که ذکر مسند الیه بصورت اسم اشاره در این آیه برای

تنزیل و رفعت معنوی قرآن است بمسافت بعید و چنانکه اثیر اخسیکتی گفته است :

آنرا که نور دیده گمان برده ای تو خود دائم در آب دیده از آن نور دیده ای (۴)

و چنانکه خاقانی گفته است :

آنکس که کسی هست خراجی دهد از خود ماهیچ کسانیم کس از ما چه ستاند (۵)

و بدیع بلخی گوید :

بدان منکر که می منع است می خور لوقت الورد شرب الخمر جایز (۶)

هفتم : برای تعظیم مشیر است مانند ایشکه بزرگی گوید : فرمان داد ،

و مراد نفس خویشتن باشد و چنانکه ناصر خسرو گوید :

آن کن ای جوئی حکمت کاهل حکمت میکنند

تا بدان دشوارها بر خویشتن آسان کنند (۷)

و چنانکه تر کشی ایلاقی گوید :

راد مردی و مرد دانی چیست با هنر تر ز خلق گویم کیست

(۱) دیوان جمال الدین اصفهانی باهتمام ادیب نیشابوری ص ۱۸۲ س ۱۳

(۲) سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۰۳ س ۱۵ (۳) سورة بقره آیه ۲

(۴) مجمع الفصحاء بکوشش مظاهر مصفا ص ۲۷۹ س ۱۲ جلد ۱

(۵) سخن و سخنوران آقای فروزانفر جلد ۲ ص ۳۸۳ س ۱۳ (۶) لباب الالباب ج ۲

ص ۲۶۰ س ۱۴ (۷) دیوان ناصر خسرو تصحیح مرحوم تقوی ص ۱۰۵ س ۱۵

آنکه با دوستان تواند ساخت و آنکه با دشمنان تواند زیست (۱)
هشتم : بجهت افادهٔ تحقیر است در بعد مانند «ذالك اللعين فعل كذا» که در
اینمثال مسند الیه را از ساحت عز حضور و خطاب دور داشته و چنانکه ناصر
خسرو گفته است :

آن سر که بزیر کله آرز برنج است

در مرتبه دور است از آنسر که بدار است

اندر خور افسر شد از علم بتعلیم

آنسر که زبس جهل ، سزاوار فسار است (۲)

وامام ابو عبد الله عبدالرحمن بن محمد العطار گفته است :

شد یار و مرا ببوسه خشنود نکرد پرسش نمود و نیز بدرود نکرد

آن آتش افروخته جز دود نکرد بر عشق بتان هیچکسی سود نکرد (۳)

لفظ ذلک برای اشاره بهر شیئی فایبی است (در زبان تازی) خواه آن شیئی غایب عین باشد

و خواه معنی، ولی باید نام او ذکر شود . و پس از آن بدان اشاره نمایند

چنانکه بتا زنی گویند : «جائتی رجل فقال ذلک الرجل» که در اینمثال لفظ

ذلک برای تعبیر ببعده و مشارالیه آن قبلا ذکر گردیده است و چنانکه ناصر

خسرو گفته است :

آنست مرا کز دل با من بمرای نیست

آنها نه مرا اند که با من بمرای اند (۴)

ای ذلک الذی لایجادنی، و چنانکه شمس الشعراء سر و ش گفته است :

بدان لبان چو مرجان چنان ز نم بوسه

که رنگ میبرم از آن لبان چون مرجان (۵)

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۶۳ س ۲۴ و ۲۳ (۲) دیوان ناصر خسرو

ص ۵۶ س ۱۱ و ۱۰ (۳) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۹۰ س ۱۸ و ۱۹

(۴) دیوان حکیم ناصر خسرو تصحیح مرحوم تقوی ص ۹۶ س ۱۶

(۵) نقل از سبک شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۳۵۸ س ۱۴

لفظ (آن) در مصراع ثانی اشاره بلبان چون مرجان است و لفظ
(میبرم) در مصراع اول مضارع خبری است و بجای مضارع التزامی یعنی
(میبرم) آمده است.

و ضربنی زید فهالنی ذلك الضرب ، ذلك در اینمثال برخلاف مثال
اول اشاره بمعنی است یعنی (ضرب) و برای افاده بعد آمده و مشارالیه آن
ذکر گردیده است و از این قبیل است اینشعر ناصر خسرو :

آن ده و آن گوی مارا کت پسند آید بدل
گر بیاید زانت خورد و گر بیایدت آن شنید (۱)
ای ذلك الشیئی و ذلك الکلام ، و گاهی در همین دو موضع بجای
لفظ ذلك (هذا) استعمال میکنند و این از جهت قرب ذکر مشارالیه است
مانند فقال هذا الرجل در مثال اول و هالنی هذا الضرب در مثال دوم و
مانند «اولئك علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون» (۲) که در این آیه تعبیر
مسند الیه بلفظ اشاره از جهت آنستکه مسند الیه در این جمله سزاوار این
اوصاف میباشد و از این قبیل است اینشعر :

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
و اشاره است بمذهب امامیه (۳) که افعال عباد را امر بین امرین
میدانند ، نه جبر و نه تفویض ، زیرا جبر آنستکه افعال عباد معلول فعل
اله باشد (۴) و تفویض آنستکه عباد را در افعال آزاد دانند (۵) و قول حق
آنستکه افعال عباد مقهور فعل اله است نه معلول فعل او ، یعنی در طول فعل او قرار
دارد چنانکه محقق سبزواری بنقل از صاحب فصوص ابونصر فارابی گوید :
باختیار اختیار ما بیدا (۶)

(۱) دیوان ناصر خسرو ص ۹۴ س ۵ (۲) سوره بقره آیه ۵ (۳) ملل و نحل

شهرستانی ص ۱۷۳ تا ۱۷۸ (۴) ملل و نحل شهرستانی ص ۱۰۱ و ۱۰۲

(۵) رجوع کنید بشرح منظومه سبزواری در عموم قدرت ص ۱۷۴ س ۱۶

(۶) شرح منظومه سبزواری در بحث عموم قدرت ص ۱۷۴ س ۸

و گاهی ذکر مسند الیه بصورت اسم اشاره در جایی است که بعد از آن صفاتی ذکر شده باشد و مسند الیه واقعاً بدان صفات سزاوار باشد و مقصود متکلم تنبیه باشد بر همین معنی مانند این رباعی که محسن غزنوی گفته است :

نیک ماند زبر سوی امروز بسنان مبارز پر کین
وان فرسوش همچو ناف بتی که بود سال و ماه مشک آکین (۱)

سوی زبر امروز را بسنان مبارز پر کین مانند کرده و سوی زیرین آنرا بناف بتان که در سال و ماه مشک آکین است . و سید الاجل اشرف الدین الحسن بن ناصر العلوی گفته است :

آنی که فلك بپیش تهمت ناید بخشش بجز از کف چو میغت ناید
زخم تو که پیل کوه پیکر نکشد بر پشه همی زنی دریغت ناید (۲)

تعریف مسند الیه بالف و لام

تعریف مسند الیه بالف و لام بجهت چند چیز است .

اول : اشاره است بحصه ای که در ذهن معهود است مانند آیه شریفه «ولیس الذکر کالانثی» (سوره آل عمران آیه ۳۲) که الف و لام در کلمه الذکر اشاره است بکلمه ای که در آیه سابقه بطور کنایه ذکر شده و آن اینست : «رب انی نذرت لك ما فی بطنی محرراً» (سوره آل عمران آیه ۳۱) که در این آیه چون وصف تحریر مخصوص مذکور است بنا بر این کلمه الذکر اشاره است بمذکور مذکور یعنی ما فی بطنی محرراً و همچنین کلمه الانثی اشاره است بکلمه انثی که در آیه قبل مذکور است و آن اینست : «رب انی وضعتها انثی» (سوره آل عمران آیه ۳۲) یعنی آن مذکوری را که من برای تحریر بیت المقدس طلب نمودم مانند انثی نیست

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۹۸ س ۱۳ (۲) لباب الالباب ج ۲ ص ۴۴۱

که لایق تحریر بیت نباشد و مانند قول نظامی :

در آن رستنی را نه بیخ و نه برک
بنام آن بیابان بیابان مرک (۱)
لفظ (آن) در پارسی ضمیر اشاره بعد و مقصود اشاره کردن شاعر است
بمعهود مقدم الذکر یعنی بیابان در این اشعار:

در آن ناحیت بود از اندیشه دور بیابانی از کوه و از بیشه دور
بسی وادی و غار ویران در او کنام پلنگان و شیران در او (۲)
گاهی متکلم از تقدم ذکر معهود مستغنی میشود ، مانند خرج الامیر
در صورتیکه امیر منحصر بیک فرد باشد و یا مانند اغلق الباب که در اینمثال
باب میان متکلم و مخاطب معهود است چنانکه ناصر خسرو گوید :

و آن پادشاه ده سر و شش روی و هفت چشم

با چار خصم خویش بیک خانه اندرند (۳)

و چون مسندالیه در اذهان حکماء معهود بوده است آنرا ذکر نموده .
گاهی لام عهد برای اشاره حاضر است و آنرا اصطلاحاً عهد حضور می نامند
مانند « هذا الرجل و یا ایها الرجل » در هنگام خطاب چنانکه نظامی
گفته است :

این ده ویران چو اشارت رسید از تو و آدم بعمارت رسید

آنچه بدو خانه نو آیین بود خشت پسین دای نخستین بود (۴)

دوم : ذکر مسند الیه بالف و لام برای اشاره بنفس حقیقت و ماهیت
است مانند « الرجل خیر من المرءة » که در اینمثال اشاره بنفس و ماهیت رجل
و امرئه میشود و مانند این شعر سعدی :

مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار

(۱) اقبالنامه نظامی ص ۵۳ س ۱ (۲) اقبالنامه نظامی ص ۵۲ س ۱۴ و ۱۵

(۳) وفی بعض النسخ ، با چار خصمشان بیکی خانه اندرند

(۴) مخزن الاسرار نظامی تصحیح مرحوم وحید ص ۲۷ س ۹ و ۱۰

چون در فصیح لغت دری الف و لام موجود نیست و در زبان تازی نیز معرف بلام حقیقت با نکره معنی متحد است بدین شعر استشهد نمودیم .
 گاهی معرف بالف و لام حقیقت برای فردی آورده میشود که در ذهن بوسیله قرینه عقلی یا لفظی معلوم و معین باشد مانند ادخل السوق واشتری اللحم . کلمه السوق واللحم با اینکه بالف و لام حقیقت معرف گردیده اند بقرینه اسناد ادخل واشتری بکلمه سوق ولحم معلوم میشود که متکلم سوق ولحمی را اراده نموده است که در ذهن سامع معهود است ، بنا برین اطلاق کلی بر فرد باعتبار اتحاد کلی است با افراد خود و اتحاد کلی و فرد بحسب وجود معلوم است چنانکه فردوسی گفته است :

یکی انجمن ساخت با بخردان هشیوار کار آزموده رزان (۱)

مراد لفظ انجمن است که بصورت نکره میباشد و در ذهن سامع معین است و این اطلاق طبیعت است بر فرد معهود ذهنی . معرف بلام عهد ذهنی در معنی مانند نکره است یعنی مسند الیه بلام عهد ذهنی موضوع است از برای نفس طبیعت و بوسیله قرینه بر فرد اطلاق میشود مانند مثال مذکور « ادخل السوق واشتری اللحم » ولی نکره ابتداء موضوع است برای فرد غیر معین و اطلاق آن بر فرد بحسب اصل وضع است . و از این قبیل است این شعر فرخی :

خاری که بمن بر خلد اندر سفر هند

به چون بحضردر کف من دسته شبیوی (۲)

مراد اطلاق طبیعت خار است و اراده فردی از آن بقرینه خلیدن در پای . و هر گاه قرینه ای با نکره ذکر شود فرد موجود معهودی را افاده

(۱) رذ : دانا و بخرد بود (لغت فرس اسدی) .

(۲) اشعار گزیده فرخی باهتتام رشید یاسمی ص ۹۱ س ۷ .

مینماید مانند اینشعر نظامی :

شیرسکی داشت که چون پو گرفت سایه خورشید بر آهو گرفت (۱)
مسند الیه را بصورت نکره آورده و پو گرفتن را بدان اسناد داده تا
قرینه باشد بر اینکه فرد موجود معهودی را اراده نموده است . یعنی آن
سگ در پو گرفتن بر نور خورشید پیشی میجست و بر او عیب میگرفت و
مانند اینشعر که همو گفته است :

پیره زنی را ستمی در گرفت دست زد و دامن سنجر گرفت (۲)
پیره زن بیاه نکره اضافه گردیده و غیر معین است ، ولی دست زدن
ودامن سنجر گرفتن قرینه است بر اینکه فرد معین را اراده کرده است .
در اینصورت معرف بلام و نکره باعتبار ضمیمه قرینه ، متساوی و بحسب
اصل وضع مختلف اند .

غرض دیگر از تعریف مسند الیه بلام ، افاده استغراق است ، یعنی
متکلم باین لام تمام افراد خارجیّه او را بواسطه قرینه ای اراده نموده است
مانند آیه شریفه « ان الانسان لفی خسر » (۳) که در این آیه تمام افراد انسان
اراده شده است ، بقرینه استثناء . یعنی « الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات » (۴)
زیرا استثناء قرینه است بر وجود مستثنی منه یعنی تمام افراد انسان ، برای
اینکه اگر تمام افراد اراده نشود و واقعاً در خیران نباشند استثناء لغو و
بیمورد است . چنانکه نظامی گفته است :

هیچ در این نقطه پرکار نیست کز خط این دایره بر کار نیست (۵)
استغراق بر دو قسم است : حقیقی و عرفی ، استغراق حقیقی آنستکه
تمام افرادی که بحسب لغت مشمول لفظ باشد ، متکلم اراده نماید مانند آیه

(۱) مخزن الاسرار ص ۱۰۲ س ۱ . (۲) مخزن الاسرار نظامی ص ۹۱ س ۱ .
(۳) و (۴) سورة العصر آیه ۲ و ۳ . (۵) یعنی هیچ موجودی در عالم نیست
که در خط دایره خدمت بر سر کار نباشد (مخزن الاسرار نظامی ص ۹۹ س ۱) .

«عالم الغیب والشہادہ» یعنی خداوند بتمام افراد غیب و شہود داناست .
وچنانکہ نظامی گفته است :

ہمہ ہستد سرگردان چو پرکار پدید آرندہ خود را طلب کار (۱)
وچنانکہ کعب بن زہیر گفته است :

کلّ بن اثی و ان طالت سلامتہ

یوماً علی آلة حدباء محمول (۲)

استغراق عرفی آنستکہ تمام آنچه در نظر عرف است از لفظ ارادہ
نماید مانند (جمع الامیر الصّاعۃ) یعنی امیر تمام زرگرہا را جمع کردہ
ومعلوم است کہ مراد از کلمۃ (الصّاعۃ) زرگرہای بلد یا مملکت امیر
است کہ متفہم عرف میباشد یعنی عرف اینمعنی را از این لفظ میفہمد و از
این قبیل است قول نظامی :

ہر کہ نگارندہ ابن پیکر اوست

برسخن زن کہ سخن پرور اوست (۳)

ومقصود استغراق تمام افراد ، بدون استثناء نیست بلکہ مراد اشخاصی
است کہ در عرف شعراء ، نامی وپیکر نگار شعر میباشد .

استغراق مفرد از استغراق تشبیہ و جمع کاملتر است زیرا استغراق
مفرد تمام افراد را بدون استثناء شامل میشود ولی استغراق تشبیہ تمام افراد
مثنی را شامل میشود و با خروج واحد منافات ندارد یعنی اگر یکفرد واحد
مشمول حکم نباشد با حکم منافات ندارد چنانکہ استغراق جمع شامل افراد
جماعات میشود و با خروج افراد مثنی و واحد منافات ندارد چنانکہ
نظامی گفته است :

(۱) خسرو و شیرین نظامی ص ۶ س ۶ . (۲) آداب اللغۃ العربیۃ از

انتشارات دانشگاه تہران ص ۴۵ س ۳ . (۳) مخزن الاسرار نظامی ص ۴۲ س ۸

ما همه جسمیم بیا جان تو باش ما همه موریم سلیمان تو باش (۱)
 اگر مسند الیه مفرد و معرف بلام استغراق باشد این استغراق با
 تعبیر تلفظ مفرد منافات ندارد زیرا که لفظ مفرد، موضوع از برای معنی
 با قید وحدت نیست که جزء معنای او باشد و در این صورت با استغراق منافات
 داشته باشد، بلکه معنی مجرّد و آزاد است و شامل تمام افراد میشود مانند
 « لا رجل في الدار » که در این مثال یکنفر نفی شده است، و بنا استغراق
 منافات ندارد چنانکه رودکی گفته است :

هفت سالار کاندرین فلکند همه گرد آمدند در دو و داه (۲)
 و لفظ همه بجای الف و لام استغراق زبان تازی است، و با اینکه
 مراد ستارگان سبعة سیاره است افاده استغراق هم مینماید .

تعریف مسند الیه باضافه

تعریف مسند الیه باضافه برای چند چیز است :

اول : برای آنکه اضافه، کلام موجزی است که بوسیله آن ادای مقصود
 مینمایند . چنانکه جعفر بن علبه حارثی گفته است :

هوای مع الركب الیمانیین مصعدا

جنیب و جثمائی بمکة موثق

یعنی معشوق من، هم جنب سوارانی است که بطرف یمن میرود، و
 بدن من در مکة پای بند است . لفظ (هوای) مصدر و بمعنی اسم مفعول یعنی
 مهوای میباشد، و بجای « الذی احبّه » استعمال شده است، و این مضاف
 و مضاف الیه در ادای مقصود از « الذی احبّه » مختصر تر و کوتاهتر میباشد و
 ازین قبیل است این شعر مجنون عامری :

(۱) مخزن الاسرار ص ۲۶ س ۱ . (۲) داه بمعنی ده باشد (لغت فرس)

هوانا قتی خلفی و قدّامی الهوی و ائی و ایّاهما لمختلفان (۱)
 دوّم : اضافه متضمن تعظیم مضاف الیه است مانند (عبدی حضر) و
 چنانکه خالد بن عبدالله قسری در مدح عمر بن عبدالعزیز انشاد کرده است
 و اذا الدرّ زان حسن نحور کان للدّرحسن نحرک زیناً (۲)
 لفظ (نحور) مضاف الیه و از مضاف کسب تعظیم نموده است ،
 سوم : اضافه متضمن تعظیم مضاف است مانند عبد الخلیفة ركب و چنانکه
 عنصری گفته است :

چه چیز است آن رونده تیر خسرو چه چیز است آن بلالک تیغ بر آن (۳)
 یکی اندر دهان حق زبان است یکی اندر دهان مرک دندان (۴)
 و فردوسی گفته است:

سر سروران زیر کرز کران چو سندان بدو پتک آهنگران
 و چنانکه خاقانی گفته است :

تخت تو در مرتعی عرشی و کعبه‌ای کند

شاه مثلثی از آن کاختر چرخ اخضری (۵)

اضافت لفظ شاه بمثلث افاده تعظیم مضاف مینماید ، و شاه مثلث بروج
 کنایه از خورشید تابان است (۶) و مثلث بروج عبارتست از مثلثه نخستین
 یعنی حمل و اسد و قوس و مثلثه دوم ثور و سنبله و جدی و مثلثه سوم جوزا

- (۱) نقل از کشکول شیخ بهائی جلد دوم ص ۳ طبع قم . استاد فروزانفر
 در مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی ایشعر را مطابق تصریح ابوعلی قالی
 در کتاب النوادر بعروة بن حزام نسبت داده است ص ۱۳۹ .
 (۲) نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۹۹ س ۱۵ .
 (۳) بلالک جنسی است از پولاد گوهر دار (لغت فرس اسدی طوسی ص ۹۳ س ۱۰)
 (۴) دیوان عنصری ص ۱۵۱ س ۳ و ۴ چاپ سنگی .
 (۵) دیوان خاقانی ص ۳۸۳ س ۲۰ . (۶) برهان قاطع .

ومیزان ودلوومثلثه چهارم سرطان وعقرب وحوت که اولی را مثلث آتشی
ودومی را خاکی وسومی را هوائی وچهارمی را آبی مینامند (۱)

وچنانکه در این نثرپارسی : اگر ما ، دوش پس از الحاح که کردی ترا
اجابت کردیم ، در باب قاسم ، بیایدانست که آن مرد چا کرزاده خاندان ماست (۲)
شاهد ، جمله (چا کرزاده) است که از جمله (خاندان ما) کسب
تعظیم و تفضیح مینماید وچنانکه در این نثرپارسی : گفت : پای افزار ایشان
بیارید ، حسن پای افزار ایشان بخدمت شیخ آورد شیخ بستد و بر زیر سر
خود بداشت وگفت الخ (۳) که لفظ پای افزار باعتبار اضافه بدیشان (یعنی
درویشان) کسب تعظیم نموده است .

چهارم : اضافه متضمن تعظیم کسی است که نه مضاف باشد نه مضاف الیه
مانند عبد السلطان عندی که در اینمثال ذکر اضافه متضمن تعظیم (یا)
عندی میباشد که نه مضاف است نه مضاف الیه .

پنجم : اضافه متضمن تحقیر مضاف یا مضاف الیه یا فیر اینهاست مانند
« ولد الحجّام حاضر » که در اینمثال مقصود تحقیر مضاف است وچنانکه
سعدی گفته است :

چو نشناسد انگشتری طفل خرد بشیرینی از وی تواند برد
ومقصود ، اضافه لفظ طفل است بر لفظ (خرد) که افادت تحقیر مینماید
ومازند اینشعر که او گفته است :

یکی بچه گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بردرید

-
- (۱) برای اطلاع از مثلثات آتشی و خاکی و هوائی و آبی و تأثیرات آنها بنا بر
عقیده منجمین قدیم رجوع کنید بالتفهیم لابی الریحان البیرونی ص ۳۵۲ و ۳۵۱
تصحیح آقای همایی (۲) تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی ص ۱۷۷ س ۱۳
(۳) نقل از اسرار التوحید باهتمام دکتر ذبیح الله صفا ص ۱۸۴ س ۵

اضافت لفظ (بچه) بر (گرگ) نظیر اضافه لفظ (ولد) است بر (حجام) و افادت تحقیر مینماید (۱) و چنانکه خاقانی گفته است :

قلم بخت من شکسته سر است موی در سر بطالع هنر است (۲) .
شاهد ، اضافه لفظ قلم است ، بخت و توصیف نمودن آن بشکستن و موی در سر داشتن ، که طالع اهل هنر چنین است . و طالع در اصطلاح احکامیان جزوی از منطقه البروج که بر افق شرقی است ، حین ولادت مولود یا سؤال سائل و برجی که هنگام ولادت یا وقت سؤال چیزی از افق شرقی نمودار باشد ، و اثر هر طالع از بروج دوازده گانه در نحوست و سعادت علیحده است (۳) و چنانکه مسعود سعد سلمان گفته است :

اری ذنب السرحان فی الجوساطعاً فهل ممکن ان الغزاة تطلع
اضافت لفظ (ذنب) بسرحان مفید تحقیر است . و ذنب السرحان .
صبح دروغین است ، و او را بدنبال گرگ از بهر درازی و باریکی و راستی
تشبیه کنند و دیرنماند این صبح (۴) و این ابزاری گفته است :

آن کودک طبّاخ بدان چندین نان ما را بلبی همی ندارد مهمان (۵)
و اضافه لفظ کودک بلفظ طبّاخ از قبیل ولد الحجام و مفید تحقیر
است . و رشید گوید : مردم پندارند لب نان خواسته ، و مراد او لب کودک است (۶)
و آنجا که اضافه تحقیر دیگری را افاده نماید مانند « ولد الحجام
یجالس زیداً و ینادمه » که در اینمثال اضافه مفید تحقیر زید است که نه مضاف
است نه مضاف الیه . و چنانکه انوری در هجو شعرای معاصر خود گفته است :

(۱) و صراحت اینمثال در صورتی است که مراد تشبیه بچه انسان باشد بر بچه گرگ
(۲) دیوان خاقانی ص ۵۷ س ۸ (۳) غیاث اللغه . لغت نامه دهخدا (۴) التفهیم
لابی الریحان ص ۶۷ س ۶ (۵) حدائق السحر رشید و طواط ص ۴۱ س
۲۲ تصحیح عباس اقبال (۶) حدائق السحر ص ۵۸ س ۳ چاپ سنگی

ای برادر بشنوی رمزی ز شعرو شاعری
تا زما مشتی گدا کس را بمردم نشمري
مرد را حکمت همباید که دامن گیرش
تا شفای بو علی بیند نه ژاژ بحتری (۱)

اضافت لفظ (ژاژ) بر لفظ (بحتری) مفید تحقیر بیان شاعری است
که ژاژ های بحتری را مطالعه نماید، زیرا لازمه مطالعه آن ژاژ خانی و
یاوه سرایی و مسست گفتاری است (۲) چنانکه مطالعه شفا مستلزم شیوایی
و دلنشینی و استحکام سخن میباشد.

آوردن مسندالیه بصورت نکره (۳)

و آن برای چند چیز است: اول برای فرد غیر معین مانند آیه
شریفه «وجاء رجل من اقصی المدینه» (۴) که مقصود مرد غیر معینی است
و شاید مراد، حبیب نجار است که از سابقین دین عیسی بن مریم بوده و چنانکه
منوچهری دامغانی گفته است:

بر آمد بادی از اقصای بابل هبوش خاره در و باره افکن (۵)

(۱) نقل از سبک شناسی بهار جلد سوم ص ۳۸ س ۱۲ و ۱۳

(۲) بقول انوری .

(۳) «کلمه نکره آنستکه موضوع له خود را در صورت غیر محدودی بیان
کند مانند:

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

و ندران برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

در شعر فوق کلمات گل و بلبل بمعنای غیر محدودی آورده شده اند . (نقل

از مفرد و جمع آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران)

(۴) سوره القصص آیه ۱۹

(۵) دیوان منوچهری بکوشش دبیر سیاقی ص ۵۷ س ۱۸ و ص ۵۸ س ۱

دوم برای افاده نوعیت است مانند «علی ابصارهم غشاوة» (۱) یعنی بر ابصار منافقین نوع پرده ای آویخته که میان آنها حائل گردیده است و مانند این شعر منوچهری :

تو کفتی کز ستیخ کوه سیلی فرود آرد همی احجار صدمن
سوم برای افاده تعظیم یا تحقیر است چنانکه ابی السمط گفته است :
له حاجب فی کل شیئی بشینه ولیس له عن طالب العرف حاجب
ذکر حاجب بصیغه تنکیر در مصراع اول برای افاده تعظیم و در
مصراع ثانی برای افاده تحقیر است زیرا در مصراع اول مراد حاجب با عظمتی
است که از هر چیز زشتی جلو گیری مینماید. و در مصراع ثانی مراد ، این
است که ادنی حاجبی از معروف ، وجود ندارد و منوچهری گفته است :

ز روی بادیه برخاست کردی

که کیتی کرده همچون خز اد کن (۲)

چهارم برای افاده تکثیر است مانند «ان له لابلا» که در این مثال ذکر
مسند الیه بصورت تنکیر مفید تکثیر میباشد ، و از این قبیل است «ان له لغنما»
و مرحوم تقوی گفته است :

مردان درین مقام ز کف دادند سود است یازبان سر و سودارا (۳)
ای کل رجل موصوف بالفتوة .

پنجم برای افاده تقلیل است مانند آیه « ورضوان من الله اکبر » (۴) یعنی
مرتبه فنا و لقاء معشوق که مورث ابتهاج جاودانی است از دیگر نعمتهای
بهشتی برتر و عالیتر است و چنانکه سعدی گفته است :

(۱) سوره بقره آیه ۶ (۲) دیوان منوچهری ص ۵۸ س ۲

(۳) هنجار گفتار ص ۴۲ س ۱۱

(۴) سوره توبه آیه ۷۳

که بر خاطر پادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی

توصیف مسند الیه

توصیف کردن مسند الیه بوصف ، مواردی دارد و عبارتست از :
اول: آنجا که وصف مبین و کاشف حقیقت موصوف است مانند قول حکماء
« الجسم العریض العمیق یحتاج الی فراغ یشغله » و شاهد ، توصیف جسم است
بصفات طویل و عریض و عمیق ، و بدیهی است که این صفات کاشف حقیقت
جسم میباشد و مانند قول اوس بن حجر در مرثیه فضالة بن کعب بن کله
الا لمعی الذی یظن بك الظن کان قد رأی وقد سمعا
و شاهد توصیف کردن مسند الیه است یعنی المعی بجملة الذی
الی آخر ، بجهت بیان لغت المعی و حقیقت آن و مانند این شعر که عطار
عطاری گفته است :

شد یارو مرا ببوسه خشنود نکرد پرسش نمود و نیز بدرد نکرد
آن آتش افروخته جز دود نکرد بر عشق بتان هیچکسی سود نکرد (۱)
و چنانکه جوهری هر وی گفته است :

الا یا جزع کون خرمن بکنج گوهر آبتن

ز نور پاک داری دل زدود تار داری تن (۲)
دوم: برای افاده تخصیص است مانند زید التاجر که در این مثال لفظ
(تاجر) مخصص زید است از غیر ، در صورتیکه مسمی بزید متعدّد باشد
ورشیدی سمرقندی گفته است :

من شنیدستم که آن صاحبقران مردی بود

نیز دولت صعب هیبت نیک سیرت خوبسان

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۹۰ س ۱۸ (۲) حکیم ابوالحماد محمود بن عمر
الجوهری الصایغ الهروی لباب الالباب ج ۲ ص ۳۲۶ س ۵

پاك اصل و راد دست و شرمگین و نیکجوی

با تواضع با دیانت با مروت با امان

و تمام این صفات برای توضیح موصوف معین است .

سوم : برای افاده مدح یا ذم یا ترجم است مانند « جائی زید العالم او الجاهل او الفقیر » که در مثال اول برای افاده مدح و در دوم ذم و در سوم ترجم میباشد . و چنانکه دیگری گفته است :

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو نارد چنو سوار بمیدان کارزار (۱)

و مقصود توصیف نمودن سپهر است پیاده رفتن از جهت تعظیم و

مانند این اشعار که منسوبست بفردوسی :

یکی ابلهی شبچراغی بجست که باوی بدی عقد پروین درست

سزاوار بازوی جمشید بود فروزاتر از ماه و خورشید بود

خری داشت آن ابله کوردل که با جانش بدجان خر متصل

چنان گوهری را که ناید بدست شنیدم که بر کردن خر بست

من آن گوهرم بخت ناسازگار مرا بسته بر کردن روزگار (۲)

و مقصود توصیف نمودن ابله است بکوردلی از جهت تحقیر و دیگری گفته است :

بیچاره خر آرزوی دم کرد دم می طلبید و دم نمیزد

بیچاره خر اضافت صفت بموصوف است یعنی خر بیچاره و توصیف خر

بصفت بیچارگی برای ترجم است .

توکید مسند الیه

توکید مسند الیه برای چند چیز است : اول: برای تقریر و تثبیت

(۱) نقل از مقدمه احمد بهمنیار استاد دانشگاه بر التوسل الی التوسل ص ۵

س ۳۰ (۲) این قطعه از ملا زمانی یزدی از معاصرین شاه عباس بزرگ است

بغلط بفردوسی نسبت داده اند (مجله یادگار شماره ۲۵ ص ۷۴ سال ۱۳۲۳ شمسی)

چنانکه بتازی گویند «جائنی زید زید» که در اینمثال مسند الیه یعنی زید تفریر و تثبیت میشود. و چنانکه سعدی تنظیراً در غیر مسند الیه گفته است:

بندهٔ حلقه بگوش ار تنوازی برود

لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

و نیز ازرقی هر وی گفته است:

در خزان بگذر بباغ و ژرف ژرف اندر نگر

در تماشاگاه نقش بوستان اندر خزان (۱)

دوم: بجهت دفع تجوز در اسناد است چنانکه بتازی گویند «جاء الامیر الامیر عندی» که تکرار مسند الیه در اینمثال برای آنستکه مخاطب گمان نکند که نسبت مجئیی بامیر بطور مجاز است بلکه بداند که بر وجه حقیقت میباشد مانند اینشعر نظامی:

شنیدم من که هر کوکب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است

و مخفی نماند که مقصود تأکید مسند الیه است و در اینجا تأکید

اسناد بتکرار جملهٔ ثانیه شده است نه مسند الیه و چنانکه مولوی صریحاً

مسند الیه را بجهت تأکید در این شعر تکرار نموده است:

بهار آمد بهار آمد بهاریات باید گفت

بگوتر جیع تا گویم شکوفه از کجا بشکفت (۲)

سوم برای رفع توهّم سهو است چنانکه گویند «قدم زید زید من مکّه» و

این تکرار برای آنستکه سامع گمان نبرد که متکلم سهو نموده است

(۱) دیوان ازرقی هر وی تصحیح آقای سعید نفیسی ص ۷۹ س ۱۵

(۲) نقل از رساله مباحث صرفی و نحوی مجتبی مینوی ص ۳ س ۱۱

مانند قول سنائی در مدح رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ :

در رسالت تمام بود تمام در کرامت امام بود امام
چهارم: برای دفع توهم عدم شمول است چنانکه بتازی گویند «جائتی القوم
کلهم» که تا کید مسندالیه یعنی قوم بلفظ کل برای آنستکه سامع گمان
نبرد که بر تمام افراد نسبت مجبئی داده نشده است و عسجدی راست :

همه کردان فیل افکن همه مردان شیر اوژن

همه چون رستم و بهمن همه چون طوس و چون دستان (۱)

و کسائی مروزی (۲) گفته است :

علم همه عالم بعلی داد پیمبر

چون ابر بهاری که دهد سیل بگلزار (۳)

آوردن عطف بیان برای مسند الیه

آوردن عطف بیان برای مسند الیه از جهت ایضاح است باسمى که
بدان مخصوص میباشد چنانکه گویند «قدم صدیق خالد» که لفظ خالد در این
مثال عطف بیان و اسم مختص صدیق است که آنرا توضیح میدهد و چنانکه
سنائی گوید :

(۱) دیوان عسجدی باهتمام طاهری شهاب ص ۳۳ س ۱۵ (۲) مروزی ، بفتح
میم و سکون راء و فتح واو ، و بعد از آن زاء معجمه منسوبست بر و شاهجان و این
لفظ، عجمی و بمعنی جان شاه است ، مضاف الیه بر عادت پارسیان بر مضاف مقدم
افتاده است و زیادت زاء در این نسبت نظیر زیادت زاء در رازی و اصطخرزیست
که منسوب بری و اصطخر است ، و این زیادت باعتقاد اکثر اهل ادب اختصاص
باشخاص دارد نه اشیاء چنانکه گویند فلان مرد ، مروزی است ، و فلان
چیز مروی ، ولی بعضی میان ایندو را فرق نگذارند . (ویات الاعیان ،
جلد اول ، ترجمه نگارنده) (۳) لباب الالباب جلد دوم ص ۲۷۰ س ۲۰

نور چشم خواجه بوالفتح مسعود آنکه او
چون ظفر بافتح وسعد است او همه ساله نظیر
ونظامی گفته است :

شاه نعمان از آن میان برخاست بزم شه را بافرین آراست
وامیر معزی گفته است :

شاه سنجر چون زمیdan جانب ایوان رسید
از زمین بانگ بشارت تا بر کیوان رسید
و محمّد رشیدی گفته است :

شاه ابو الفتح آسمان فتح و تائید وظفر
و آفتاب ملك و شمع دولت و بنیاد دین
در صورتیکه لفظ شاه باضافت قرائت نشود .

آوردن بدل برای مسند الیه

آوردن بدل برای مسند الیه بجهت زیادت تقریر حکم است چنانکه
گویند «جائتی اخوک زید» که در اینمثال لفظ (زید) حکم مجزی را برای
مسند الیه یعنی (اخوک) تقریر و تثبیت مینماید . و اینمثال بدل کل از کل
است و از این قبیل است این اشعار معزی در مدح سلطان سنجر و فتح غزنین
بنامزد جان اسکندر بسططان جهان سنجر

که سلطان جهان سنجر شرف دارد بر اسکندر
بعمر خویش در عالم نکرد اسکندر رومی
چنین فتحی که کرد امسال سلطان جهان سنجر
معزی الدین و الدنیا خداوند خداوندان

شهنشاه مبارک رأی ملك آرای دین پرور (۱)

مراد لفظ (سنجر) است که در هر سه مورد بدل میباشد از سلطان جهان و نیز

(۱) دیوان امیر معزی تصحیح مرحوم اقبال ص ۱۹۶

معزی در مدح امیر ضیاء الملك ابويعقوب يوسف بن باجر گفته است :
 ضیاء الملك خورشید امیران ابويعقوب يوسف بن باجر (۱)
 و مقصود ابويعقوب است که از (ضیاء الملك خورشید امیران) بدل آورده
 و یوسف بن باجر عطف بیان است برای ابويعقوب «وجائنی القوم اکثرهم» که
 لفظ (اکثر) بحسب مصداق بدل بعض از کل است یعنی قوم و چنانکه
 اسدی طوسی گفته است :

گریزندگان را گروهها گروه همیخواند از هر رهی سوی کوه (۲)
 گروهها گروه بدل بعض است از کل یعنی گریزندگان و «سلب زید ثوبه»
 لفظ (ثوب) بدل اشتمال است زیرا که مبدل منه یعنی زید مشتمل است
 بر بدل و اسدی طوسی گفته است :

بد از خیلشان (۳) جادوان بی شمار گرفته بی اندازه پرنده مار (۴)
 مقصود لفظ جادوان است که بدل اشتمال میباشد از لفظ (خیلشان) و نیز
 اسدی طوسی گفته است :

بدر بر همیشه هزاران هزار سپه داشت گردان خنجر گزار (۵)
 لفظ (گردان) بدل اشتمال است از لفظ (سپه) و «رأیت زیداً حماراً» که
 لفظ حمار در این مثال بدل غلط میباشد و از این قبیل است این شعر رودکی :

(۱) دیوان امیر معزی تصحیح مرحوم اقبال ص ۲۱۰ س ۸

(۲) گرشاسبنامه اسدی طوسی باهتتام جیب یغمائی ص ۲۴۷ س ۱

(۳) خیل عربی است بمعنی گروه اسبان جمع آن اخیال و خیول نیز بمعنی گروه
 سواران ، و در فارسی بمعنی مطلق گروه گرفته اند : خیل مرغان ، خیل
 دشمنان ، خیل بهار ، خیل زمستان و غالباً با یاء نکره «خیلی» مستعمل است
 (رجوع کنید بطرح دستور زبان آقای دکتر معین رساله مفرد و جمع ص ۲۰۲

و ۲۱۶) . (۴) گرشاسب نامه اسدی طوسی ص ۳۹۵ س ۱۱ .

(۵) گرشاسب نامه اسدی طوسی ص ۴۱۳ س ۲ .

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
 نبود دندان لا، بل چراغ تماچیان بسود
 سپید سیم رده بود و در و مرچنان بود
 ستاره صحرای بود و قطره باران بود (۱)
 چراغ تاپان بدل غلط است از لفظ دندان .

آوردن معطوف برای مسند الیه

آوردن معطوف برای مسند الیه بجهت چند چیز است : اول برای
 تفضیل مسند الیه و اختصار کلام چنانکه بتازی گویند جائنی زید و عمرو که
 این کلام مختصر دو جمله است یکی جائنی زید و دیگری جائنی عمرو و
 چنانکه رودکی گفته است :

دست و زبان زر و در پرا کند او را نام بگیتی نه بر کزاف پرا کند
 دوم بجهت تفضیل صادر شدن مسند است از مسند الیه و این معطوف یا بطور
 تعقیب است و یا بطور تراخی و مقصود اختصار کلام میباشد مانند «جائنی زید
 فعمرو» و «جائنی زید ثم عمرو» که در جمله اول بیان صدور مجسی
 از زید و عمرو بطور تعقیب و در جمله دوم با تعقیب و تراخی است و «ما
 جائنی القوم حتی خالد» که در این مثال کلمه حتی ترتیب اجزاء معطوف
 علیه را از اقوی با ضعف و یا از اضعف باقوی افاده میدهد . و از این قبیل
 است « مات الناس حتی الانبیاء » و « قدم الحاج حتی المشاة » و
 چنانکه منوچهری گفته است :

دهقان بدر آید و فراوان نگرودشان تیغی بکشد تیز و کلوباز بردشان (۲)
 شاهد جمله ثانی است در مصرع ثانی که بر وجه تعقیب بر جمله
 اولی معطوف گردیده ، زیرا بریدن کلبو بعد از کشیدن تیغ است و فخرخی

(۱) نقل از سبک شناسی بهار جلد دوم ص ۵۵ .
 (۲) دیوان منوچهری دامغانی ص ۱۲۲ س ۵ بکوشش دبیر سیاقی

سیستانی گفته است :

جفت غم بودم وانباز طرب کرد مرا

یوسف ناصر دین آن ملک بی انباز

وانباز طرب کردن بعد از جفت غم بودن است . و ناصر خسرو گفته است :

چند گویی که چو هنگام بهار آید گل بیاراید و بادام بیار آید

عطف بادام بر گل از جهت تراخی است زیرا آنگاه که آفتاب در

برج حمل آید گل بر آید ، و آنگاه که آفتاب در برج اسد آید بادام بیار

آید . و از اینقبیل است اینشعر سعدی :

باش تا دستش ببندد روزگار پس بکام دوستان مغزش بر آر

سوم : برای آنستکه سامع را از خطا بصواب برگردانند مانند

« جائی زید لاعمر و » و این در صورتی استکه سامع پندارد که جائی عمرو

است . و مانند قول مولوی :

من نکر دم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جو دی کنم (۱)

چهارم : برای افاده صرف حکم است از معطوف علیه بمعطوف مانند « جائی

زید بل عمرو » ، « وما جائی عمرو بل زید » که در این دو مثال حرف عطف

حکمی را که اسناد آن بمعطوف علیه داده شده است بمعطوف نقل مینماید

و معنی جمله اول آنستکه عمرو آمد و معنی جمله دوم زید نیامد و از این

قبیل است اینشعر رودکی :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

بسود دندان لا ، بل چراغ تابان بود

و مقصود اسناد سودن است بدندان در آغاز امر و سلب کردن اسناد

(۱) يقول الله تعالى يا ابن آدم لم اخلقك لاربح عليك انما خلقتك لتربح

على فانخذني بدلا من كل شئى (احاديث مشنوى از آقاى استاد فروزانفر

ص ۵۸) .

است از دندان در مرتبه دوم و اسناد آن بچراغ تابان .
پنجم : برای افاده شك است مانند « جائی زید او عمرو » و چنانکه
سعدی گفته است :

یار زر بهر دو دست کند خواجه در کنار

یا موج روزی افکنش مرده بر کنار
و چنانکه در این نثر که وی گفته است « عمل پادشاهان چون سفر
دریاست خطرناک و سودمند یا گنج بر گیری یا در طلسم بمیری » که لفظ
یاء از ادات تردید و برای تشکیک است .

ششم : برای افاده ابهام است مانند آیه « و انا او ایما کم لعلی
هدی او فی ضلال مبین » (۱) که مراد متکلم ابهام مقصود میباشد و از این
قبیل است این شعر سعدی :

یا وفا خود نبود در عالم یا مگر کس درین زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیر از من تا مرا عاقبت نشانه نکرد
با اینکه شاعر میداند که طرف بیوفاست باز کلام را بطور ابهام
آورده است .

هفتم : برای افاده تخییر است مانند « تزوج هنداً او اختها » و از
این قبیل است این شعر سعدی :

دوستی با پیلبانان یا مکن یا طلب کن خانه‌ای در خورد پیل
و مانند قول سنائی :

یا ز بی آبی چو خار از خیر گی دیده مدوز

یا ز رعنائی چو گل بر تن بدر آن پیرهن

هشتم : برای افاده اباحه است مانند « جالس الحسن او بن سیرین » و مانند

(۱) سوره سبا آیه ۲۳ .

این اشعار ناصر خسرو :

فلک گردان شیری است رباینده که همی هر شب زی ما بشکار آید
هر که پیش آید از خلق بیو بارد گر صغار آید یا نیز کبار آید (۱)
شاهد مصراع آخر سطر ثانی است که افادهٔ اباحه مینماید و با جمع
منافات ندارد .

تبصره : فرق بین تخییر و اباحه آنستکه در تخییر ، مقصود اختیار
یکی است ، و میان طرفین جمع نمیشود برخلاف اباحه که میان طرفین
جمع میشود . گاهی لفظ (ام) در زبان تازی از برای تسویه میآید مانند
آیهٔ شریفهٔ « و سوا علیهم ، اندرتهم ام لم تنذرهم » (۲) و مانند این شعر سعدی :
قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه بکفر یا بشکایت بر آید از دهنی
فرشته ای که و کیل است بر خزائن باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی

تعقیب مسند الیه بضمیر فصل .

، این تعقیب برای تخصیص مسند الیه بمسند است ، مانند « زید هو
الفاضل » که در اینمثال صفت فاضل مخصوص زید است و بدیگری تجاوز
نمیکند و مانند قول سنائی :
گاه ولی گوید هست او چنان گاه عدو گوید هست اینچنین
او ز همه فارغ و آزاد و خوش

چون گل و چون سوسن و چون یاسمین (۳)
یعنی او گاه مورد مدح دوست و گاه مورد ذم دشمن قرار میگیرد
با اینکه (او) مانند گل و سوسن و یاسمین بفارغ بودن از دوست و دشمن

(۱) دیوان ناصر خسرو ص ۱۰۹ س ۱۵ و ۱۶ . (۲) سورهٔ یس آیهٔ ۹ .

(۳) دیوان سنائی ص ۱۹۹ س ۱۷ و ۱۸ بکوشش مدرس رضوی .

محصور است . (فتأمل)

تقدیم مسند الیه بر مسند

برای چند چیز است : اول : برای افاده اهمیت مسند الیه است و اهمیت تقدیم بجهت اصالت در تقدیم میباشد . زیرا برای عدول از این اصل مقتضی در میان نیست . چنانکه عمادی گفته است :

آسمان بر گك فتمه میسازد تو بسی زو قوی تری مگذار (۱)
و اثر گفته است :

خورشید بامداد نخندد بدان تری

كلبرك چاشمگاه نباشد بدان خوشی (۲)

ومجیر الدین بیلقانی (۳) گفته است :

فلك چراغ در انگشت کرده میگردد

که گنج خانه عمر تو چون کند یغما

بکش بآه سحر که چراغش از پی آن

که دزد سخت حریص است و خانه پر کالا

نه وقت تکیه و خوابست و مار بر بالین

نه جای نزهت و عیش است و مرگ بر بالا (۴)

و چنانکه لبید گفته است :

وكل اناس سوف یدخل بینهم دو بهیة تصفر منها الا نامل (۵)

(۱) سخن و سخنوران فروزانفر ص ۱۸۴ س ۱۷ ج ۲ .

(۲) سخن و سخنوران ص ۲۰۶ .

(۳) بیلقان افتتاح اول و سکون ثانی شهرست نزدیک دربند و شروان (سخن و سخنوران ص ۲۵۰ بنقل از معجم البلدان یاقوت حموی جلد دوم طبع مصر ص ۳۴۰)

(۴) نقل از سخن و سخنوران ص ۲۶۷ ج ۲ .

(۵) نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج اول ص ۵۸۰ س ۲۱ طبع مصر

وچنانکه حجاج گفته است :

انا الذى فررت يوم الحره
ثم تبيت كرهه بفره (۱)
والشيخ لا يفر الا مرة

شاهد ، در تقدیم مسند الیه است یعنی (انا) برای اهتمام و افاده
حصر و چنانکه شاعری گفته است :

ياران من جوان ورفيقان من جوان اندوه تو نکرد مرا ای نگار پیر (۲)
و این شعر از مزاحفات بحر مضارع است و مقصود تقدیم مسند الیه
یعنی یاران من میباشد و افاده اهتمام مینماید .

دوم : بجهت تمکّن مسند الیه است در ذهن سامع زیرا در تقدیم
مسند الیه تشویقی در سامع حاصل میشود تا اینکه چون مسند را ذکر
کنند در ذهن او متمکّن گردد مانند قول ابی العلاء معری در مدح
فقیه حنفی :

والذى حارت البرية فيه حيوان مستحدث من جماد
یعنی قیامت و معادی که مردم در آن سرگردانند مانند حیوانی
است که از جماد مستحدث باشد و مراد از استحداث حیوان از جماد بدنهای
مردم است که بعد از فرسودن و ازهم فرو ریختن زنده میشود و چنانکه
ناصر خسر گفته است :

جرم گردون تیره و روشن در او آیات صبح

کویی اندر جان نادان خاطر داناستی (۳)

سوم : تقدیم مسند الیه بر مسند بجهت تعجیل مسرت یا مسائت است

(۱) نقل از منتخب اغانی ص ۳۸ س ۶ باهتمام آقای خلیلی .

(۲) نقل از معیار الاشعار خواجه نصیر طوسی ص ۱۳۷ .

(۳) دیوان ناصر خسرو ص ۴۳۹ س ۲۰ .

در ذهن سامع مانند (سعد في دارك) و (السّفاح في دار صديقك) که در مثال اول تقدیم مسند الیه برای تعجیل مسرت سامع است بذکر صديق و در مثال دوم برای تعجیل مساات سامع است بذکر سفاح و از این قبیل است قول عمادی :

حسن تو ز آتش کمالت بر ماه نهاده داغ نقصان (۱)
و مقصود تقدیم مسند الیه است یعنی حسن تو که تعجیل مسرت در دل سامع مینماید .

چهارم : تقدیم مسند الیه برای آنستکه سامع را با بهام بیندازند که مسند الیه از خاطر متکلم زائل نمیشود بلکه بذکر او التذاند میجوید مانند اینشعر فردوسی :

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشگک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش داد آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

پنجم : تقدیم مسند الیه برای آنستکه بمسند تخصیص پیدا کند (مسندی که فعل است) و این تقدیم در صورتی استکه بحرف نفی مسبوق باشد مانند « ما انا قلت هذا بل غیری » یعنی نه گفتن بمن محصور است و دیگران گفته اند . و چنانکه انوری گفته است :

من نمیدانم که این نوع از سخن را نام چیست
نه نبوت می توانم گفتنش نه ساحری

ششم : از مواضع تقدیم مسند الیه امثال سائره میباشد مانند « مثلک لایبخل و غیرک لایجود » که ایندو جمله در مقام تمثیل بدون تغییر باید استعمال شود و جمله اول کنایه از جود مخاطب است یعنی هر گاه مانند تو بخل نکند تو بطریق اولی بخل نمیکنی و جمله دوم صریح است در

(۱) نقل از سخن و سخنوران استاد فروزانفر ص ۱۷۸ س ۱۸ ج ۲ .

اینکه غیر او جود نمیکند بلکه جود منحصر باوست .

اگر مسند الیه مسوّر بکلمه کلّ باشد وبعد از آن جمله منفی آورند افاده نفی عموم افراد مینماید مانند «کلّ انسان لم یقم» یعنی هیچ فردی از افراد انسان بصفّ قیام متّصف نشده است و مانند این شعر نظامی :
هیچکس آبی ز هوایی نخورد کز پس آن آب قفائی نخورد (۱)
وله ایضاً

هر که نه گویای تو خاموش به هر چه نه یار تو فراموش به (۲)
وله ایضاً

هر که نه بر حکم وی اقرار کرد چرخ سرش در سر انکار کرد (۳)
و اگر چنین مسند الیهی بعد از جمله منفی واقع شود افاده نفی شمول مینماید مانند «لم یقم کلّ انسان» یعنی مجموع افراد انسان باوصف جمعیت متّصف بوصف قیام نشدند ، لازمه این سخن آنستکه بعضی بوصف قیام متّصف شدند و بعضی بدینوصف متّصف نشدند . و مانند : هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است . یعنی هر کسی صاحب نظر نیست بلکه بعضی صاحب نظرند .

تأخیر مسند الیه

تأخیر مسند الیه بجهت اقتضای مقام است یعنی گاهی باقتضای مقام مسند الیه را مؤخّر و مسند را مقدّم میدارند .
احکامی که برای مسند الیه ذکر شد از قبیل حذف و ذکر واضمار و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و امثال اینها از لحاظ اقتضای ظاهر کلام بود . ولی گاهی اخراج کلام برخلاف مقتضای ظاهر میشود و کلام را بطور

(۱) مخزن الاسرار ص ۱۵۹ س ۱۲ . (۲) مخزن الاسرار ص ۸ س ۵ .

(۳) مخزن الاسرار ص ۱۵۰ س ۱۵ .

ابهام می‌آورند و بعد آنرا تفسیر مینمایند تا در نفس مخاطب بهتر وقوع پیدا کند مانند « نعم: جلازید » که بایستی گفت « نعم الرّجل زید » ولی تعبیر بضمیر و تفسیر بلفظ رَجُل برای زیادت تأثیر است .

گاهی آوردن کلام بصورت ضمیر شأن و قصه برای ابهام و تفسیر است بمضمون جمله تا در ذهن سامع بهتر قرار گیرد مانند جمله (انّه الامیر را کب) یعنی شأن چنین است که امیر سوار میشود .

گاهی کلام را بر خلاف مقتضای ظاهر می‌آورند و اسم ظاهر را بجای ضمیر مینهند تا مسند الیه کاملاً واضح و آشکار شود مانند این شعر ابن راوندی :

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی ترک الاوهام حائرة وصیر العالم التحریر زندیقا (۱)

و مقصود کلمه هذا است که اسم ظاهر میباشد و بجای ضمیر (هو) وضع شده است تا مسند الیه را کاملاً از غیر ممتاز گرداند .

دیگر از مواضع اسم ظاهر در موضع ضمیر مقام استهزاء و تمهکم است چنانکه بر نا بینائی بچیزیکه نمی‌بیند اشاره نمایند و مقصود استهزاء او باشد .

و گاهی برای آنستکه بلاد سامع را اظهار نمایند چنانکه بسامع مبتدی گویند (این خطّ افقی است) و یا این جسم جماد است . و از این قبیل است این شعر نظامی :

این سفر از راه یقین رفته ام راه چنین رو که چنین رفته ام
محرم اینره تو نه ای زینهار کار نظامی بنظامی گذار
گاهی برای آنستکه متکلم میخواهد فطانت سامع را بفهمد مانند
اینکه در مطالب عقلی با لفظ (هذا) اشاره نمایند و امر معقول را در نظر

(۱) رجوع کنید بجامع الشواهد باب الکاف مع المیم ص ۲۱۸ .

سامع بمنزله محسوس جاوه دهند . چنانکه نظامی گفته است :

اینهمه پروانه و دل شمع بود جمله پراکنده و دل جمع بود
و گاهی وضع اسم اشاره بجای ضمیر برای ادعای ظهور مشار الیه
است (یعنی مسند الیه) چنانکه در اینشعر :

تعالت کی اشجی و ما بک علة تریدین قتلی قد ظفرت بذلك (۱)
که بایستی گفته باشد (قد ظفرت به) ولی برای ادعای ظهور
مشار الیه (یا اینکه در غیر مسند الیه است) بجای ضمیر اسم اشاره
آورده است .

گاهی وضع اسم ظاهر بجای ضمیر برای تمکن در ذهن سامع
است مانند آیه شریفه « الله الصمد » (۲) که بایستی گفته باشد « هو
الصمد » و تعبیر باسم ظاهر برای زیادت تمکن در ذهن سامع است
و مانند قول فردوسی :

خرد افسر شهر یاران بود خرد زبور نامداران بود
که لفظ خرد در مصراع ثانی برای تمکن ، در ذهن سامع
تکرار شده است .

دیگر از مواضع اسم ظاهر بجای ضمیر در مواضع ایجاد رعب است
چنانکه خلفا میگفتند « امیر المؤمنین یأمرک بکذا » در صورتی که بایستی
« انا آمرک » گویند و چنانکه فردوسی گوید :

که گفتت بز و دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند
دیگر از مواضع اسم ظاهر بجای ضمیر موضع استعطاف است
مانند اینشعر :

الهی عبدک العاصی انا کا مقرأ بالذنوب و قد دعا کا

(۱) اینشعر از عبد الله بن ذمیه خنمی است (جامع الشواهد) (۲) سوره اخلاص آیه ۲

فان تغفر فان لذالك اهل وان تطرد فمن یرحم سوا کا (۱)
 که بایستی «انا العاصی» گفته باشد ولی از روی استعطاق و تذلل
 نسبت بخالق خود «عبدك العاصی» گفته است. و چنانکه ناصر خسرو
 گفته است :

تحقیق شد که ناصر خسرو غلام اوست
 آنکو بگویندش که دو گوهر چه گوهرند
 که بایستی بگویند: من غلام او هستم و چنانکه در این شعر :
 ناصر غلام و چاکر آنکس که این بگفت

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند (۲)
 و مخفی نماند که در این دو شعر استعطاق از جمله استفاده میشود
 بر خلاف شعر سابق که استعطاق فقط در لفظ «عبدك» بود .

باب التفات

چون گاهی کلام بر خلاف اقتضای ظاهر حال مخاطب ایراد میشود
 باب التفات را بطور اختصار و برای زیادت فائده ایراد کرده اند ، سکما کی
 در قسم ثالث مقتاح العلوم گویند : انتقال از تکلم بغیبت مخصوص باب
 مسند الیه نیست و باین انتقال هم منحصر نمیشود ، بلکه هر یک از تکلم
 و خطاب و غیبت بیکدیگر انتقال مییابند . و مجموع آنها شش قسم میشود
 ۱ - تکلم بخطاب ۲ - تکلم بغیبت ۳ - خطاب بتکلم ۴ - خطاب
 بغیبت ۵ - غیبت بتکلم ۶ - غیبت بخطاب .

(۱) این شعر از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است
 (جامع الشواهد)

(۲) دیوان ناصر خسرو ص ۱۲۰ و ۱۲۲ .

التفات

عبارتست از تعبیر نمودن مقصود بیکی از احوال سه گانه مذکور بطوری که بتعبیر دیگری از آنها مسبوق باشد.

۱ - تکلم بخطاب

مانند آیه شریفه «مالی لا اعد الذی فطرنی والیه ترجعون» (۱) که بایستی فرموده باشد «الیه ارجع» ومانند قول خاقانی :

نعمه من بشنو باده بکشن مست بشو

شب ماه است بجانان بلب بام بخسب (۲)

همینطور که لفظ (ترجعون) خطاب بطور عموم است و فرد اکمل خطاب متکلم است (یعنی حبیب نجار) جمله (نعمه من بشنو) نیز پس از التفات از تکلم بخطاب از قبیل خطاب بطور عموم و فرد اکمل میباشد (یعنی خاقانی) پس لفظ «بشنو» خطاب بخود متکلم نیز میباشد و افاده التفات مینماید.

۲- تکلم بغیبت

مانند آیه «انا اعطیناک الکوثر ، فصل لربک» (۳) که بایستی میگفت : «فصل لنا» و بجای تکلم لفظ غایب (یعنی رب) تعبیر فرموده چنانکه سعدی گفته است :

چنان بکریم از این پس که مرد نتواند

در آب دیده سعدی شناوری آموخت

لفظ «کریم» مضارع اخباری و فعل تکلم است و از آن بلفظ سعدی

که اسم عین و در حکم غیبت است التفات گردیده .

(۱) سوره یس آیه ۲۱ . (۲) دیوان خاقانی ص ۴۱۶ س ۱۴

(۳) سوره کوثر آیه ۱ .

۳- خطاب بتکلم

مانند قول علقمة بن عبده :

طحابك قلب في الحسان طروب بعيد الشباب عصر حان مشيب
يكلّفني ليلي و قد شطّ وليها و عادت عواد بيننا و خطوب
که بایستی بجای « یکلّفنی » برسیاق سابق « یکلّفک » گفته باشد
ولی از خطاب بتکلم التفات نموده است و چنانکه خاقانی گوید :

گفتی که بخاقانی وقتی کهری بخشم

بخشود نیم بالله وقت است اکرم بخشی (۱)

۴- خطاب بغیبت

مانند آیه شریفه « حتی اذا کنتم فی الفلک جریں بهم » (۲) که

بایستی گفته باشد « و جریں بکم » و چنانکه منجیک ترمذی گوید :

خرّم بهار خواند عاشق ترا که تو لاله رخ و بنفشه خط و یاسمن تنی

ما را جگر بتیر فراق تو خسته گشت ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی (۳)

در کتب ادبیّه زبان تازی ، باب التفات در اسناد خطابی و تکلمی و

غیبی است ولی فصحای زبان پارسی التفات را در اصول کلمات و ضمائر نیز

استعمال میکنند چنانکه منجیک در شعر مذکور از ضمیر خطاب (تو)

بغیبت یعنی (بتان) التفات کرده است .

۵- غیبت بتکلم

مانند آیه « الله الذی ارسل الرّیاح فتصیر سحابا فسقناه الی بلد

میّت » (۴) که اوّل سیاق عبارت در لفظ الله و ارسل بصورت غیبت است

(۱) دیوان خاقانی ص ۵۴۴ س ۱۳ . (۲) سورة الزمر آیه ۶۸ .

(۳) المعجم فی معانی اشعار المعجم ص ۲۸۱ س ۱۹ و مدارج البلاغه ص ۲۸

س ۱۴ و ابداع البدایع ص ۷۷ س ۴ . (۴) سورة فاطر آیه ۱۰ .

و بعد در کلمه «فسقناه» بتکلم التفات گردیده ، و بایستی گفته باشد «فساقه الله»
و مانند قول خاقانی :

خاقانی کهر سخنم ور نبودمی از جورهای بد کهران باز رستمی (۱)
که خاقانی لفظ عین و در مقام غیبت استعمال شده و از آن بتکلم « یعنی
کهر سخنم » التفات گردیده است .

۶ - غیبت بخطاب

مانند آیه « الحمد لله رب العالمین » تا « ایاک نعبد » (۲) و چنانکه
سعدی گوید :

مه است این یا ملک یا آدمیزاد تویی یا آفتاب عالم افروز
مه و ملک و آدمیزاد از اسماء اعیان و در حکم غایب و از آنها بخطاب
التفات شده است .

و چنانکه جریر گفته است :

متی کان الخیام بذی طلوع سقیت الغیث ایتها الخیام
و چنانکه خاقانی گفته است :
آنجا که کوفت دولت او کوس لا اله
آواز قد صدقت بر آمد ز لامکان (۳)

قلب

یکی دیگر از نکات آوردن کلام بر خلاف اقتضای ظاهر قلب
است . و آن بر دو قسم است : لفظی و معنوی

قلب لفظی

آنستکه برای حفظ قواعد عربیت بتقدیم و تاخیر اجزاء قائل شویم

(۱) دیوان خاقانی ص ۵۳۸ س ۲۰ . (۲) سورة فاتحه آیه ۱ .

(۳) دیوان خاقانی ص ۲۷۹ س ۱۵ .

مانند قول شاعر :

قفی قبل التفرق یا ضباعاً و لایک موقف منک الوداعاً
قفی نادى اسیرک ان قومى وقومک لازى لهم اجتماعاً (۱)
چون شرط مبتدا آنستکه معرفه باشد بایستی در اینکلام قائل بقلب
شویم یعنی گوئیم اصل آن « ولایک موقف الوداع موقفاً منک » بوده است
تا رعایت قواعد ادبیه شده باشد .

قلب معنوی

مانند « عرضت الناقة علی الحوض » که بایستی « عرضت الحوض
علی الناقة » گوید . و چون غالباً ناقه را بطرف حوض میبرند از اینجهت
کلام را بطور قلب تعبیر میکنند . و از این قبیل است مثال معروف « ادخلت
القلنسوة فی رأسی » که باید بگوید « ادخلت رأسی فی قلنسوة » و چون
غالباً کلاه را بر سر مینهند از اینجهت کلام را بطریق قلب تعبیر کرده و از
این قبیل است اینشعر مولوی :

این فسون دیو در دل‌های کج میرود چون کفش کج در پای کج (۲)
دیگر از جمله نکات خلاف اقتضای ظاهر آنستکه از مستقبل محقق
الوقوع بماضی تعبیر نمایند مانند آیه شریفه « یوم ینفخ فی الصور فصعق
من فی السموات » (۳) که بایستی بفرماید « فیصعق » و چون قضا یا بی قیامت
محقق الوقوع است تعبیر از آنها بلفظ ماضی برای آنستکه اشارت نماید
باینکه اینموضوع محققاً واقع خواهد شد . و چنانکه در تاریخ سیستان گوید
و این محمد است و امت او که مرا (یعنی ابلیس را) ایزد تعالی بسبب او

(۱) این اشعار از قطامی است و نام آن عمیر بن شمیم تغلبی میباشد (شرح
قاموس . جامع الشواهد) .

(۲) نقل از هنجار گفتار مرحوم تقوی ص ۶۷ س ۵ . (۳) سوره نمل آیه ۸۹ .

لعین و رانده کرد . و اکنون است که حال بر من تنگ شد ندانم که چه کنم
و کجا شوم (۱) که بایستی گوید : حال بر من تنگ میشود .

و چنانکه در کتاب مجمل التواریخ والقصص گوید : چون خراسان
از مال تهی گردد و از مصادره ستوه شوند ، دشمنان و خوارج سر بر کنند
و تدارک آن دشوار باشد (۲) که بایستی میگفت ستوه میشوند و چنانکه
در تاریخ بیهقی گوید : امام بصادق ثبانی را بخواند و بنواخت و گفت این
یک رسولی بکن چون باز آیی قضای نیشابور بتوداریم آنجا رو (۳) . که
بایستی میگفت : قضای نیشابور بتو میدهیم و چنانکه رود کی ببحر مجت
مشمّن مخبون اصلم گفته است :

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم

عصا بیار که وقت عصا و انبان بود (۴)

که بایستی میباشد گفته باشد . و چنانکه نظامی گفته است :

بتندی گفت من رفتم شبت خوش گرم آبی پیش آید گر آتش (۵)

واز این قبیل است این شعر حافظ :

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش

گل در اندیشه که چون جلوه کند در کارش (۶)

و فردوسی گفته است :

چنین گفت رستم برهام شیر که ترسم که رخشم شد از کارسیر (۷)

(۱) تاریخ سیستان ص ۵۸ . (۲) مجمل التواریخ والقصص ص ۲۴۵ .

(۳) نقل از سبک شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۳۵۳ .

(۴) نقل از سبک شناسی ج ۲ ص ۵۷ س ۴ . (۵) خسرو و شیرین نظامی

تصحیح مرحوم وحید ص ۱۵۷ س ۵ . (۶) دیوان حافظ تصحیح قزوینی

ص ۱۸۷ س ۱۲ . (۷) نقل از سبک شناسی ج ۱ ص ۳۵۳ س ۲۰ .

دیگر از نکات آوردن کلام برخلاف اقتضای ظاهر آنستکه مخاطب کلام متکلم را بر غیر مقصود او حمل نماید تا اینکه او را تنبیه نماید که اگر اینمعنی را قصد کند بهتر است چنانکه حجاج بقبعثری گفت: «لا حملنک علی الادهم» یعنی ترا با کند و زنجیر حمل مینمایم و قبعثری در پاسخ وی گفت «مثل الامیر یحمل علی الادهم والاشهب» یعنی مثل امیر بر اسب ادهم و اشهب حمل مینماید. و مقصود حجاج از لفظ ادهم قید بود او بر اسب ادهم حمل کرد حجاج گفت «انما اردت الحديد» یعنی از ادهم حدید را اراده کردم نه اسب را، قبعثری گفت «الحديد خير من البليد» یعنی اسب تند از اسب کند بهتر است. حجاج حدید بمعنی آهن را اراده کرده بود او حمل کرد بر حدید مقابل بلید و فائده این حمل آنستکه تنبیه نماید بر اینکه اراده این معنی برای امیر سزاوار است نه معنی اول که اراده کرده است. و اصل قصه بطوریکه چلبی در حواشی مطول بیان میکند چنانستکه هنگام غوره آوردن تارك قبعثرای شاعر با جماعتی از ادبا در بوستانی فراهم بودند. ذکری از حجاج بمیان آمد: قبعثری گفت «اللهم سوّد وجهه واقطع عنقه واسقني من دمه» یعنی خدایا رویش را سیاه گردان و گردنش را بزن و از خونس مرا بنوشان، اینخبر را بحجاج رسانیدند. او را خواست و تهدید کرد. قبعثری گفت: از اینسخن غوره را خواستم، یعنی آرزوی شراب کرده ام «ثم قال له الحجاج لاحملنك الي آخر القصه» حجاج از سحر کلام و لطف بیان او در شکفت آمد و از سرخوشی در گذشت و مورد احسانش قرار داد (۱)

باب سوم احوال مسند

گاهی مسند را ترك میکنند و این بهمان جهاتی است که در حذف

(۱) مطول تفتازانی ص ۱۱۰ س ۲۱ حاشیه چلبی.

مسند الیه ذکر شد مانند قول صابی بن الحارث البرجمی :
 و من يك امسى بالمدينة رحله فانسى و قيار بها لغريب
 که بایستی بگوید « فانسى غريب و قيار غريب » خبر را که مسند
 است بسبب اختصار و احتراز از عبث و ضیق مقام و محافظت وزن شعر حذف
 کرده است و مانند قول اعشى :

ان محلا و ان مرتحلا وان في السفر از مضوامهلا
 اي « ان لنا محلا ولنا مرتحلا » خبر « ان » را در دو موضع حذف
 کرده و آن لفظ (لنا) میباشد . و از این قبیل است قول شاعر :
 گاهی بجام توبه که از توبه جام را

تسا حق پسندد از دو شکستن کدام را
 که لفظ شکستن در مصراع دوم قرینه می شکنیم محذوف است در
 مصراع اول و تقدیر کلام چنین است : ما گاهی بجام ، توبه را می شکنیم و
 گاهی بسبب توبه ، جام را می شکنیم .

در حذف مسند باید قرینه ای باشد مانند پرسش محققى که در کلام
 است چنانکه در آیه شریفه « ولئن سئلتهم من خلق السموات و الارض
 ليقولن الله » (۱) ای « ليقولن خلقهن الله » که لفظ مسند (یعنی خلق)
 بقرینه ذکر آن در سؤال محقق سابق حذف گردیده است .

گاهی حذف مسند جواب از سؤال مقدر واقع میشود (و این در
 مقابل محقق است که ذکر شد) مانند قول ضرار بن نهشل در مرثیه
 زید بن نهشل :

ليك يزيد ضارح لخصومة و مختبط مما تطيح الطوائج

(۱) سورة عنكبوت آية ۶۱ و سورة لقمان آية ۲۵ و سورة زمر آية ۳۸
 و سورة زخرف آية ۹ .

که مقصود جمله « ضارع لخصومة » میباشد که مسند آن یعنی « یبکیه » بقرینه سؤال مقدر که « من یبکیه » باشد محذوف است و مانند آیه شریفه « یسبح له فیها بالغدو و الاصل رجال » (۱) بنا بر اینکه « یسبح » را بصیغه مجهول قرائت کنند . گویا کسی پرسیده است « من یسبح » و در پاسخ وی گفته اند « یسبح رجال » و مقصود از ذکر این آیه حذف مسند است یعنی « یسبح » بقرینه سؤال مقدر و جمله « یسبح رجال » استیفاف بیانی است .

گاهی محذوف محتمل الوجهین است مانند قول خدا تعالی « فصبر جمیل » (۲) که در این آیه چنانکه احتمال حذف مسند میرود ، یعنی میتوان گفت « صبر جمیل اجمل » بوده ، احتمال حذف مسند الیه نیز میرود یعنی توان گفت « فامری صبر جمیل » پس در این حذف زیادت فائدتی است که در ذکر نیست ، زیرا در صورت حذف ، احتمال دو وجه مذکور هست ولی در صورت ذکر این احتمال نیست . و چنانکه مرحوم تقوی گفته است :

خداوند است یا خرما چنین گفت مرا در کودکی مام که نسال (۳)
 چه ، میشود مراد این باشد که باید مطلوب خداوند باشد یا خرما .
 و میشود مراد این باشد که باید خداوند مطلوب باشد یا خرما (مرحوم تقوی)

ذکر مسند

ذکر مسند برای چند چیز است : اول برای اینکه اصل در کلام ذکر است و تا اقتضای عدول از اصل نباشد نباید آنرا حذف کرد مانند این شعر ناصر خسرو :

-
- (۱) سوره نور آیه ۳۶ . (۲) سوره یوسف آیه ۸۳ .
 (۳) هنجار گفتار ص ۶۸ .

پساره کردستند جامه دین بتو بر لاجرم

این سگان مست گشته روز حرب کربلا

دین را بجامه مانند کرده و جفا جوین خونریز صحرای کربلا را
بسگان مست گشته و پاره کردن جامه را بر آنها ثابت کرده تا آنها را از
جنس سگان دندان تیز تخییل دهد و چنانکه حنظله بادغیسی گفته است :
یارم سپند اگر چه بر آتش همی فکند از بهر چشم تا نرسد مر و را کزند
او را سپند و میجر نماید همی بکار

با روی همچو آتش و با خال چون سپند (۱)

که مسند در مصراع اول و ثانی و ثالث از جهت اقتضای کلام ذکر

کرده است .

دوم : برای تعریض است بقبایوت سامع . چنانکه ابراهیم خلیل ع
را بعد از شکستن پتیا پرسیدند « امانت فعلت هذا بالهتتا یا ابراهیم »
در پاسخ آنان گفت « بل فعله کبیر هم هذا » (۲) و لفظ (فعل) را برای
تعریض بقبایوت سامع ذکر کرده . و از این قبیل است قول عنصری :

هر سوالی کز آن لب سیراب	دوش کردم همه بدناد جواب
گفتمش جز شبت نشاید دید	گفت پیدا بشب بود مهتاب
گفتم آتش بچهره ات ماند	گفت آنکو دل تو کرد کباب
گفتم از حاجب تو تا بم روی	گفت کس روی تا بد از محراب
گفتم اندر عذاب عشق تو ام	گفت عاشق نکو بود بعذاب (۳)

مسند را در بیت چهارم برای تعریض بقبایوت سامع ذکر کرده است .

دیگر از نکات ذکر مسند آنستکه مسند را بصورت جمله اسمیه

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۴۱ س ۱۰ . (۲) سوره انبیاء آیه ۶۲ و ۶۳ .

(۳) دیوان عنصری چاپ سنگی ص ۴ .

می‌آورند تا افادهٔ ثبوت نماید مانند قول ابو الحسن شهید بن حسین بلخی :
دانش و خواسته است نرگس و گل که بیک جای نشکند بهم
هر کرا دانش است خواسته نیست

و آنکه را خواسته است دانش کم (۱)
شاهد ، ذکر مسند است یعنی (خواسته نیست) بصورت جملهٔ
اسمیّه و یا جملهٔ (دانش کم) در آخر مصراع ثانی که هر دو افادهٔ ثبات
ودوام مینماید ، چنانکه مجموع مسند و مسند الیه در افادهٔ ثبات نیز کاملاً
ظاهر است .

و گاهی ذکر مسند بصورت جملهٔ فعلیّه برای افادهٔ تجدّد و استمرار
است چنانکه ابو عبد الله محمد بن صالحی و لوالجی گفته است :

جعد بر سیمین پیشانیش گویی که مگر
لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
و آن سیه زلف بر عارض کوئی که همی

بر پر زاغ کسی آتش را باد کند (۲)
و معلوم است که جعد پیشانی سیمین معشوق پیوسته غارتگر دل
عاشق است و چنانکه در آیهٔ شریفهٔ « لویطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم » (۳)
و مقصود آنست که اگر پیغمبر ﷺ پیوسته با خواهشهای شما موافقت نماید
بزحمت میافتید . ذکر مسند یعنی « یطیعکم » در این آیه برای افادهٔ
تجدّد و استمرار است و چنانکه طریف بن تمیم گفته است :

او کَلَّمَا وردت عکاظ قبيلة
بعثوا الی عریفهم یتوسّم
که جملهٔ « یتوسّم » افادهٔ حدوث و تجدّد مینماید و توضیح این

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۴۳ . (۲) نقل از سخن و سخنوران ص ۱۱ جلد ۱
(۳) سورهٔ حجرات آیهٔ ۸ .

شعر آنستکه هر قبیله‌ای از اعراب که وارد بازار عکاظ میشدند عرفان خود را برای توسم و جوه و تفرس صورت‌های آنها میفرستادند و او بر چهرهٔ یکان یکان پیوسته نظر میکرد.

و گاهی ذکر مسند بصورت فعل برای آنستکه آنرا بیکی از زمانهای سه گانه مقرون سازند چنانکه ابوطاهر طیب بن محمد خسروانی گفته است:

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند
کز آن چهار بمن ذره ای شفا نرسید
طیب و زاهد و اختر شناس و افسونگر
بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ (۱)

تعقید مسند بشرط

بجهت اعتبارات خاصهٔ ایست که در علم نحو مذکور است. و ذکر ادات شرط در باب مسند برای آنست که گاهی مسند را با ادات شرط مقرون میسازند. پس اگر برای امر محقق الوقوعی باشد باید لفظ (اذا) استعمال شود و فعل بعد از آن ماضی باشد مانند آیهٔ شریفهٔ «اذا جاء نصر الله والفتح الخ» (۲) و از این قبیل است این شعر نظامی:

گر زلبی شربت شیرین چشند دست بشیرینه برویش کشند
که لفظ (گر) مخفف اگر و بجای (اذا) و در مقام تعیین استعمال شده است و اگر قرینهٔ مسند با ادات شرط برای امر نادر الوقوعی باشد غالباً با لفظ (ان) و (لو) استعمال میشود. و لفظ (ان) در مورد شك و لفظ (لو) در مورد امتناع عند الامتناع بکار میرود مثال اول آیهٔ شریفهٔ «ان احد من المشركين استجارك فاجره» (۳) و خطاب بپیغمبر ﷺ است

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۵۸ س ۱۳.

(۲) سورة نصر آیه ۳. (۳) سورة توبه آیه ۶.

که اگر اتفاقاً مشر کی بتو پناه آرد او را پناه ده و مقصود آنستکه لفظ (ان) نسبت بفهم سامع در مورد شك استعمال شده است و مانند قول نظامی :
 گر ملکی عزم ره آغاز کن زین بنواتر سفری ساز کن
 مثال دوم که برای امتناع عند الامتناع است مانند آیه شریفه « لو
 كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا » (۱) یعنی چون در زمین و آسمان خدایانی
 جز خدای بزرگ نیست از اینجهت نظم و ترتیب عالم بر قرار است ، پس
 فساد نظام آسمان و زمین بواسطه انتفاء تعدد آلهه منتفی است و از این
 قبیل است اینشعر نظامی :

خانه زنبور پر از انگبین از پی آنست که شد پیش بین
 مور که مردانه صفی می کشد از پی فردا علفی می کشد
 آدمی غافل اگر کور نیست کمتر از آن نحل و از این مور نیست
 و مقصود استعمال لفظ (اگر) است بجای (لو) برای امتناع
 عند الامتناع یعنی اگر آدم غافل کور نبود کمتر از نحل و مور نمیبود ،
 ولی کمتر از نحل و مور است زیرا کور و غافل است و همو گفته است :

گر شرف عقل نبودی ترا نام که بردی که ستودی ترا
 یعنی اگر شرافت عقل نبود نام هر کرا میبردی ترا ستایش نمینمود
 و چنانکه انوری گفته است :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم بر قبضه شمشیر نهادی دبر انرا
 و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا
 و مثال دخول بر فعل مضارع مانند آیه شریفه « لو نشاء اصبناهم بذنوبهم » (۲)

تنکیر مسند

تنکیر مسند برای چند چیز است : اول : عدم افاده حصر مانند

(۱) سوره انبیا آیه ۲۲ . (۲) سوره اعراف آیه ۹۹ .

زید دبیر است و عمرو شاعر است و مانند قول نظامی :

گاو که خر مهره بدو در کشند چونکه بیفتد همه خنجر کشند
 و مقصود مسند منکر است در جمله (همه خنجر کشند) که مفید
 حصر نیست .

دوم : برای افاده تفخیم است چنانکه در آیه شریفه « ذلك الكتاب
 لا ريب فيه هدى للمتقين » (۱) بنا بر اینکه کلمه « هدی » خبر باشد برای
 لفظ (ذلك) یا خبر باشد برای مبتدای محذوف « ای هو هدی للمتقين »
 که در اینصورت مفید تفخیم است و مانند قول نظامی :

آنکه ز مقصود وجود اول است آیت مقصود بدو منزل است
 شاهد در مسند نکره است یعنی « آیت » در مصراع ثانی که افاده تفخیم
 مینماید یعنی بزرگترین آیت مقصود بدو نازل گردیده است .

تبصره - لفظ اول دو معنی دارد یکی فرد اول اعداد و آن افاده
 تفضیل مینماید و دیگری بمعنی تقدیم است بر مابعد و افاده تفضیل و
 ترجیح میدهد ، پس در صورتیکه لفظ اول در بیت مذکور بمعنی اخیر
 باشد افاده حصر مینماید نه بمعنی نخست که فرد اول اعداد است .

سوم : برای افاده تحقیر است مانند « ما زید شیئاً » و آیه شریفه
 « هل انى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكورا » (۲) و مانند
 این شعر :

من همچو خاک و خارم و تو آفتاب و ابر

کلهها و لاله ها دهم از تربیت کنی (۳)

(۱) سوره بقره آیه ۲ . (۲) سوره دهر آیه ۱ .

(۳) نقل از کلیله و دمنه بهرامشاهی تصحیح آقای قریب ص ۶۲ باب الاسد والثور

تعریف مسند

برای آنستکه در نزد سامع تعیین گردد مانند آیه شریفه « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق » (۱) که مقصود اضافت لفظ کتابست بضمیر متکلم برای تعیین و مانند قول فرخی سیستانی :

این همان لشکر رساند که من دیدم دی
وین همان شهر و دیار است که من دیدم یار
و چنانکه سعدی گفته است :

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همیتافت بر آرامگاه عباد و ثمود
که مقصود توصیف و تعیین چشمه خورشید است که بر آرامگاه
عباد و ثمود میتافته .

گاهی مسند ، معرف بلام است و آن لام گاهی برای جنس و گاهی
برای غیر جنس است . لام جنس برای آنستکه مسند را بر مسند الیه
حصر نمایند ، و این حصر بر دو قسم است : حقیقی و ادعائی ، حصر حقیقی
مانند « زید الامیر » در صورتیکه در تمام کشور ، امیر منحصر بزید باشد . و
حصر ادعائی مانند « زید الشجاع » در صورتیکه مقصود حصر جنس شجاعت
باشد بر زید بطور ادعا و معجاز و مانند قول ناصر خسرو :

تو بار خدای جهان خویشی از کوهر تو ، به کهر نباشد (۲)
یعنی خدائی مملکت منحصر است بر تو ، و شاهد ، درخبر معرف
است (یعنی خدای جهان خویشی) که افاده حصر مینماید . و مانند
اینشعر سوزنی :

(۱) سوره جاثیه آیه ۲۹ (۲) دیوان ناصر خسرو ص ۱۴۲ س ۵ تصحیح مرحوم تقوی
چاپ کتابفروشی تائید اصفهان .

من آنکسم که چو کردم بهجو گفتن رای

هزار منجیک اندر برم ندارد پای (۱)

ومقصود افاده حصر خبر است در ابتدا و اگر چه بصورت موصول است

ولی غرض معنی اول است .

گاهی مسند را بصورت جمله میآورند ، و آن در صورتی است که افاده

تقوی و تکرار حکم نماید مانند قول ابوالعباس فضل بن ربنجی :

پادشاهی گذشت خوب نژاد پادشاهی نشست فرخ زاد

زان گذشته زما نیان غمگین زین نشسته جهانیان دلشاد (۲)

لفظ (پادشاه) مسندالیه و لفظ (گذشت) جمله فعلیه و مسند و موجب

تقوی و تکرار حکم میباشد . و همچنین است جمله (پادشاهی نشست)

در مصراع ثانی .

گاهی ذکر مسند بصورت جمله برای آنستکه مسند سببی است

یعنی در جمله مسند رابطه ای است که بمسند الیه بر میگردد . چنانکه

بتازی گویند «زید ضربت ابنه» .

تأخیر مسند

برای آنستکه اصل در مسند تأخیر است چنانکه اصل در مسندالیه

تقدیم میباشد (۳) چنانکه سوزنی گفته است :

کرد عتبی با کسائی همچین کردار خوب

مانند عتبی از کسائی تاقیامت زنده نام (۴)

(۱) سخن و سخنوران ج ۱ ص ۲۰ س ۱۲ .

(۲) سخن و سخنوران ج ۱ ص ۱۱ س ۲۱ .

(۳) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۰۵ س ۱۰ طبع مصر .

(۴) سخن و سخنوران ج ۱ ص ۲۳ س ۱۲ .

تقدیم مسند

برای افادهٔ حصن مسند الیه است بمسند مانند «عندی زید» و
«انما قائم زید» و مانند این شعر خواجوی کرمانی :
پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است

بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است (۱)

«ای عند ارباب البصائر لا عند غیرهم . گاهی تقدیم مسند برای تنبیه
است بر اینکه خبر واقع شده است نه صفت (۲) زیرا اگر متأخر باشد
احتمال وصفیت میدهد مانند «قائم رجل» که اگر گویند «رجل قائم»
سامع توهم وصفیت مینماید و مانند «تحت رأسی سرج» و «علی ابیه
درع» .

مانند این شعر :

عند الملوک مضرة و منافع واری البرامک (۳) لاتضر و تنفع
گاهی تقدیم مسند برای تفأل و تشویق سامع است چنانکه محمد بن
وهب حمیری گفته است :

ثلاثة تشرق الدنيا ببهجتها شمس الضحی و ابواسحق والقمر (۴)

(۱) دیوان خواجو کرمانی ص ۳۷۹ بتصحیح سهیلی خونساری
(۲) او ان یكون المراد التنبیه علی انه خبر لانعت (مفتاح العلوم سکاکی
ص ۱۰۵ س ۱۶)

(۳) برامکه جمع برمکی ، منسوب بیرمک و آن اسم شخص نیست ، بلکه
معرف مقام و درجهٔ روحانی بزرگ معبد نوبهار بلخ ، که موروثی بود ،
میباشد (نقل از حاشیهٔ چهارم مقالهٔ عروضی ص ۳۲ مصحح آقای دکتر
محمد معین)

(۴) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۰۶ و جامع الشواهد باب الثاء واللام

باب چهارم متعلقات فعل

همینطور که رابطه و تعلق میان فعل و فاعل بر قرار است باید میان فعل و مفعول نیز بر قرار باشد .

گاهی فعل متعدی را بمنزله فعل لازم قرار میدهند ، در صورتیکه مقصود متکلم بمفعول به متوجه نباشد مانند آیه شریفه « هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » (۱) که در اینمثال مقصود فقط امتیاز دانشمندان است از غیر و تعلق بمفعول خاصی ندارد چنانکه شاعر گفته است :

انّ المعلم و الطّیب کلاهما لاینصحان اذا هما لم یکرما (۲)
ای لاینصحان فی التعلیم والطّبا به و چون غرض تعلق گرفتن بمفعول نیست از اینجهت مفعول حذف گردیده است و هر گاه در صورت حذف مفعول قصد متکلم بسوی مفعول به باشد باید مفعول به محذوف معنای عامی داشته باشد که جامع تمام افراد باشد مانند آیه شریفه « ایّاک نعبد و ایّاک نستعین » (۳) ای فی جمیع الامور .

و هر گاه مقصود متکلم از فعل متعدی مفعول خاصی باشد و او را حذف نماید باید قرینه ای در کلام موجود باشد چنانکه جمله مشیت را هر کسی بلفظ « انشاء الله » (۴) و بدون مفعول میگوید . ولی نباید در هنگام تکلم این جمله ، مقصود در ذهن مخاطب معلوم باشد زیرا اگر مقصود بر مخاطب پوشیده باشد باید مفعول به ذکر شود چنانکه خزیمی گفته است :

(۱) سورة زمر آیه ۱۳

(۲) کلیله و دمنه تصحیح آقای قریب ص ۸۳

(۳) سورة فاتحه آیه ۴

(۴) سورة فتح آیه ۲۸

ولو شئت ان ابكى دماً لبكيتته عليه ولكن ساحة الصبر اوسع
 که در اینمثال چون متعلق مشیت امریست بعید از ذهن ناچار
 آنرا ذکر کرده است و از این قبیل است اینشعر فردوسی :
 حیسی قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان
 از اویم خور وپوشش وسیم و زر از او یاقتم جنبش وپا وسر (۱)
 چون قرینه بر حذف مفعول نبوده بدینجهت ذکر گردیده است :
 گاهی مفعول بجهت دفع توهّم خلاف مقصود حذف میشود مانند
 قول بختری :

کم زرت عني من تحامل حادث وسورة ایام جزرن الی العظم
 که این کلام در اصل (جزرن اللّحم الی العظم) بوده ، اگر لحم
 را ذکر میکرد سامع پیش از استماع کلمه الی العظم توهّم میکرد که سورت
 ایام گوشت بدن او را قطع نموده ولی باستخوان نرسیده و این توهّم
 بر خلاف مقصود میبود از اینجهت الی العظم تعبیر کرده بدون (اللّحم) واز
 این قبیل است اینشعر ناصر خسرو :

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
 گویی زبون نیافت بگیتی مگر مرا (۲)
 ومعلوم است که نیش کژدم غربت اول در ظاهر اعضاء تأثیر میکند
 وبعد بجگر میرسد

دیگر از نکات حذف مفعول به خاص آنستکه آنرا در آغاز
 امر ذکر نمیکنند ، بلکه در مرتبه ثانی برای عنایت وقوع فعل ذکر
 مینمایند : مانند قول بختری :

(۱) نقل از تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا جلد اول ص ۴۱۸

(۲) دیوان ناصر خسرو ص ۶ س ۷

قد طلبنا فلم نجد لك في الودّ و المجدد والمكـارم مثلاً
 وشاهد در حذف مفعول به است یعنی (مثل) زیرا در اصل
 «طلبنا لك مثلاً» بوده و در ابتداء حذف گردیده تا در مرتبه ثانی
 عنایت شاعر بتعلّق فعل بصریح مفعول به ظاهر گردد مانند این شعر تازی:
 شربنا و اهرقنا علی الارض جرعة

فللارض من كأس الكرام نصيب (۱)

و مفعول شربنا را حذف کرده و در آخر بجهت عنایت تعلّق ذکر
 کرده است:

گاهی مفعول به را برای افادۀ اختصار حذف میکنند و این در
 صورتی است که از اطراف و قرائن کلام معلوم باشد مانند آیه شریفه «ارنی
 انظر اليك ای ذاتك» (۲) و از این قبیل است این شعر سعد سلمان لاهوری:
 چند گویی که نشنوندت راز چند جویی که می نیایی باز (۳)
 یعنی چند گویی چیز را و چند جویی چیز را.

دیگر از نکات حذف مفعول به رعایت فواصل قرآنی است مانند
 «و الضحی واللّیل اذا سجدی ما ودّعک وما قلی» (۴) که در اصل «وما
 فلاک» بوده «کاف» خطاب برای رعایت فواصل کلمات سجدی و قلی و
 الضحی حذف گردیده است. و از قبیل رعایت فواصل است تأخیر فاعل در این
 آیه «فاوجس فی نفسه خيفة موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی» (۵) که
 مقصود تأخیر فاعل «اوجس» میباشد یعنی موسی و آن بجهت مراعات فواصل
 است یعنی الف موسی و الف اعلی و سایر فواصل آیات.

(۱) نقل از مجله یادگار شماره ۸ ص ۴۶ سال ۱۳۲۴ شمسی

(۲) سورة اعراف آیه ۱۶۰

(۳) نقل از سخن و سخنوران ص ۲۳۰ س ۶ ج ۱

(۴) سورة الضحی آیه ۱ (۵) سورة طه آیه ۷۱

دیگر از نکات حذف مفعول به استهجان ذکر اوست مانند قول عایشه « ما رأیت ولا رای منی » ای العورة .

دیگر از نکات حذف مفعول به معلوم و معین بودن آنست مانند آیه « لینذر بأساً شدیداً من لدنه » (۱) یعنی تا اینکه بترساند خداوند کسانی را که کافر شدند بامامت علی عليه السلام ، بآس شدیدی که از طرف خود او است ، و مراد از آس شدید حضرت امیر است و تقدیر عبارت چنین است « لینذر الذین کفروا بأساً شدیداً من لدنه » .

دیگر از نکات حذف مفعول به اخفاء و یا تمکن از انکار است . اما تقدیم مفعول به بر فعل برای دفع توهّم غیر است (یعنی غیر مفعول به) مانند « زیداً عرفت لمن عرف أنّک عرفت انساناً . و چون ممکن است که سامع توهّم نماید که مفعول به عمرو یا خالد و یا دیگری بوده است ، بدینجهت ابتداءً لفظ زید را آورده ، تا دفع توهّم نماید و اینمعنی قریب بقصر قلب است و از این قبیل است قول استغنائی نیشابوری :

بماه ماندی اگر نیستیش زلف سیاه

بزهرة ماندی اگر نیستیش مشکین خال

رخانش را یقین گفتمی که خورشید است

اگر نبودی خورشید را کسوف و زوال

شاهد ، تقدیم مفعول است یعنی رخانش برای افاده حصر .

گاهی تقدیم مفعول به بر فعل برای افاده حصر و تخصیص است مانند آیه « واماّ ثمود فهی یناهم » (۲) که تقدیم مفعول به در این آیه مفید حصر است .

(۱) سورة كهف آیه ۲

(۲) سورة فصلت آیه ۱۷

تکمله : تقدیم بعضی از متعلقات بر بعض دیگر مانند تقدیم فاعل بر مفعول به و مفعول به بر مفعول مطلق و حال و تمیز و امثال آنها برای آنستکه اصل تقدیم است و مقتضی برای عدول از این اصل نیست چنانکه ابوحنیفه اسکافی گفته است :

بزرگ باش و مشو تنگدل ز خریدی کار

که سال تا سال آرد کلی زمانه ز خار (۱)

که در این شعر لفظ (مشو) فعل و فاعل و لفظ (تنگدل) مفعول و جمله (ز خریدی کار) از متعلقات فعل و در آخر واقع شده است و مقصود از این شعر ترتیب فاعل و مفعول و ظرف میباشد که در این شعر رعایت گردیده است چنانکه عمق بخارائی گفته است :

سپهر تیره بیمار است رخ بمسروارید

چنانکه گفتی در سای لؤلؤ لالاست (۲)

و یا این تقدیم برای اهتمام متعلق است چنانکه بتازی گویند « ضرب يوم الجمعة زيد » که در این مثال تقدیم « يوم الجمعة » بر نایب فاعل که زید است برای اراده اهتمام بیوم الجمعة میباشد چنانکه ابوحنیفه اسکافی گفته است :

شاه چو بر خزر و بز نشیند و خسبد

بر تن او بس کران نماید خفتان (۳)

لفظ بر تن مفعول و بجهت اهتمام مقدم افتاده است .

دیگر از نکات تقدیم بعض متعلقات بر بعض دیگر برای آنستکه تأخیر آن موجب اختلاف بیان معنی است مانند آیه شریفه « وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکنم ایمانه » (۴) که هر گاه جمله « من آل

(۱) سخن و سخنوران ص ۲۰۲ س ۱ (۲) لباب الالباب ج ۲ ص ۳۸۰ س ۵

(۳) سخن و سخنوران ص ۲۰۵ س ۱ (۴) سورة مؤمن آیه ۲۹

فرعون، که صفت رجل است بر جمله « یکتم » مؤخر میافتاد معنی وصفیت او سلب می شد و معلوم نبود که این رجل هم از آل فرعون بوده است و مقصود از نقل این آیه تقدیم جمله « من آل فرعون » است بر جمله « یکتم » و از این قبیل است این شعر ناصر خسرو :

پسنده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را (۱)
یعنی پسندیده است که عنصری با زهد عمار و بوذر محمود را مدح کند. که اگر میگفت مدح عنصری مر محمود را خلاف مقصود بود و خلل در نظم پدید میآمد.

باب پنجم در قصر

قصر، حصر کردن و تخصیص موصوفی است بصفتی یا حصر کردن و تخصیص صفتی است بموصوفی و آن بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی

قصر حقیقی

تخصیص موصوفی است بصفتی و یا صفتی بموصوفی بطوریکه مقصود بدیگری تجاوز ننماید مانند « ما زید الا کاتب » که مقصود انحصار زید است بوصف کتابت. و این قصر، قصر موصوف بر صفت است و مانند این شعر خاقانی :

نیست عاشق کشتن الا بودنش پروانه وار

اولش قرب و میانه سوختن آخر فنا (۲)

که صفت عاشقی بر پروانه مقصور گردیده است و از این قبیل

است این شعر نظامی :

جز تو فلک را خم چو کان که داد دیک جسد را نمک جان که داد (۳)

(۱) دیوان ناصر خسرو ص ۱۴ س ۱۱ (۲) دیوان خاقانی ص ۱ س ۵

(۳) مخزن الاسرار نظامی ص ۷ س ۱۴

فلك را خم چو گمان ، و ديك جسد را جان نمكين دادن مقصور
 است بر ذات تو . يعنى جز تو نمیتواند فلك را خم چو گمان و ديك
 جسد را ، جان نمكين دهد ، و اين قصر ، قصر صفت بر موصوف
 است ، و مقصود اينست كه جز ذات بزرگ او بدین صفتها موصوف نیست .

قصر غير حقيقى

تخصیص موصوفى است بصفتى و یا صفتى بموصوفى نسبت بچيزى
 نه بطور نفس الامر و واقع مانند « ما زيد الأ شاعر » كه مقصود حصر
 موصوف است بر صفت شاعریت نسبت بسایر صنایع و از این قبیل است
 آیه « وما محمد الا رسول » (۱) يعنى محمد بر صفت رسالت مقصور است
 (نسبت بصفتائى كه باو نسبت میدادند از قبیل شاعر و ساحر و جز آن) .
 هر يك از قصر حقيقى و غير حقيقى نیز بر دو قسم است قصر موصوف
 بر صفت و قصر صفت بر موصوف .

قصر موصوف بر صفت

آنستكه موصوف را بر صفت محصور نمایند مانند « ما زيد الأ
 كاتب » در صورتيكه جز كتابت شغل ديگرى نداشته باشد و مانند
 اينشعر خاقانى :

از روى محرقه همه دعوى دين كنند

وز كوى زندقه بجز اهل فتن نيند (۲)

يعنى اينان كه از حرقت و حرارت دل ، دعوى دين ميكند ، زنديق
 سان جز آشوب كرى و فتنه انگيزى كار ديگرى ندارند .

و مقصود اينستكه همه مدعيان ، جز دين دعوى نميكند ، و از كوى
 زندقه جز فتنه انگيزى كارى ندارند ، و مانند اينشعر كه همو گفته است :

(۱) سورة آل عمران آية ۱۳۹

(۲) ديوان خاقانى ص ۹۹ س ۱۸

اندر چه اثیر اسیرند تا ابد

زان جز شکسته پای و کسسته رسن نیند (۱)

یعنی چون در چاه اثیر طبیعت تا ابد اسیر و گرفتارند جز شکستگی پای و کسستگی رسن چیز دیگری ندارند. و بر این صفات، که ذکر شد محصورند و از این قبیل است این شعر که خاقانی گفته است:

چون شمع صبحگاهی و چون مرغ بیگهی

الاً سزای کشتن و گردن زدن نیند (۲)

یعنی اینان مانند شمع صبحگاهی و مرغ بیگه‌خواران جز شایسته کشتن و گردن زدن نیستند و مقصود اینست که مقصود بر گردن زدن و کشتن و از این صفتها تجاوز نمایند و این قصر، قصر موصوف است بر صفت. تبصره - قصر حقیقی در قصر موصوف بر صفت، عزیز الوجود و نایابست زیرا احاطه نمودن بر تمام صفات موصوف دشوار است.

قصر صفت بر موصوف

آنستکه صفت را بر موصوف محصور نمایند مانند «ما کاتب الّآ زید» که در اینمثال صفت کتابت بر زید حصر گردیده است و مانند این شعر خاقانی:

و کر فعل ارقم کند مثل چرخم زمرّد جز از بهر ارقم ندارم (۳)
که داشتن زمرّد بر ارقم محصور است و محتمل است که در این شعر حصر موصوف بر صفت باشد یعنی حصر ذات زمرّد بر کور کردن ارقم و چنانکه فردوسی گفته است:

جز او هرگز اندر دل من مباد جز از وی بر من میارید یسار

(۱) دیوان خاقانی ص ۹۹ س ۱۳

(۲) دیوان خاقانی ص ۹۹ س ۱۹

(۳) دیوان خاقانی ص ۲۴۶ س ۱

گاهی مقصود از قصر صفت بر موصوف مبالغه است مانند « ما عالم
 الا زید » که استعمال این کلام در جایی است که علماء دیگر مورد اعتناء
 متکلم نباشند . و این قصر را قصر ادعائی میگویند و از این قبیل است
 اینشعر نظامی :

زو چه ستانم که جوی نیستش جز گرویدن گروی نیستش (۱)
 یعنی جز گرویدن بمن وپوزش خواستن گروی ندارد ، و مقصود قصر
 گرویدن است بر نفس خود از روی ادعاء مانند « ما عالم الا زید » .
 و محتمل است که گروی او محصور در گرویدن باشد و بنابراین
 قصر موصوف بر صفت میشود .

قصر بطور کلی سه قسم است : قصر قلب و افراد و تعیین .

قصر قلب

این قصر در جایی است که مخاطب معتقد خلاف آن باشد مانند اینکه
 گوئی « ما قائم الا زید » در صورتیکه مخاطب معتقد باشد که عمرو
 قائم است نه زید . و « ما زید الا قائم » در صورتیکه مخاطب معتقد باشد
 که زید قاعد است نه قائم که در مثال اول قصر صفت است بر موصوف
 و در مثال دوم قصر موصوف است بر صفت و مانند اینشعر نظامی :

قدر دل و پایۀ جان یافتن . جز بر ریاضت نتوان یافتن (۲)

یعنی قدر دل و پایۀ جان جز بر ریاضت یافت نمیشود ، و مقصود اینست که
 اگر سامع معتقد غیر ریاضت باشد قصر قلب میباشد و در صورت اعتقاد
 اشتراک و تردید قصر افراد و تعیین خواهد بود و ابوالفرج رونی گفته است :
 که جز بقوت ایمان و امر طاعت او

برو نیارد دور سپهر کسرد گنذر (۳)

(۱) مخزن الاسرار نظامی ص ۱۴۱ س ۱۳

(۲) مخزن الاسرار ص ۱۰۷ س ۱۰ (۳) دیوان ابوالفرج رونی ص ۶۰ س ۱۵

یعنی گردش دور سپهر بقوت ایمان و طاعت امر او محصور است و این حصر جایی است که افراد مردم پندارند که گردش دور سپهر بفرمان خداوند است « در صورتیکه موحد باشند » و پندارند که بقوای طبیعیّه فلکیّه است ، در صورتیکه دهری و ملحد باشند و بر هر تقدیر قصر صفت بر موصوف و قصر قلب است زیرا قلب عقیده عموم افراد مینماید . و ازرقی هروی گفته است :

جز بر سخاش بستن سادہ بود امید جز در ثنائش گفتن یاوہ بود سخن (۱)
 یعنی امید بستن و سخن گفتن بر سخاو ثنائی او محصور است . و این قصر نیز قصر صفت بر موصوف و قصر قلب است « بنا بر اعتقاد موحد » و قصر افراد است « بنا بر عقیده عموم مردم » و از این قبیل است این شعر سعدی :
 چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز بآتش راست
قصر افراد

قصر افراد در جایی است که مخاطب معتقد اشتراک باشد مانند « ما قائم الا زید » زیرا سامع پندارد که زید یا عمرو در وصف قیام اشتراک دارند و « ما زید الا شاعر » و این در وقتی است که مخاطب زید را بوصف شعر و کتابت توصیف نماید چنانکه ابوالفرج رونی گفته است :

شخص او را حیات نفزودی جز باواز صور اسرافیل (۲)
 یعنی مردم گمان میکنند که وی چون از افراد مردم است نظیر دیگران هم حیات دنیایوی دارد وهم حیات اخروی در صورتیکه او حیات دنیایوی ندارد ، و هیچ آثار وجودی از او بظهور نمیرسد ، و باید باواز صور اسرافیل حیات یابد و مقصود از این شعر قصر صفت بر موصوف و قصر افراد است . و از این قبیل است این شعر خاقانی :

(۱) دیوان ازرقی هروی تصحیح آقای نفیسی ص ۵۹ س ۱۶

(۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۷۴ س ۱۰

ز آرزوها که داشت خاقانی هیچ همی بجز وصال تونیست (۱)
 یعنی از میان آرزوها هم خود را بر وصال ممدوح محصور کرده و این
 نوع قصر نیز قصر افراد است .

قصر تعیین

قصر تعیین : آنستکه مخاطب مردد باشد و نتواند طرفی را بر
 طرف دیگر ترجیح دهد مانند « ما قائم الازید » و این در جایی است که
 سامع در توصیف زید و عمرو بوصف قیام مردد باشد و مانند « ما زید الازید
 قائم » و این در جایی است که سامع در انصاف زید بوصف قیام و قعود
 تردید داشته باشد چنانکه بوالفرج گفته است :

جز شکاری برون نشد ز میان يك تن از پرّه شکار ملك (۲)
 یعنی یکتا از پرّه شکار ملك بیرون نشد جز اینکه شکار شد
 و گرفتار آمد ، و مراد قصر صفت است بر موصوف یعنی صفت بیرون شدن
 بر « شکاریان ملك » و چون محتمل است که در معرکه جنگ ، هم شکاری
 و هم غیر شکاری خارج کردند در اینصورت این قصر تعیین است .
 در قصر افراد که عقیده مخاطب اشتراك است شرط آن دو صفت یا آن
 دو امر آنستکه اجتماع آنها روا باشد مانند شاعریّت و کاتبیّت نسبت بزید
 وزید و عمرو نسبت بشاعریّت که در مثال اول ، مخاطب با انصاف زید بشاعریّت
 و کاتبیّت معتقد بود و در این قصر عقیده او بیکسوی متوجه شد و در
 مثال دوم مخاطب معتقد بود که زید و عمرو هر دو شاعرند و این قصر
 عقیده او را بیکسوی متوجه ساخت و باید دانست که در مثال اول قصر
 موصوفست بر صفت و در مثال دوم قصر صفت است بر موصوف . و قصر تعیین
 اعم است از اینکه این دو صفت در آن متنافی باشد یا غیر متنافی مانند

(۱) دیوان خاقانی ص ۴۳۱ س ۱۲

(۲) دیوان ابو الفرج رونی ص ۶۷ س ۱۵

مثالهایی که ذکر شد نسبت بکسیکه عقیده او بهر دو طرف مساوی باشد (۱)

طرق قصر

طریق اول : از طرق قصر بوسیله عطف است مانند قصر موصوف برصفت بطریق افراد در این مثال « زید شاعر لا کاتب » و « ما زید کاتب بل شاعر » و مانند قصر موصوف برصفت بطریق قلب در اینمثال « زید قائم لا قاعد » و « ما زید قائماً بل قاعد » و در قصر صفت بر موصوف مانند « زید شاعر لا عمرو » و « ما عمرو شاعر بل زید » و چنانکه در اینشعر رود کی است :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لا ، بل چراغ تابان بود (۲)

که مقصود قصر موصوف است برصفت و این قصر ، قصر قلب و بوسیله

لا و بل میباشد .

طریق دوم : نفی و استثناءست چنانکه در قصر موصوف برصفت بطریق افراد و قلب گویند « لیس زید الا شاعراً » یا « ما زید الا شاعر » (۳) و در قصر صفت بر موصوف بطریق افراد و قلب « ما شاعر الا زید » و تمام این مثالها برای قصر تعیین نیز درست است . زیرا اختلاف این اقسام بر حسب اختلاف عقیده مخاطب میباشد و از این قبیل است اینشعر نظامی :

تیغ زنان چون سپر انداختند در لحد آن خشت سپر ساختند
هر که جز آن خشت نقابش نبود گرچه کنه بود عذابش نبود (۴)

و مقصود نفی و استثناء است یعنی لفظ (جز) و لفظ (نبود) در سطر

ثانی و چنانکه حسّان شاعر عرب گفته است :

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۳۸ تا ۱۴۵ طبع مصر

(۲) سبک شناسی ص ۵۵ ج ۲ (۳) مفتاح العلوم ص ۱۳۹ س ۱۶

(۴) مخزن الاسرار ص ۹۷

لأنهم يرجون منه شفاعه اذا لم يكن إلا النبيون شافع
که مقصود حصر صفت شافع است بر نبیون که موصوف میباشد و
چنانکه کمیت بن زید الاسدی گفته است :

ومالی ال احمد شیعۃ و مالی ال ا مذهب الحق مذهب
طریق سوم : بتوسط کلمه (انما) است چنانکه در قصر موصوف
بر صفت بطریق افراد گفته میشود « انما زید شاعر » و در قصر موصوف بر
صفت بطریق قلب « انما زید قائم » و در قصر صفت بر موصوف « انما شاعر
زید » و در اینمثال هر گاه مخاطب زید را با عمرو مشارک داند قصر
افراد است و هر گاه معتقد باشد که عمرو شاعر است قصر قلب و تمام این
مثالها چنانکه گفتیم برای قصر تعیین نیز تناسب دارد (۱) و از این قبیل است
اینشعر فردوسی در هجو شاه محمود :

هماناکه شه نانوا زاده است بهای لب نان بمن داده است
ای انما السلطان ولد الخباز ، و چنانکه سعدی گفته است :

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همیتافت بر آرامگه عاد و ثمود
استعمال لفظ (این همان) در زبان پارسی بجای (انما) است در زبان
تازی اما اصل مضمون شعر بنا بر تبدل اجسام و تکامل جوهری آنها
چگونه ممکن است جرم خورشید همان باشد که بر آرامگاه عاد و
ثمود میتافته ؟

تذکر : وجه اینکه کلمه (انما) از ادات حصر است دو چیز
است : اول آنکه مفسرین آنرا به (ما و لا) تفسیر نموده اند در آیه
شریفه « انما حرم علیکم المیتة » (۲) ای « ما حرم علیکم الا المیتة » دوم
علمای نحوی گویند کلمه (انما) برای اثبات چیز است که بعد از آن

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۴۰ (۲) سوره بقره آیه ۱۶۹

ذکر میشود و جز آن رانفی میکند و از اینجاست که فرزدق ضمیر مذکور
 بعد از (انما) را بصورت ضمیر منفصل آورده است آنجا که گوید :
 انا الذائد الحامی الذمار وانما يدافع عن احسابهم انا او مثلی (۱)
 و چون مقصود فرزدق قصر مدافع است ، نه مدافع عنه از اینجهت
 ضمیر را منفصل آورده .

طریق چهارم : تقدیم ما هو حقّه التأخیر است مانند خبر مبتداه
 و دیگر متعلقات فعل چنانکه در قصر موصوف بر صفت گویند « تمیمی »
 انا ، یعنی من از قبیلۀ تمیمم نه از طایفه قیس و این نسبت بکسی است
 که معتقد باشد که این شخص هم بتمیم منسوبست و هم بقیس در اینصورت
 قصر افراد است . و هر گاه مخاطب معتقد باشد که این شخص منسوب بقیس
 است قصر قلب میشود و در قصر صفت بر موصوف « انا کفیت مهمک ای لاغیری »
 که بایستی گفته باشد « کفیته انا » و تقدیم ضمیر موجب حصر صفت بر
 موصوف است یعنی کافی مهم تو منم نه غیر من و از این قبیل است اینشعر نظامی :
 آنکه نمرود است و نمیرد تویی آنکه تغیر نپذیرد تویی (۲)
 و مقصود تقدیم خبر است بر مبتدا و افادۀ حصر صفت بر موصوف
 مینماید ، یعنی تویی آنکس که نمروده است و نمی میرد و تغیر نپذیرفته
 است و نمی پذیرد . این چهار طریق که ذکر شد بحسب دلالت مختلفند
 بنا برین سه طریق اول بر حسب وضع واضع است ، و تقدیم ما هو حقّه
 التأخیر ، برای کسیکه در مفهوم کلام تأمل نماید مورد استفاده قرار میگیرد

تنبیه

تقدیم ما هو حقّه التأخیر اختصاص بمبتدا و خبر ندارد ، بلکه
 در متعلقات فعل نیز استعمال میشود . مانند فاصله (الا) میان فعل و فاعل
 چون « ما قام الا زید » و میان فاعل و مفعول مانند « ما ضرب زید الا عمر و اء »

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۴۰ (۲) مخزن الاسرار ص ۷ س ۱۱

و « ما ضرب عمرواً الأ زید » و میان فعل و فاعل و تمیز مانند « ما طاب زید الأ نفساً » و میان فعل و ذوالحال و حال مانند « ما جاء زید الأ را کباً » و « ما جاء را کباً الأ زید » و میان فعل و مفعول و مفعول له مانند « ما ضرب زیداً الأ تأدیماً » و میان فعل و فاعل و مفعول مطلق نوعی یا عددی مانند « ما ضربت زیداً الأ ضرباً شديداً » و « ما ضربته الأ ضربتين » و همچنین نسبت بسایر متعلقات . و در هر صورت باید ادات استثناء و مقصور علیه در آخر واقع شود ، اگرچه در بعض اشعار و عبارات فصیحای تازی ادات استثناء و مقصور علیه بهمین ترتیب و حالت مقدم افتاده است چنانکه در مثال « ما ضرب زید الأ عمرواً » گویند « ما ضرب الأ عمرواً زید » و در مثال « ما ضرب عمرواً الأ زید » گویند « ما ضرب الأ زید عمرواً » .

باب ششم انشاء

مراد از کلمه انشاء فعل متکلم است که بوسیله آن مقصود خود را ایجاد مینماید مانند لفظ « بعث » که بواسطه آن ایجاد بیع مینماید ، نه اینکه از گذشته خبر دهد و آن بر دو قسم است ، قسم اول طلب و آن عبارتست از استفهام و امر و نهی . قسم دوم غیر طلب و آن عبارتست از افعال مقاربه و افعال مدح و ذم و صیغ عقود و قسم و لعل و رب و کم خبریه و مقصود اصلی در اینباب طلب است برای اینکه مزایائی دارد که در باب اخبار ذکر نشده است . پس انشاء طلبی مستدعی چیز است که در وقت طلب حاصل نیست مانند اضراب و لا تضرب و انواع آن بسیار است . اول انشاء بکلمه « لیت » که بوسیله آن انشاء تمنی میشود و در تمنی امکان متمنی شرط نیست چنانکه ابو العتاهیه گفته است :

فيا ليت الشباب لينا يعود فاخبره بما فعل المشيب (۱)

(۱) جامع الشواهد ص ۱۹۵ س ۲۶

وچنانکه سعدی گفته است :

رویت ایدل ستان بدیدندی (۱)

کاش آنان که عیب من کردند

وچنانکه دقیقی گفته است :

تا مرا هجران آن لب نیستی

کاشکی اندر جهان شب نیستی

گر ترا زلف معقرب نیستی (۲)

زخم عقرب نیستی بر جان من

وسعدی گفته است :

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرند (۳)

و گاهی بواسطه (هل) انشاء تمنی میشود مانند « هل لی من شفیع »

واز این قبیل است این شعر حافظ :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند (۴)

و گاهی بتوسط (لو) مانند « لو تا تانی فتحد ثنی » و چنانکه

خاقانی در مرثیه کافی الدین عم خود گفته است :

کاشکی گردون طریق نوحه کردن داندی

تا بر اهل حکمت و ارباب فن بگریستی

کاشکی خورشید را زین غم نبودی چشم درد

تا برین چشم و چراغ انجمن بگریستی

کاشکی خضر از سر خاکش دمی برخاستی

تا بخون دیده بر فضل و فطن بگریستی

(۱) گلستان سعدی تصحیح فروغی ص ۱۳۸ س ۳ باب پنجم حکایت ۱۱

(۲) سبک شناسی جلد اول ص ۳۴۹ س ۲۱ و ۲۲

(۳) کلیات سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۵۰۰ س ۱۵

(۴) دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی ص ۱۳۲ س ۱۴

کاشکی آدم بر جعت در جهان باز آمدی

تا بر ک این خلف بر مرد وزن بگرستی (۱)

دوم از نوع انشاء طلبی استفهام است و الفاظی که برای آن وضع کرده‌اند عبارتست از همزه وصل و (من) و (ما) و (ای) و (کیف) و (این) و (کم) و (انسی) و (متی) و (اینان).

همزه برای طلب تصدیق است مانند « اقام زید » برای طلب تصور نیز میباشد مانند « ازید عندک ام عمرو » فرق میان ایندو آنستکه در طلب تصدیق بلفظ (نعم) یا (لا) پاسخ دهند. و در طلب تصور تعیین یکی از طرفین است.

چنانکه حافظ در طلب تصدیق گفته است :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند (۲)

که پاسخ این استفهام بلفظ (لا) یا (نعم) میباشد. و چنانکه خاقانی در طلب تصور گفته است :

شغل او شاعر است یا تنجیم هوش فلسفه است یا اکسیر (۳)

کلمه هل فقط برای طلب تصدیق است مانند آیه شریفه « هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » (۴) و دیگر ادوات استفهام بطلب تصور اختصاص دارد مانند لفظ (ما) که بوسیله آن از حقیقت و گوهر شیئی سؤال میشود چنانکه گویند « ما الحر که » یعنی حر کت چیست ؟ که در پاسخ آن گویند : خروج از مساواتست و از این

۱ دیوان خاقانی ص ۴۰۶ س ۴

۲ دیوان حافظ باهتمام قزوینی ص ۱۳۲ س ۱۴

(۳) دیوان خاقانی ص ۸۹۸ س ۸

(۴) سوره زمر آیه ۱۳

قبیل است اینشعر ناصر خسرو :

چیست این خیمه که گویی پر کهر دریاستی

یا هزاران شمع در پنکائی از میناستی (۱)

و چنانکه حافظ گفته است :

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش

زین معمّا هیچ دانادر جهان آگاه نیست (۲)

وبكلمة (من) از عوارض مشخصه زوی العقول پرسش میشود مانند

« من زید » که مقصود خصوصیات زید است و مانند اینشعر که عجم بن عثمان عثبی گفته است :

کیست بر گوی زمین در خم چو کان فلك

کش قد از گوی زنخدان تو چو کان نشود (۳)

شاعر زمین را بگویی مانند کرده که در خم چو کان فلك قرار

دارد . و آنگاه گفته است : کیست بر این گوی زمین که از گوی زنخدان
تو قامت خود را مانند چو کان خم نماید .

وبكلمة (ای) از ممیز دو امر مشترك سؤال میشود مانند آیه

شریفه « ای الفریقین خیر مقاماً » (۴) زیرا هر دو فرقه در اصل بشریت
مشار کنند و مانند اینشعر که سعدی گفته است :

کدام باد بهاری وزید در عالم که باز در عقبش نوبت خزانی نیست (۵)

وبكلمة (کم) از عدد پرسش میکنند مانند آیه شریفه « سل بنی

(۱) دیوان ناصر خسرو ص ۴۳۹ س ۱۶

(۲) دیوان حافظ باهتمام قزوینی ص ۵۰ س ۴

(۳) لباب الالباب جلد دوم ص ۴۵۰ س ۲۰

(۴) سوره مریم آیه ۷۵

(۵) کلیات سعدی تصحیح فروغی ص ۳۶۵

اسرائیل کم آتیناهم من آية بیّنة ، (۱) وچنانکه نظامی گفته است :
چند پری چون مگسی بهر فوت در دهن این تنه عنکبوت
و بکلمه (کیف) از حال و چگونگی شیئی پرسش میشود چنانکه
ابوالفرج رونی گفته است :

چگونه گویی کز کو کنار یابد خواب

کسی که او را سودا دهد سهر بسحر (۲)

وچنانکه خاقانی گفته است :

اهل شروان چون نگریند از دروغ او که مرغ

کسر شنیدی بر فراز نارون بگریستی (۳)

ای کیف لایبکیه اهل الشروان وچنانکه سعدی گفته است :

چونست حالستان ای باد نوبهاری کز بلبلان بر آمد فریاد بیقراری

و بکلمه (این) از مکان شیئی سؤال میشود چنانکه در این شعر :

این الملوك و ابناء الملوك ومن قاد الجيوش الا يابئس ما عملوا (۴)

وچنانکه فردوسی گفته است :

زواره پیاررد از آن سپاه یکی لشگر داغدل کینه خواه

بایرانیان گفت رستم کجاست بدینروز خاموش بودن چراست (۵)

شاهد ، لفظ (کجا) است که بوسیله آن از مکان سؤال میشود . و

چنانکه فردوسی گفته است :

یکی دختری داشت خاقان چو ماه کجا ماه دارد دو چشم سیاه

(۱) سوره بقره آیه ۲۰۸ (۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۶۰ س ۱۰

(۳) دیوان خاقانی ص ۴۰۶ س ۱۰

(۴) دیوان منسوب بحضرت امیر ع ص ۷۹ س ۱۶ طبع سنگی

(۵) نقل از سبک شناسی مرحوم بهار جلد اول ص ۴۲۳ س ۳

بدنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم بدنبال بود
 و چنانکه نظامی گفته است :
 خانه من جست که خونی کجاست ای شه از این بیش زبونی کراست
 و همو گفته است :

نخستین بار گفتش کنز کجایی بگفت از دار ملک آشنایی
 بگفت آنجا بصنعت درچه کوشند بگفت آنده خرنند و جان فروشند
 بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک بگفت آنکه که باشم خفته در خاک
 بگفتا گر بنخواهد هر چه داری بگفت این از خدا خواهم بزاری
 و بکلمه (متی) از زمان شیئی پرسش میشود مانند « متی جئت »
 یعنی کی آمدمی و چنانکه سنائی گفته است :

کی توان از خلق متواری شدن پس بر ملا

مشعله در دست و مشک اندر کریان داشتن

و بکلمه (ایمان) از زمان مستقبل پرسش میشود مانند آیه شریفه
 « یسئل ایمان یوم القيامة » (۱) « ویسئلونک عن الساعة ایمان مرسها » (۲)
 و چنانکه شاعر گفته است :

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش حیف باشد که تو در خوابی و نر کس بیدار
 و کلمه (انسی) گاهی بمعنی کیف میآید مانند آیه شریفه « انسی
 یؤفکون » (۳) یعنی چگونه دروغ می بندند . و گاهی برای پرسش زمان است
 مانند آیه « نسائکم حرث لکم فأتوا حرثکم انسی شتم » (۴) یعنی زنان شما
 کشتزارند پس هر وقت خواسته باشید کشتزار خود را ببایید . و از این قبیل
 است لفظ (چه) که مرادف با کیف میباشد در قول شیخ فرید الدین عطار :

(۱) سورة القیمه آیه ۶ (۲) سورة اعراف آیه ۱۸۷

(۳) سورة مائده آیه ۸۰ (۴) سورة بقره آیه ۲۲۳

بو سعید مهنه در حتمّ بود قائمش افتاده مردی خام بود
 شوخ شیخ آورد بر بازوی او جمع کرد آن جمله پیش روی او
 بعد از آن پرسید از آن شیخ مهان که جوانمردی چه باشد در جهان
 گفت عیب خلق پنهان کردنت شوخ کس با روی نا آوردنت
 این جوابی بود بر بالای او قائمش افتاد اندر پای او (۱)

تبصره - امر و نهی نیز از اقسام انشاء طلبی است .

مثال از برای امر آیه شریفه « واضرب لهم مثلا اصحاب القرية » (۲)
 و آیه شریفه « یا ارض ابلعی مائک ، و یا سماء اقلعی » (۳) و مانند
 این شعر خاقانی :

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان (۴)

و مانند این شعر که ابو الفرج رونی گفته است :

هر کجا فریاد خیزد مقصد فریاد شو

سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش (۵)

و چنانکه در قول وحشی :

بمجنون گفت روزی عیبجویی که پیدا کن به از لیلی نکویی

که لیلی گر چه در چشم تو حوری است بهر جز وی ز حسن وی قصور است

ز حرف عیبجو مجنون بر آشفت در آن آشفتگی خندان شد و گفت

اگر بر دیده مجنون نشینی بغیر از خوبی لیلی تبینی (۶)

(۱) نقل از سبک شناسی مرحوم بهار ص ۴۲۴ س ۵ جلد اول

(۲) سوره یس آیه ۱۳ (۳) سوره هود آیه ۴۷

(۴) دیوان خاقانی ص ۳۲۲ س ۲۰

(۵) دیوان ابو الفرج رونی ص ۶۳ س ۴

(۶) دیوان وحشی باقی ص ۲۱۷

وسنائی گفته است :

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی (۱)

و چنانکه منوچهری گفته است :

الا یا دستگیر مرد فاضل
بیچم، کت آهنین بادا مفاصل
منازلها بکوب و راه بگسل
فرود آوردن اعشا بیاهل

نجیب خویش را کفتم سبکتر
بیچر، کت عنبرین بادا چراگاه
بیابان در نورد و کوه بگذار
فرود آور بدرگاه وزیرم

و مانند این شعر :

یار بد بد تر بود از مار بد
یار بد بر جان و بر ایمان زند (۲)
مثال نهی چون آیه شریفه « ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما » (۳)

تا توانی میکریز از یار بد
مار بد تنها همی بر جان زند
مثال نهی چون آیه شریفه « ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما » (۳)

و مانند قول نظامی :

با چو منی مرغ زبانی مکن
آب نیابی جو دهقان مکار (۴)

دام نه ای دانه فشانی مکن
بیل نداری گل صحرا مخار

و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

منگر بدین ضعیف تم زانکه در سخن

از چرخ پسر ستاره فزونست اثر مرا

باب هفتم در فصل و وصل

وصل جمله عبارتست از عطف بعضی از جمله ها بر بعض دیگر .

(۱) دیوان حکیم سنائی تصحیح مدرس رضوی ص ۵۲۵ س ۱۰

(۲) نقل از آداب المتعلمین منسوب بخواجه نصیر طوسی

(۳) سوره بنی اسرائیل آیه ۲۵

(۴) مخزن الاسرار نظامی ص ۸۷ س ۷ و ۸

وفصل عبارتست از ترك آن . و باید دانست که نسبت میان فصل و وصل
تقابل عدم و ملکه است ، زیرا فصل عدم الفصل است در جایکه شأن
اقتضای وصل کند .

فرق بین کلام و جمله

کلام ، جمله ای را گویند که مقصود بالذات و مفید باشد مانند
« زید قائم » و یا ، کلام الفاظی باشد مؤلف از حروف که بر حسب وضع
بر معانی مقصود دال باشد (معیار الاشعار ص ۲ س ۹) و بلفرج
گفته است :

اضداد را خصومت اصلی بر او فتاد

در اصل و فرع شهری کانجا توداوری (۱)

جمله اعم از کلام است ، زیرا ممکن است متمم کلام دیگری از
قبیل خبر مبتداه یا حال یا صله یا صفت یا شرط واقع شود مانند « زید
ابوه قائم » که جمله « ابوه قائم » خبر از برای زید و متمم مقصود
میباشد مانند این شعر که بوالفرج گفته است :

کار تو غزو باد و بار تو حق

عرش تو تاج باد و فرش تو گاه (۲)

شاهد جمله (غزو باد) است که خبر واقع شده و متمم کلام سابق

است و چنانکه نظامی گفته است :

باده تو خوردی گنه زهر چیست جرم تو کردی خلل دهر چیست (۳)

و مانند « جائی زید و قد ركب » که جمله « قد ركب » حال و

(۱) دیوان ابو الفرج رونی ص ۱۱۷ س ۱۵

(۲) دیوان ابو الفرج ص ۱۱۳ س ۱۱

(۳) مخزن الاسرار ص ۱۵۳ س ۱۴

متمّم کلام است و از این قبیل است اینشعر نظامی :

طنز کنان رویی آمد زدور گفت صبوری مکن ای ناصبور

یعنی رویه باه بحال استهزاء و طنز از دور بیامد و این شبه جمله است

نه جمله اما مثال جمله مانند اینشعر نظامی :

در چمن و باغ چو گلبن شکفت بلبل با باز در آمد بگفت (۱)

مقصود جمله بگفت است که جمله حالیه از برای فاعل (در آمد)

میباشد. یعنی بلبل و بتازی گویند « جاء العندلیب وقد قال ، و « جائی

الذی ركب ، که جمله « ركب ، صله موصول و متمّم کلام است و چنانکه

نظامی گفته است :

آنکه اساس تو برین کل نهاد کعبه جان در حرم دل نهاد (۲)

که لفظ « آنکه » موصول و جمله « اساس تو برین کل نهاد ،

صله موصول و متمّم کلام میباشد و چنانکه سعدی گفته است :

آنکه نبات عارضش آب حیات میخورد

درشکرش نکه کندهر که نبات میخورد (۳)

و چنانکه خاقانی گفته است :

آنکه غم عشق تست ناگزیرانش عنزچه آرد که غمگسار ندارد (۴)

و « جائی ركب ، که جمله « ركب ، صفت رجب و متمّم کلام است و مانند

اینشعر نظامی :

شیرسگی داشت که چون پو گرفت سایه خورشید به آهو گرفت (۵)

(۱) مخزن الاسرار نظامی ص ۱۷۷ س ۸

(۲) مخزن الاسرار ص ۱۰۰ س ۷

(۳) کلیات سعدی تصحیح فروغی ص ۹۲

(۴) دیوان خاقانی ص ۴۴۷ س ۱

(۵) مخزن الاسرار نظامی ص ۱۰۲ س ۱

یعنی شیر سگ در هنگام پویه بر نور خورشید عیب میگردیده و پیشی میجسته است ، شاهد جمله « چون پو گرفت » است که صفت میباشد از برای شیر سگ که مبتدأست . و جمله شرط مانند « ان جائك زید فاكرمه » و چنانکه خاقانی گفته است :

گر خرمن امید سراسر تلف شود از کیل روز کار تلافی آن نخواه (۱)
شاهد مصراع اول است که جمله شرط و متمم کلام میباشد و چنانکه بوالفرج رونی گفته است :

گر وهم تو بر خاطر ابدال گذشتی

در علم ازل چنگ زدی خاطر ابدال (۲)

یعنی اگر وهم تو بر خاطر ابدال خطور میکردی ، خاطر ابدال بعلم ازلی حق چنگ میزدی « مقصود از چنگ زدن ، اتصال بعالم ملکوت و عقل فعال است » و چنانکه خاقانی گفته است :

اگر کافور با قطران ره زادن فرو بندد

مرا کافور و قطران زاد درد و داغ پنهانی (۳)

و چنانکه محمود بن علی سمائی مروزی گفته است :

اگر از من بری صد جان ، حلال است

و گر بیتو زیم یکدم حرام است (۴)

و شیخ ابوالحسن شهید بلخی گفته است :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه

در این گیتی سراسر گس بگردی خردمندی نیابی شادمانه (۵)

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۴۰ س ۱۸ (۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۷۸ س ۲

(۳) دیوان خاقانی ص ۳۷۹ س ۲

(۴) نقل از سخن و سخنوران ص ۳۸۸ س ۱۱ جلد اول

(۵) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۴۳ س ۱۷ و ۱۸

هر گاه جمله‌های متعدده محل اعراب داشته باشند و مشارکت بعضی با بعضی دیگر نیز مقصود باشد ، در اینجا بعضی جمله ها را بر بعضی دیگر عطف مینمایند مانند « زید یکتب و یشعر » و معلوم است که عطف در اینمواضع حرفی است که بین معطوف و معطوف علیه را جمع میکند ، چنانکه ازرقی هروی گفته است :

ابو الفوارس خسرو طغانشه آن ملکی

که آسمان فخار است و آفتاب هنر (۱)

یعنی آن ملکی که آسمان افتخار و آفتاب هنر است .

و هر گاه میان دو جمله قصد مشارکت نباشد آن دو جمله را بطور انفصال وبدون عطف ذکر مینمایند مانند آیه شریفه « و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون ، الله يستهزء بهم (۲) که در این آیه جمله « الله يستهزء بهم » بدون عطف و بطور انفصال ذکر شده زیرا که این جمله مقول قول مناقین نیست تا اینکه بر جمله « انا معكم » عطف شود . وبهمین جهت بطور انفصال آورده است و از این قبیل است این شعر خاقانی :

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله

سنبله زاید ز حوت از جنبش جوزای من (۳)

دست را باعتبار دو انگشت بجوزا مانند کرده و کلک را باعتبار بر آمدگی میان و باریکی دم بجوت ومعنی را باعتبار پراکندگی و تابناکی سنبله « و لازمه این تشبیه آنستکه سنبله معنی از حوت کلک بواسطه جنبش جوزای دست بوجود آید » شاهد فصل جمله ثانی است از جماعه اولی بجهت عدم تشارك لفظی ومعنوی ونیز خاقانی گفته است :

(۱) دیوان ازرقی هروی ص ۱۷ س ۲۳

(۲) سوره بقره آیه ۱۴

(۳) دیوان خاقانی ص ۲۹۲ س ۱۱

شش جهت یا جوج بگرفت ای سکندر الغیث

هفت کشور دیو (۱) بستد ای سلیمان الامان (۲)

شش جهت ، جهات سته ، وهفت کشور ، هفت اقلیم ، و دیو و یا جوج
مردم بی ادراک ، و سکندر و سلیمان ، داد خواه غیبی است که از او مدد
مییجوید . و مقصود فصل جمله اولی است از جمله ثانیه بواسطه عدم تشارك
لفظی یا معنوی و نیز خاقانی گوید :

با شکستم زین خران گر چه درست از من شدند

خوانده‌ای تا عیسی از مقعد چه دید آخر زبان (۳)

و همو گوید :

زاده طبع مند اینان که خصمان منند

آزی آری کر به هست از عطسه شیر زبان (۴)

و گویند در کشتی نوح کربه از عطسه شیر بوجود آمد . و باید
دانست که در این مثالها ارتباط معنوی میان دو جمله برقرار است
ولی تشارك لفظی و معنوی که ایجاد عطف نماید در کار نیست .

هر گاه جمله اول محل اعراب نداشته باشد ، و متکلم بخواهد

(۱) دیو : و آن لقبی است (بمعنی درخشنده) که بخدایان آریایی اطلاق
میشده و پس از ظهور زرتشت خدایان مزبور را از کرسی الوهیت فرود
آوردند و « دیو » را بمعنی اهریمن گرفتند و مجازاً مردمان پلید و
بدکار و متمرّد و سرکش و غیر متمدن و غیر متدین را هم « دیو » نامیدند
برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین استاد دانشگاه تهران

(۲) دیوان خاقانی ص ۲۹۴ س ۳

(۳) اشاره است بآن خفاش که حضرت عیسی از گل ساخت و فراموش کرد که
سوراخ مقعد او را بگذارد و روح در آن دمیده شد و بزودی مرد و کفار
عیسی را مورد ملامت قرار دادند . (دیوان خاقانی ص ۲۹۶ س ۵)

(۴) نقل از حاشیه دیوان خاقانی ص ۲۹۶ مؤسسه امیر کبیر

جملهٔ دوم را بر آن عطف نماید. و مقصود ترتیب باشد بوسیلهٔ « فاء » عطف میشود و هر گاه مقصود تراخی باشد بوسیلهٔ « ثم » مانند « دخل زید فخرج عمرو » و « ثم خرج عمرو » .

تذکّر : (واو) برای عطف و جمع دو جمله است و (فا) برای جمع و ترتیب و (ثم) برای جمع و ترتیب و تراخی و (حتی) برای جمع غایب و مغیّب .
مثال برای (واو) در پارسی مانند این شعر ازرقی هروی :

ایا بنزد تو عاقل بلند و جاهل پست

و یا پیش تو دانش عزیز و خواسته خوار (۱)

مثال برای (فا) قول خاقانی :

هر کس برد از مکّه سبّحه ز کُلّ جمره

پس تو زمدائن بر سبّحه ز کُلّ سلمان (۲)

و مثال برای (ثم) قول خاقانی :

خاقانی ازین درگه در یوزهٔ عبرت کن

تا از در تو زین پس در یوزه کند خاقان (۳)

که لفظ (زین پس) افادهٔ تراخی مینماید و مثال برای (حتی)

بوشکور گفته است :

تا بجایی رسیده دانش من که بدانم همی که نادانم (۴)

که مقصود جمع کردن غایب با مغیّب میباشد . یعنی تمام مراتب

علم را حیازت کردم تا اینکه دانستم که هیچ نمیدانم و این غایت مرتبهٔ

دانش است :

۱ دیوان ازرقی هروی ص ۳۱ س ۹

۲ دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ۱۲

۳ دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ۹

۴ نقل از لغت نامهٔ دهخدا ص ۵۴۱

تنبیه

چون (واو) عطف برای تشریک بین دو جمله یا دو مفرد است باید در جاییکه واقعاً تشریک نباشد بطور فصل ودر جاییکه تشریک باشد بصورت وصل ذکر شود . وصورتهایی که در این موقع بنظر میرسد شش قسم است :

اول کمال انقطاع بین دو جمله بدون ایهام خلاف مقصود . دوم کمال اتصال بین دو جمله . سوم کمال انقطاع . چهارم شبه کمال اتصال پنجم کمال انقطاع با ایهام خلاف مقصود . ششم توسط بین کمال انقطاع و اتصال . در چهار صورت اول حتماً باید هر دو جمله منفصل آورده شود ودر صورت اخیر حتماً متصل .

تفصیل اقسام

اول : کمال انقطاع بین دو جمله بدون ایهام خلاف مقصود ، عبارتست از اختلاف در جمله بخبریت وانشائییت ولفظ ومعنی مانند اینشعر اخطل :
وقال رائدهم ارسونزوا ولها فكل حثف امره یجری بمقدار (۱)
رائد قوم ایشان گفت درنگ کنید تا حرب کنیم ، مر ک هر مردی بسته بتقدیر است . شاهد در انصال جمله « ارسو » است از جمله « نزاولها » در صورتیکه اگر عطف میگرد بر خلاف مقصود نیز نبود . ولی بجهت اختلاف دو جمله بانشائییت و خبریت آنرا بصورت فصل آورده است و از این قبیل است اینشعر خاقانی :

بوحدت رستم از غرقاب وحشت برستم رسته گشت از چاه بیژن (۲)
یعنی بانزوا و کوشه گیری بوحدت رسیدم واز غرقاب وحشت نجات یافتم

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۳۰ س ۵ طبع مصر

(۲) دیوان خاقانی ص ۳۸۶ س ۱۲

چنانکه بیژن بواسطه رستم از چاه وحشت رسته گشت و رهایی یافت شاهد در دو جمله است یعنی مصراع اول و ثانی که از جهت عدم اشتراك لفظ و معنی بصورت فصل و بدون عاطف ذکر گردیده است . و چنانکه خاقانی گفته است :

کاه چو حال عاشقان صبح کند تلونی

که چو حلّی دلبران مرغ کند نواگری (۱)

تلون صبح و تبدیل تاریکی بروشنی و شدت وضعف انوار ، را بحال عاشقی مانند کرده که هر لحظه برنگی در آید و از اندیشه وصل و بیم هجر انقباض و انبساطی حاصل کند . چنانکه در مصراع ثانی نیز نواگری مرغ را بحلّی دلبران مانند کرده است ، و از این قبیل است این شعر خاقانی :

پیش که صبح بر در دشقّه چتر چنبری

خیز مگر ببرق می برقع صبح بر دری (۲)

برقع صبح بر دریدن ظاهراً مأخوذ است از آیه شریفه « و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار » (۳) که برداشتن روشنایی را از شب بگوسفندی مانند کرده که آنرا پوست کنند . در اینصورت معنی شعر چنین میشود پیش از آنکه سفیده صبح چتر چنبری را شکاف دهد برخیز شاید ببرق می برقع شب از روی صبح برداری . و محتمل است برداشتن برقع از روی صبح استعاره باشد از تبدیل تاریکی دل بروشنی و صفا . و چنانکه همو گفته است :

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۸۵ س ۱۲

(۲) دیوان خاقانی ص ۳۸۵ س ۷

(۳) سوره یسن آیه ۳۸

پیش که غمزه زن شود چشم ستارهٔ سحر

بر صدف فلک رسان خنده جام کوهری (۱)

یعنی پیش از غمّازی ستارهٔ زهره خندهٔ جام کوهر نما که تلاً لوء

سافر باده است بر صدف سپهر برسان . و ممکن است مقصود از رسانیدن خندهٔ جام کوهری بصدف آسمان خندیدن باده گسار باشد و جام کوهر نما لب و دندان او . دوم : کمال اتّصال بین دو جمله در جایی است که جملهٔ دوم مؤکّد جملهٔ اول باشد در اینصورت جملهٔ دوم عین جملهٔ اول خواهد بود و برابط احتیاجی ندارد مانند آیهٔ شریفهٔ «الم ذلك الكتاب لاریب فيه» (۲) در صورتیکه «ذلك الكتاب» جملهٔ تمام باشد و «لاریب فيه» جملهٔ مؤکّد آن و معلوم است که خبر معرف بالف و لام بعلاوهٔ افادهٔ حصر مفید استغراق نیز میباشد و معنی جمله چنین میشود : این تمام و کمال و کلی کتابت ، و در این معنی شکّی نیست و در صورتیکه «الكتاب» بدل یا عطف بیان باشد جملهٔ «لاریب فيه» خبر آن میشود یعنی در این کتاب تردیدی نیست . و مراد معنی اول است نه معنی ثانی و از این قبیل است اینشعر نظامی که در رثاء خاقانی گفته است :

همی گفتم که خاقانی درینا گوی من گردد

درینا من شدم آخر درینا گوی خاقانی (۳)

شاهد ، در مصراع دوم است که از دو جمله تر کیب یافته و جمله

دوم عین جملهٔ اول است و بعاطف نیز محتاج نیست .

سوم : شبه کمال انقطاع و آن در صورتی است که عطف جملهٔ دوم

بر جملهٔ اول موهم خلاف مقصود گردد مانند قول شاعر :

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۸۵ س ۸

(۲) سورة بقره آیه ۱

(۳) نقل از تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا جلد دوم ص ۲۸۱ س ۱۳

وتظنّ سلمیٰ انّنی ابغیٰ بها بد لا اراها فی الضلال تهیم (۱)
 شاهد در جمله (تظنّ و اراها) است که هر چند از لحاظ معنی
 قریب بیسکدیگرند با اینوصف اگر حرف عطف میآورد مخاطب گمان میکرد
 که جمله « اراها » معطوف است بر جمله « ابغیٰ » و از جمله مضمونات سلمیٰ
 است و حال آنکه بحسب واقع اینطور نبوده، از این جهت دو جمله را
 منفصل ذکر کرده است، و اگر عاطف میآورد باید بگوید « وتظنّ سلمیٰ
 انّنی ابغیٰ بها وانّنی اراها تهیم فی الضلال » و جمله « اراها تهیم فی
 الضلال » از مضمونات سلمیٰ بشمار سیرفت و حال آنکه خلاف مقصود
 بود زیرا متکلم میخواهد او را در ضلالت سرگردان بیند نه اینکه مظلون
 سلمیٰ باشد و از این قبیل است اینشعر خاقانی :

هر چه جز نور السموات از خدایی عزل کن

گر ترا مشکات دل روشن شد از مصباح لا (۲)
 یعنی اگر از مصباح لا آله مشکوة دل تو روشن شد هر چیزی را
 جز نور سموات از خدایی عزل کن . مقصود اینست که اگر مصراع ثانی
 را بوسیله عاطف بر مصراع اول عطف میکرد موهم خلاف مقصود میبود زیرا
 سامع گمان میکرد که ابتداء کلام است و جواب شرط خواهد آمد .

چهارم : شبه کمال اتصال و آن عبارتست از دو جمله که جمله
 دوم جواب صریح باشد از سؤالی که ضمن جمله اول است در اینصورت
 باید جمله ثانی بدون عاطف ذکر شود مانند دیگر پرسشها و جوابهایی
 که در بین مردم متداول است چنانکه در قولشاعر :

قال لی کیف انت قلت علیل سهر دائم و حزن طویل
 جمله ثانی یعنی « قلت علیل » جواب است از « کیف انت » که

(۱) مقتاح العلوم سکاکی ص ۱۲۶

(۲) دیوان خاقانی ص ۱ س ۱۵

در ضمن جمله اولی مذکور است . وچنانکه خاقانی گفته است :

گفتی که کجا رفتند این تاجوران اینک

زایشان شکم خاک است آبستن جاویدان (۱)

چون مصراع اول مشتمل سؤال و مصراع دوم بمنزله جوابست

از اینجهت بطور فصل ذکر گردیده است وچنانکه بو الفرج رونی گفته است :

حطب که گرمی تیغ تو دید و تیزی آن

چه گفت ؟ گفت که آتش بجای این حطب است (۲)

ای ما قال الحطب ؟ لَمَا رَأَى مِرَارَةَ سَيْفِكَ وَحَدَّتَهُ ، فَقَالَ انَّ

النَّارُ حَلَّتْ مَكَانَ هَذَا الْحَطْبِ ، در اینشعر نیز جمله اولی سؤال صریح

نیست بلکه مشتمل است بر سؤال و جمله ثانی جواب صریح است ازسؤال

مذکور وچنانکه ازرقی هروی گوید :

گفتم آن غالیه دان چیست ؟ بخندید بتم

که همی غالیه دان باز ندانی ز دهان ؟ (۳)

پنجم : کمال انقطاع با ایهام خلاف مقصود ، و آن در جایی استکه

کلام مشتمل باشد بر دو جمله خبریه و انشائیّه که هر گاه عاطف

فاصله نشود ، خلاف مقصود حاصل میگردد مانند جمله « لا و اطال الله بقاءك »

و « لا و ایدك الله تعالی » که حرف (لا) برای ردّ کلام سابق است که

جمله خبریه بوده و جمله ثانی انشاء و دعاست و هیچ تناسبی میان ایندو

جمله نیست نه از لحاظ معنی و نه از لحاظ لفظ پس در اینجا آوردن

عاطف واجب است زیرا اگر عاطف را نیاورند جمله دعا بنفرین تبدیل

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ۴

(۲) دیوان ابو الفرج رونی ص ۲۸ س ۱۰

(۳) دیوان ازرقی هروی ص ۶۸ س ۲۲

میشود . و این خلاف مقصود است و بایستی گوید « لا اطال الله بقاءك »
و « لا ابدك الله تعالی » که مخالف با مقصود متکلم است و خاقانی گوید:

رستی (۱) خورم زخوانچه زرین (۲) آسمان

و آوازه صلا (۳) بمسیحا بر آورم

نی نی من از خراس (۴) فلک بر گذشته ام

سر ز آنسوی فلک بتماشا بر آورم (۵)

که بواسطه لفظ (نی نی کلام سابق راردر کرده و بعد از حرف نفی
عاطف تقدیر نموده زیرا اگر بعد از نفی عاطف تقدیر نمیکرد ، موهم
عکس مقصود میبود ، و لازم میآمد ، که از خراس فلک بر نگذشته باشد
و حال آنکه مدعی است که بر گذشته است .

ششم : توسط بین کمال انقطاع و اتصال : و آن چنانستکه دوجمله
در خبریت و انشائیت متناسب باشند . یعنی یا هر دو خبری باشند و یا
انشائی ولی اتصال آنها بکمال اتصالی که پیش از این ذکر شد مشروط
نیست . بنا برین متوسط ، میان کمال اتصال و کمال انقطاع است ، مانند
قول خدایتعالی « یخادعون الله و هو خادعهم و ما یخدعون الا انفسهم و
ما یشعرون » (۶) و مانند آیه شریفه « کلوا و اشربوا و لا تسرفوا » (۷)
که در آیه اول هر دو جمله در اخبار متناسبند و در آیه دوم در انشاء
و مانند اینشعر نظامی :

(۱) طعام و نان و خوراک اندک و ما حضر (ناظم الاطباء)

(۲) آفتات (ناظم الاطباء)

(۳) صلا : فریادی که برای طعام دادن بدرویشان و فقیران و یا فروختن چیزی

کنند (ناظم الاطباء) (۴) خراس بفتح : آسیای بزرگ

(۵) دیوان خاقانی ص ۲۲۳ س ۳ و ۴

(۶) سوره بقره آیه ۹ (۷) سوره اعراف آیه ۳۰

خیز و بساط فلکی در نورد زآنکه وفانیست درین تخته نرد (۱)
و چنانکه خاقانی گفته است :

کعبه هم قطب است و گردون راست چون دستاس زال
صورت دستاس را بر قطب دوران آمده (۲)

باب هشتم ایجاز و اطناب و مساوات

سکاکی میگوید : ایجاز و اطناب از امور نسبی است زیرا گاهی سخنی نسبت بسخن دیگر موجز بنظر میرسد در صورتیکه ذاتاً مطنب است و گاهی مطنب بنظر میرسد در صورتیکه ذاتاً موجز است ، بنابراین میزان معینی برای ایجاز و اطناب در سخنان بلغاه تعیین نشده و سخنان اوساط مردم نیز مورد مدح و ذم نیست ، زیرا در عرف چون الفاظ برابر معانی افتد آنرا مساوات گویند و چون بر معانی زیادت نماید اطناب و در صورت زیادت معانی بر الفاظ ایجاز ، و از اینجاست که ایجاز منحل و اطناب ممل بوجود میآید . پس اگر کلام در تأدییه مراد بدون زیادت و نقصان قالب معنی باشد آنرا مساوات گویند مانند آیه شریفه : « ولا یحییق المکر السیئی الا باهله » (۳) و چنانکه در اینمثال معروف « من حفر بئراً لاخیه وقع فیه » و از این قبیل است مثال « من سل سیف البغی قتل به » و چنانکه در قول شاعر :

هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزدخون (۴)
که در اینمثال ها الفاظ قالب معانی است بدون زیادت و نقصان

(۱) مخزن الاسرار ص ۱۲۷ س ۷

(۲) دیوان خاقانی ص ۳۳۶ . س ۸

(۳) سوره فاطر آیه ۴۳

(۴) کلیله و دمنه بهرامشاهی ص ۷۳ س ۸ تصحیح آقای قریب

مانند این شعر خاقانی :

سنبله چرخ را خرمن شادی بسوخت

کاتش خورشید کرد خانه باد اختیار (۱)

و چنانکه در مطلع همین قصیده گفته است :

کرد خزان تاختن بر صف خیل بهار

باد وزان بر رزان ، گشت بدل کینه دار (۲)

یعنی باد خزان بر صف خیل بهار تاختن کرد و بر شاخه‌های رز

چون کینه توزان کینه توزی نمود ، و خرمن شادی سنبله را بسوخت زیرا

خورشید از مثلثه هوایی یعنی برج جوزا و میزان ودلو داخل شد و نظامی

گفته است :

شهر و سپه را چو شدی نیکخواه نیک تو خواهد همه شهر و میانه

واز این قبیل است حکایت بهرام گور و نعمان بن منذر : « گویند

بهرام گور روزی پیش نعمان منذر ایستاده بود که پروردگار او بود بیک کمان

دو تیر انداخت و دو مرغ را بدان دو تیر از هوا فرود آورد نعمان گفت ای

پسر تا جهان بوده است نه چون تو تیر انداز بود نه تا جهان باشد خواهد

بود » (نوروزنامه خیام باهتمام اوستا . ص ۸۹) و خاقانی گفته است

عمر ضایع شده را سلوت جان باز آرید

نسر واقعه را قوت پر باز دهید (۳)

(۱) دیوان خاقانی ص ۱۶۶ س ۱۰

(۲) دیوان خاقانی ص ۱۶۶ س ۹

(۳) نسر واقع : آن ستاره روشن که اندر چنگ رومی است او را نسر

واقع خوانند ای کر کس نشسته زیرا که آندو ستاره خرد که باوی اند مانند

دو پراو ، اند بخویشتن کشیده (التفهیم ص ۱۰۲)

وچنانکه ابو الفرج رونی در مدح ابو سعید بابو گفته است :

از تفاخر چو کرم پيله سپهر تار مهرش تنیده بر سروتن (۱)

یعنی سپهر از تفاخر مانند کرم پيله تار مهر او را بر سرو تن خود تنیده است . وچنانکه سعدی گفته است : ناخوش آوازی بیانگ بلند قرآن خواندی صاحب‌دلی بر او بگذشت و گفت ترا مشاھرہ چند است ؟ گفت هیچ ، گفت چندین زحمت خود چرامیدهی ؟ گفت از بهر خدا میخوانم گفت از بهر خدا که مخوان .

گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی

که صنعت مساوات را در این کلام بدون زیادت و نقصان عبارت رعایت کرده است . و اگر کلام مختصر باشد و بمقصد خلل نرساند و مراد را کاملا ادا نماید آنرا موجز گویند چنانکه اگر کلام مبسوط و مفصل باشد و الفاظ بر معانی زیادت نماید و در آن فائدتی باشد آنرا اطباب گویند مانند خطاب خطیب که در وعظ هر قدر کلامش مشروح تر باشد تأثیرش در نفوس بیشتر است .

ایجاز

ایجاز بر دو قسم است : ایجاز قصر و ایجاز حذف .

ایجاز قصر عبارتست از آوردن کلام بطوریکه بر معانی زیادی مشتمل باشد و حذف هم در آن نباشد مانند آیه شریفه « ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الاباب » (۲) یعنی انسان هر گاه بداند که اگر کسی را بکشد او را می‌کشند بر قتل کسی اقدام نمیکند . و این قصاص که مورث عدم اقدام بر قتل میباشد برای مردم حیاست تمام . این مضامین از اینجمله کوتاه استفاده میشود بدون اینکه بمقصد ، خللی برساند ، و از این قبیل

(۱) دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۰۲ س ۱۴

(۲) سوره بقره آیه ۱۷۹

است عبارت خواجه احمد حسن میمندی بمردم لمغان در آنهنگام که بی خاک مرغه کردند وزاری کنان ونالان بغزین رفتند و بخواجه بزرگ شکایت کردند و او را برایشان رحمت آمد و خراج آنسال ایشان را بخشید و گفت باز کردید و بیش کوشید و کم خرج کنید تا سر سال بجای خویش باز آید . چون سال بسر شد باز آمدند و قصه خود بخواجه رفع کردند و خواجه لطفی بکرد و مال دیگر سال بخشید و در سال سوم نیز طمع کردند که مگر ببخشند و همه عالم را معلوم شد که لمغانیان بر باطل اند . و خواجه قلم بر گرفت و بر پشت نامه نوشت « الخراج خراج ادائمه دوائه » یعنی خراج ریش هزار چشمه است گزاردن او داری اوست . و معلوم است که در صورت عدم تأدیة خراج با کیف و جرائم و سایر قوانین قضائی رو برو میشدند ، و مانند دعمل خراج چشمههایی در کارشان پدید میآمد که عدیم العلاج و باصعب العلاج میبود (۱) و مانند کلام اسکافی در آنهنگام که تاش سپهسالار نوح بن منصور (۲) با ماکان کاکای نبرد کرد و ماکان کشته گشت و تاش از گرفتن و بستن و کشتن فارغ شد و روی با اسکافی کرد و گفت جمله وقایع را بیک نکته باز باید آورد

(۱) چهار مقاله نظامی با اختصار و تصرف ص ۲۹

(۲) در این حکایت مصنف را دو سهو تاریخی دست داده است : اولاً واقعه عصیان ماکان بن کاکای را در عهد نوح بن منصور فرض میکند و حال آنکه ماکان در عهد نصر بن احمد بن اسماعیل (سنه ۳۰۱ - ۳۳۱) پادشاه سوم سامانی وجد پدر این نوح بن منصور طغیان کرد و بر جرجان مسلط شد ، و در سنه ۳۲۹ یعنی سی و نه سال قبل از جلوس نوح بن منصور کشته شد ، ثانیاً سرداری لشگری را که با ماکان بن کاکای محاربه نمود و او را بکشت سپهسالار تاش مینویسد و حال آنکه باتفاق مورخین سردار آن جنگ امیر ابوعلی احمد بن محتاج چغانی بوده است و اوست که ماکان - کاکای را بکشت (نقل از تعلیقات چهار مقاله ص ۴۴)

چنانکه بر همه احوال دلیل بود و کیوتر بتواند کشید و مقصود بحاصل آید، و اسکافی دو انگشت کاغذ بر گرفت و بنوشت « اما ما کان فصار کأسمه والسلام » و از این (ما) ماء نفی خواست و از کان فعل ماضی تا پارسی چنان بود که ما کان چون نام خویش شد یعنی نیست شد. و چون این کیوتر با میر نوح بن منصور رسید ازین فتح چندان تعجب نکرد که از ایجاز این لفظ (۱) و چنانکه یحیی نیشابوری گفته است :

ظالم که کباب از دل درویش خورد

چون درنگری ز پهلوی خویش خورد

دنیا عسل است و هر که ز آن بیش خورد

خون افزایش دهد ، تب آورد ، نیش خورد

و مانند این شعر نظامی :

از الف آدم و میم مسیح

امی گویند بزبان فصیح

اول و آخر شده بر انبیا (۲)

همچو الف راست بعهد و وفا

و چنانکه صاحب کافی اسمعیل بن عباد رازی بقاضی شهر قم که

پانصد دینار رشوت گرفته بود نوشت « ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم »

و چنانکه خاقانی گفته است :

در میان آب و آتش کاین سلاح است آن کمند

شیر مردان چون سلحفات و سمندر ساختند (۳)

و چنانکه سعدی گفته است :

آتش و پنبه بود و سنگ و سبوی

عشق دیدم که در مقابل صبر

عارفان و سماع و هایا هوی (۴)

پادشاهان و کنج و خیل و حشم

(۱) رجوع کنید بچهار مقاله نظامی عروضی ص ۲۴ تا ۲۷ تصحیح آقای

دکتر معین (۲) مخزن الاسرار ص ۱۳ س ۱ و ۲ (۳) دیوان خاقانی

ص ۱۱۰ س ۶ (۴) نقل از ابداع البدایع شمس العلماء گرگانی ص ۹۰

ایجاز حذف عبارتست از حذف جزئی از اجزاء جمله از قبیل حذف مضاف و موصوف و صفت و جمله شرط و جواب شرط و گاهی جمله بتمامها حذف مضاف مانند « واسئل القرية » (۱) ای اهلها و چنانکه خاقانی گفته است :

در سینه ما خیال قدت طوبی است در آتش جهنم
یعنی سینه ما از سوز هجر مانند جهنم سوخته و کداخته و شرار انگیز است و خیال قامت تو همچون درخت طوبی است که در چنین جهنمی رویده باشد . شاهد در حذف مضاف است یعنی درخت که بایستی درخت طوبی گفته باشد .

حذف موصوف مانند قول عرجی :

انسا بن جلی و طلاع الثنایا متی اضع العمامة تعرفونی (۲)
یعنی « انا بن رجل جلی الامور و انکشفها » و مانند این شعر که حکیم فردوسی گفته است :

چو خط از نسیم هوا خشک گشت نویسنده آن نامه را در نوشت (۳)
که مقصود شخص نویسنده است .

حذف صفت : مانند آیه شریفه « وکان ورائهم ملك یاخذ کل سفینة » (۴) ای سفینة صحیحة او سالمة او غیر معیبة غصبا و چنانکه ابوالفرج گفته است :

تویی که باد نیابد بیارگاه تو راه

تویی که خاک ندارد بدستگاه تو زر (۵)

(۱) سورة يوسف آیه ۸۳

(۲) جامع الشواهد (۳) نقل از هنجار گفتار ص ۶ س ۷

(۴) سورة كهف آیه ۷۹

(۵) دیوان ابوالفرج رونی ص ۶۱ س ۷

یعنی باد تند و مخالف که بار گاه را غبار آلود و گرد اندود کند .
والاً وزیدن بادهای موافق برای تغییر و تبدیل هوا و تنفس از ضروریات
سته بشری است و شاهد حذف صفت است « یعنی تند و مخالف » از موصوف
که لفظ « بار » میباشد .

حذف جمله شرط مانند « وزرنی ازرك » یعنی « ان تزرني ازرك »
وا از این قبیل است این شعر خاقانی :

خاقانی از این در که در یوزه عبرت کن

تا از در تو زین پس در یوزه کند خاقان (۱)

یعنی اگر از این در گاه عبرت گرفتی پس از این خاقان از در گاه تو

عبرت میگیرد .

حذف جواب شرط ، بجهت اختصار است مانند قول خدا یتعالی « اذا
قیل لهم ائتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم » (۲) که جواب این جمله « یعنی
اعرضوا » محذوف است . گاهی حذف جواب شرط برای ایجاد خوف و
رعب است مانند آیه « اذوقفوا علی ربهم » (۳) که جواب آن « لرأیت
حالهم حالا فظیعا » میباشد که در صورت ذکر این اندازه تأثیر نداشت و
چنانکه رؤبه بن عجاج گفته است :

قالت بنات العم^۱ یا سلمی وان کان فقیراً معدماً قلت وان (۴)

ای قالت وان کان فقیراً معدماً اطلبه .

گاهی تمام جمله حذف میشود مانند آیه شریفه « فاضرب بعصاک
الحجر فانفجر » (۵) ای فاضرب فانفجر که جمله « فاضرب » در این مثال محذوف

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ۹ (۲) سوره یسن آیه ۴۵

(۳) سوره انعام آیه ۲۸

(۴) رجوع کنید بجامع الشواهد باب القاف مع الالف ص ۱۹۸ س ۱۶

(۵) سوره بقره آیه ۵۷

است و چنانکه خاقانی گفته است :

گر برای شوربایی بر در اینها شوی

اولت سبکبادهند از چهره وانکه شوربا (۱)

یعنی وانکه دهندت شوربا .

و گاهی چند جمله حذف میشود مانند « انا انبئکم بتأویله فارسلون

یوسف ایها الصدیق » ای فارسلوه فاتاه وقال له یا یوسف (۲) که در این

کلام چند جمله محذوف است یکی جمله « فارسلوه » و دیگری « فاتاه »

و دیگری « وقال له » و مانند این شعر نظامی :

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است

بگفت از جان شیرینم فروست

بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب

بگفت آری چو خواب آید کجا خواب (۳)

لفظ « آری » در مصراع آخر مقول قول است و باید جمله باشد و

معلوم است که در اصل « آری نبینم او را » بوده و اختصاراً حذف شده است

و چنانکه در آخر همین مصراع « کجا خواب » جمله فعلیه حذف شده و در

اصل « کجا خواب آید مرا » بوده است .

فوائد اطناب

اطناب باید مفید باشد و الاً ممل است . و فوائد آن در چند چیز است

اول : ایضاح بعد از بیان چنانکه دبیر یا شاعر سخنی گوید و بعد آنرا

توضیح دهد مانند این شعر خاقانی :

دلنواز من بیمار شماید همه بهر بیمار نوازی بمن آید همه (۴)

(۱) دیوان خاقانی ص ۲ س ۱۷ (۲) سوره یوسف آیه ۴۶

(۳) خسرو شیرین نظامی ص ۲۳۴ س ۲ و ۳ (۴) دیوان خاقانی ص ۳۷۱

که مصراع ثانی توضیح مصراع اول است و چنانکه مسعود سعد گفته است :

اگر چه بحر بنعمت ز ابر هست افزون

کمینه چیه-ز صدفهای پسر درر دارد

بسی بلندتر آمد ز بحر رتبت ابر

که بحر ندهد او بدهد آنچه بردارد (۱)

شاهد ، مصراع ثانی سطر اول است که مبین و موضح مصراع اول میباشد

دوم : از فوائد اطباء آنستکه مطلب در ذهن سامع کاملاً متمکن

گردد مانند آیه شریفه « رب اشرح لی صدری » (۲) که در جمله « اشرح » در

ابتداء طلب شرح صدر شده و بعد از آن کلمه « صدری » برای زیادت ایضاح

و کمال تمکن در ذهن سامع ذکر گردیده است . در اینصورت کلام بدو

وجه دیده میشود یکی وجه ابتدائی که از مفاد کلمه مقصود بدست میآید

و دیگر بواسطه زیادت ایضاح که از اطباء حاصل میشود . و از این قبیل

است اینشعر سعدی :

علی الخصوص که دیباچه همایونش

بنام سعد اتابیک سعد بن زنگی است (۳)

که لفظ (سعد بن زنگی) در آخر مصراع دوم بصورت عطف بیان

و ایضاح جمله سابق آمده است و چنانکه ابوالعلاء گنجه گفته است :

خاقانیا اگر چه سخن نیک دانیا یک نکته گویمت بشنو رایگانیا

هجو کسی مکن که بود مه ز تو بسن شاید که او پدر بود و تو ندانیا (۴)

شاهد ، مصراع ثانی سطر دوم است که بمنزله توضیح و بیان مصراع

(۱) دیوان مسعود سعد سلمان تصحیح مرحوم رشید یاسمی ص ۸۹ س ۲ و ۳

(۲) سوره طه آیه ۲۷

(۳) گلستان سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۱۰ س ۱۴

(۴) نقل از مجمع الفصحی ص ۱۹۹ س ۳۶

اول میباشد و امیر خسرو گفته است :

بخانه تو بود روز و بامداد بود که آفتاب نیارد شدن بلند آنجا
ممدوح را بافتاب مانند کرده که خانه او همیشه روز و بامداد است
و مصراع ثانی مبین مصراع اول میباشد .

سوم : از فوائد اطناب ایضاح بعد از بیان است چنانکه در باب
نعم و بس « نعم الرجل هو زید » و « بس الرجل هو زید » بوده است
بنا بر اینکه مخصوص بمدح خبر مبتدای محذوف باشد والا اگر « زید »
مبتدای مؤخر و « نعم الرجل » خبر مقدم باشد از شاهد ما خارج میشود
و يك جمله بیش نخواهد بود ، و چنانکه مجیر الدین بیله‌تانی گفته است :
چه برم از تو جان و دل چو میدانم که نتوانم

غم دل با تو چون گویم چو میدانم که میدانی (۱)
شاهد ، جمله (چو میدانم که نتوانم) است در مصراع اول که مبین
جمله (چه برم از تو جان و دل) میباشد و از همین قبیل است (چو میدانم که
میدانی) نسبت به (غم دل با تو چون گویم) در مصراع ثانی و همو
گفته است :

نیست روزی که بمن از تو جفائی نرسد

در فراقت بدلم رنج و عنائی نرسد

دل بدرد تو اگر خوش نکتم خوش نبود

چون یقین شد که مرا از تو روائی نرسد (۲)

که هر يك از مصراعهای دوم این اشعار شارح مصراعهای اول است .

چهارم : از فوائد اطناب توشیح است (۳) و آنچه انستکه لفظی را

(۱) سخن و سخنوران استاد فروزانفر جلد دوم ص ۲۷۶ س ۱۷

(۲) سخن و سخنوران جلد دوم ص ۲۷۶ س ۱۹

(۳) بعضی توشیح گفته اند یعنی پنبه زده که آنرا گرد آرند

بصورت تشبیه ذکر نمایند و آن را بدو لفظ مفرد تفسیر کنند مانند حدیث
 « یشیب بن آدم ویشب^۱ فیہ الخصلتان ، الحرص و طول الامل ، (۱) که
 مقصود ذکر خصلتان است که بصیغۀ تشبیه آمده و بدو لفظ مفرد معطوف یعنی
 حرص و طول امل تفسیر گردیده است . و قال امیر المؤمنین علیه السلام « انی
 اخاف علیکم اثنتین اتباع الهوی و طول الامل ، (۲) و از این قبیل است
 این اشعار رشید الدین و طواط :

این هفت ستاره که برین هفت سپهرند

هستند بحکم تو همه غارب و طالع

مرا مر ترا دایرۀ مه شده منقاد

مر نهی ترا نجم عطارد شده طابع

ناهید که لهو ترا کشته مسخر

خورشید که جود ترا کشته متابع

مر بیخ که هر لحظه خورد خون جهانی

با خنجر خون ریز تو شد خاضع و خاشع

بوده مدد بخت ترا اختر سادس

دیده شرف قدر ترا کوکب سابع

با رفعت تو پست بود گنبد ثامن

با همت تو خرد بود قبۀ ناسع

و چنانکه قائم مقام فراهانی گفته است : پسر نور بصرم من از تو

غافل نیستم ، تو چرا از خود غافل ، هر گاه در این ایام جوانی که بهار زندگانی

است دل صنوبری را بنور معرفت زنده کردی مردی و الا بجهالت مردی

« هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی » و توضیح و توشیح بخوبی

(۱) الجزء الثالث من الوافی ص ۱۵۲ س ۱۸

(۲) الجزء الثالث من الوافی ص ۱۵۴ س ۲۱

در این نامه دیده میشود .

اطناب توشیحی در زبان تازی در جایی است که لفظی را بصورت
تثنيه آورند و آنرا بوسیله حرف عطف تفسیر کنند . ولی در زبان پارسی
بدین طریق محصور نیست ، بلکه در جاییکه الفاظ زائد بر اصل ، مراد باشد
و بر توشیح و تزئین آراسته بود آنرا اطناب توشیحی توان گفت ، چنانکه
رودکی در این اشعار آورده است :

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود

نبود دندان لا ، بل چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و در و مرجان بود

ستاره سحری بود و قطره باران بود

همی ندانی ای آفتاب غالیه موی

که حال بنده از این پیش برچه سامان بود

شد آن زمانه که رویم بسان دیبا بود

شد آن زمانه که مویم برنگ قطران بود

نبید روشن و دید از خوب و روی لطیف

کجا گران بد زی من هماره ارزان بود

بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر

از آن سپس که بگردار سنگ و سندان بود

همیشه دستش زی زلفکان خوشبو بود

همیشه کوشش زی مردم سخندان بود

بدان زمانه ندیدی که زی چمن رفتی

سرود کویان گویی هزار دستان بود

عیال نه ، زن و فرزند ، نه مؤنت نه

ازین همه تنم آسوده بود و آسان بود

همی خرید می و بی شمار داده درم
بشهر هرچه همی ترک نار پستان بود
شد آزمانه که شعر ورا جهان بنوشت
شد آزمانه که او شاعر خراسان بود (۱)

و مانند داستان افراسیاب ترک :

افراسیاب عمر دراز و ملک بسیار داشت ، اما مملکت ایران بعد از
منوچهر دوازده سال داشت بتغلب ، و چندانک توانست در عراق و بابل و
قهبستان خرابی میکرد ، از درختان بریدن و کاریزها انباشتن و چشمه های
آب را کور گردانیدن و درها و دیوارها و شهرها کندن چنانکه قحطی عظیم
پدید آمد و مردم در رنج تمام بودند تا زوبن طهماسب پدید آمد از نژاد
منوچهر ، و افراسیاب را بتاخت ویر اثر او میرفت تا از آب بیچون گذشت ،
(فارسنامه ابن بلخی باهتمام آقای سید جلال الدین طهرانی ص ۳۱)

و چنانکه نویسنده حدود العالم در تعریف ناحیت چکل گفته است :
ناحیتی است و اصل او از خلج است و لکن ناحیتی است بسیار مردم و
مشرق او و جنوب او حدود خلج است و مغرب وی حدود تخس است و
شمال وی ناحیت خرخیز است و هر چیزیکه از ناحیت خلج افتد و از
ناحیت خر خیز افتد از چکل نیز خیزد و ایشان را خواسته بسیار است
و خداوندان خیمه و خر گاهند و ایشان را شهرها و دههای اندک است و نعمت
و خواسته ایشان گاوست و کوسبند و اسب و بعضی از ایشان آفتاب و ستارگان
پرستند و مردمانی نیک طبع اند و آمیزنده و مهربان و پادشاهم از ایشانست .
(حدود العالم من المشرق الی المغرب باهتمام آقای سید جلال الدین
طهرانی . ص ۵۲)

پنجم از فوائد اطناب ذکر خاص است بعد از عام مانند آیه شریفه

(۱) سخن و سخنوران استاد فروزانفر جلد اول ص ۷

« حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى » (۱) وآیه « وفهما فأكبه
ونخل ورمآن » (۲) که در آیه اول صلوة وسطی یعنی نماز ظهر و در
آیه دوم نخل و رمآن بجهت اختصاص مزینتی که در آنها میباشد فکسر
گردیده است و چنانکه رود کی گفته است :

نکارینا شنیدستم که گاه محنت و شادی

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمر اندر

یکی از کینه شد پر خون دوم از مکر شد پاره

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی

نسیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر (۳)

لفظ (سه پیراهن) جامع تمام پیراهن‌ها و بطور عموم است و ذکر

افراد پیراهن بر وجه خصوص میباشد .

ششم : از فوائد اطناب تکرار جمله است . و آن بجهت تأکید

مضمون کلام میباشد مانند اذار در قول خدایتعالی « کلاً سوف تعلمون

ثم کلاً سوف تعلمون » (۴) که این اطناب بجهت مبالغه در اذار است و

چنانکه سعدی گفته است :

بسنده حلقه بگوش از نسوازی برود

لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش (۵)

که تکرار این دو جمله مفید تأکید است .

(۱) سورة بقره آیه ۲۴۰

(۲) سورة الرحمن آیه ۶۸

(۳) مدارج البلاغه ص ۱۰۱ و هنجار گفتار ص ۲۲۲

(۴) سورة تکوین آیه ۳ و ۴

(۵) گلستان سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۲۴ س ۱۱

هفتم : از فوائد اطناب ایغال است و آن چنانستکه ختم شعر مشتمل باشد بر نکته‌ای که اگر ذکر نشود خللی در آن بوجود نیاید و ضرری باصل معنی نرسد مانند قول خنساء :

وان صخر التاتم الهداة به كأنه علم فی رأسه نار (۱)
جمله « فی رأسه نار » اگر ذکر نمی شد باصل مقصود نقصی وارد نمی‌آمد ولی ذکر آن مفید! این نکته است که ممدوح بعلاوه اینکه در جلالت قدر و علو رتبت مانند کوه است ، مشعل هدایت نیز میباشد . و چنانکه بوالفرج رونی گفته است :

بجای جد تو دهر آلتی است هزل نمای

بشان ملك تو عدل آیتی است حق گستر (۲)

که لفظ « حق گستر » ایغال است و اگر نمی‌آورد مخل معنی نمی بود . زیرا عدل را یکی از شئون ملك ممدوح قرار داده . ولی اضافه لفظ حق گستر برای افاده تمامیت و استحکام عدل میباشد .

هشتم : از فوائد اطناب تحقیق و توضیح است باین معنی که تشبیهی را که استعمال کرده است کاملاً توضیح دهد مانند قول امرء القیس در وصف کثرت صید :

كان عیون الوحش حول خبائنا وارجلنا الجزع الذی لم ینقّب (۳)

مقصود جمله « لم ینقّب » است . و تشبیه چشمهای حیوانات وحش بجزع یمانی در صورتی است که جزع سوراخ نباشد . بعضی گفته اند ایغال اختصاص بشعر ندارد . بلکه در قرآن هم بجهت بیان نکته ای آمده است مانند آیه شریفه « یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسئلكم اجرا

(۱) جامع الشواهد

(۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۶۱ س ۹

(۳) جامع الشواهد

وهم مهتدون « (۱) که مقصود از تکرار آیه ثانی آنست که پیغمبران برای
جاه و مال تبلیغ نمیکنند و عماری گفته است :

ره میبریم و دیده برهبر نمیرسد کان میکنم و تیشه بگوهر نمیرسد (۲)
که مصراع دوم توضیح مصراع اول است و فخر الدین گران
گفته است :

نباشد مار را بچه بجز مار نیارد شاخ بد جز تخم بدبار (۳)
نهم : از فوائد اطناب تذیل است ، و تذیل آنستکه جمله ای
را تکرار نمایند که با جمله اول هم معنی باشد خواه بهمان الفاظ باشد
و خواه بالفاظ دیگر مانند آیه شریفه « جز یناهم بما کفروا و هل نجازی
الاکهورا (۴) که تکرار جمله ثانی در این آیه تذیل و مفید تأکید
است و مانند آیه « جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا » (۵)
و فرق بین ایندو مثال آنستکه تذیل در آیه اولی جاری مجرای مثل نیست
زیرا جمله تذیلیه جمله انشائیّه است و در آیه ثانیه جاری مجرای مثل
است زیرا جمله دوم اخباری است و از این قبیل است قول نابغه ذبیانی :
و لست بمستبق اخلا تلمّه علی شعث ای الرّجال المهذب (۶)
که مفهوم جمله « ای الرّجال المهذب » مؤکّد مفهوم جمله اول
است نه الفاظ آن .

دهم . از فوائد اطناب تکمیل است ، و تکمیل آنستکه در آغاز
امر جمله ای ذکر نمایند که موهم خلاف مقصود باشد و پس از آن جمله

(۱) سوره یسن آیه ۱۹

(۲) سخن و سخنوران ص ۱۷۶ س ۱۲

(۳) سخن و سخنوران جلد دوم ص ۲۹ س ۶

(۴) سوره سبا آیه ۱۶ (۵) سوره بنی اسرائیل آیه ۸۴

(۶) جامع الشواهد باب الواو مع اللام

دیگری آورند و بدان دفع توهم کنند و بهمین مناسبت آنرا احتراش گفته‌اند
مانند قول طرفه بن العبد البکری :

فسقي ديارك غير مفسدها صوب الربيع وريمة تهمی (۱)

جمله « غیر مفسدها » حال است از فاعل سقی و برای دفع توهم

سابق ذکر گردیده است و از این قبیل است اینشعر نظامی :

میباش طبیب عیسوی هش اما نه طبیب آدمی کش

میباش فقیه طاعت اندوز اما نه فقیه حیلت آموز (۲)

مصراع اول از هر يك از این اشعار موهم خلاف مقصود و مصراع

ثانی دفع توهم کرده است .

یازدهم : از فوائد اطناب تمیم است و آن چنانستکه در جمله‌ای

کلمه‌ای بر وجه زیادت اضافه نمایند تا مضمون کلام اول را بدان تأکید

نمایند مانند آیه « ويطعمون الطعام علی جبهه » (۳) بنا بر اینکه ضمیر

را بلفظ طعام ارجاع نماییم تا جمله يطعمون الطعام را تأکید نماید .

زیرا در صورت ارجاع ضمیر بلفظ (اله) جزء کلام و از مقصود خارج است .

دوازدهم : از فوائد اطناب آنستکه میان دو جمله که بیکدیگر

ارتباط دارند جمله‌ای بر وجه تنزیه آرند چنانکه در آیه شریفه « و يجعلون

لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون » (۴) که لفظ « سبحانه » میان « لله

البنات ولهم ما یشتهون » زائد و مفید تنزیه است . و ممکن است زیادت جمله

مفید دعا باشد . مانند قول عوف بن محلم شیبانی :

(۱) جامع الشواهد

(۲) لیلی مجنون نظامی ص ۴۷ س ۴ و ۵

(۳) سوره دهر آیه ۸

(۴) سوره نحل آیه ۶۰

ان الثمانين و بلّغتها قد احوجت سمعی الی ترجمان (۱)
لفظ « بلّغتها » میان اسم « ان » و خبر آن برای افادۀ دعا زیاد افتاده
است . و از این قبیل است اینشعر و طواط :

در محنت این زمانۀ بی فریاد دور از تو چنانم که بداندیش تو باد (۲)
زیادت لفظ « دور از تو » برای افادۀ دعاست چنانکه « بر نده باد »
در اینشعر :

خیالات تیغت که بر نده باد منازل در ارواح اعدا گرفته (۳)
جمله « بر نده باد » دعاست و حشوی ملیح .

پایان رسید کتاب « نقد معانی » بعون الله تعالی و مننه ، بدست این
ضعیف غلامحسین آهنی در دیماه ۱۳۳۸ مطابق شوال ۱۳۷۸ هجری ،
در شهر اصفهان .



(۱) جامع الشواهد باب الالف مع النون و حدائق السحر رشید و طواط در
حشو ملیح ص ۵۴ س ۱ تصحیح مرحوم اقبال
(۲) حدائق السحر ص ۵۴ س ۸ و ۱۰

غلطنامه

از خوانندگان محترم استدعا میشود که اگر جز این غلطنامه
بغلطهای دیگر در متن و حواشی، برخورد کردند اصلاح فرمایند .

ص ۴ س ۱۹ حکمة المتعالیه ص ۶ س ۱۷ اله مخع . ص ۱۵ س
۱۵ نعمتی ص ۱۶ س ۱۰ رافعی . ص ۲۱ س ۹ العین . ص ۲۲ س ۱ سخن
ص ۲۳ س ۸ معتقدی شو ص ۲۳ س ۶ تستحی ص ۲۴ س ۹ تفر ص
۲۴ س ۱۷ کفتن . ص ۳۰ س ۲۲ الجمان ص ۳۰ س ۱۴ تألیف ص ۳۷
س ۱۸ شقیق ص ۴۷ س ۲۲ فروینی . ص ۴۹ س ۱۲ قرینه . ص ۵۳ س ۲۳
لغت فرس اسدی ص ۷۱ س ۲۱ وطواط ص ۷۹ س ۶ وهمو ص ۷۴ س
۲۰ لفظ . ص ۵۶ س ۱۸ که حذف مسند الیه در این شعر . ص ۸۴ س ۱۲
غایبی . ص ۸۵ س ۲۱ باختیار ص ۹۴ س ۱۳ ابن انباری ص ۱۰۵ س ۴
یازر ص ۱۰۹ س ۹ التذاز . ص ۱۵۲ س ۲ عدم الوصل ص ۱۶۱ س ۴
سلمی ص ۱۶۳ س ۲۰ ، آفتاب .

فهرست مطالب

۱۳	تذنیب	۲	سبب تألیف کتاب
۱۴	تذکر	۳	مآخذ شواهد تازی
۱۴	تذیل	۳	مآخذ شواهد پارسی
۱۴	خطاهای معنوی	۴	مآخذ لغات و تفسیر و توضیح اشعار
۲۱	خطاهای لفظی	۶	فصاحت
۲۳	تخفیف کلمات مشدّد	۶	فصاحت کلمه
۲۴	تشدید کلمات مخفّف	۶	تنافر
۲۴	ترکیبات ناپسند	۷	غرائب
۲۵	عیوب سخن	۷	مخالفت قیاس صرفی
۲۵	تصحیف	۷	فصاحت کلام
۲۵	تخفیف	۸	ضعف تألیف
۲۵	تثقیل (تشدید)	۸	تنافر کلمات
۲۶	غلط در اعراب	۹	تعقید لفظی
۲۸	تشابه صور حروف	۹	تعقید معنوی
۲۸	سوء تأویل	۱۱	تکرار
۲۹	خطاء در ترجمه	۱۱	تتابع اضافات
۳۰	فنّ اوّل در علم معانی	۱۱	تذکره (در اینکه قید تتابع بيمورد است)
۳۰	وجه انحصار در هشت باب	۱۱	فصاحت متکلم
۳۱	تنبيه (در صدق و کذب)	۱۱	بلاغت کلام
آورده	تذکر لازم (در مثالهایی که آورده شد)	۱۲	راتب بلاغت
۳۱	(شد)	۱۳	مبلاغت متکلم
		۱۳	

فهرست مطالب

<p>۹۱ تعریف مسند الیه باضافه</p> <p>۹۵ آوردن مسند الیه بصورت نکره</p> <p>۹۷ توصیف مسند الیه</p> <p>۹۸ توکید مسند الیه</p> <p>۱۰۰ آوردن عطف بیان برای مسند الیه</p> <p>۱۰۱ آوردن بدل برای مسند الیه</p> <p>۱۰۳ آوردن معطوف برای مسند الیه</p> <p>۱۰۶ تعقیب مسند الیه بضمیر فصل</p> <p>۱۰۷ تقدیم مسند الیه بر مسند</p> <p>۱۱۰ تأخیر مسند الیه</p> <p>۱۱۳ باب التفات</p> <p>۱۱۴ التفات</p> <p>۱۱۴ تکلم بخطاب</p> <p>۱۱۴ تکلم بغیبت</p> <p>۱۱۵ خطاب بتکلم</p> <p>۱۱۵ خطاب بغیبت</p> <p>۱۱۵ غیبت بتکلم</p> <p>۱۱۶ غیبت بخطاب</p> <p>۱۱۶ قلب</p> <p>۱۱۶ قلب لفظی</p> <p>۱۱۷ قلب معنوی</p>	<p>۳۱ باب اول در اسناد خبری</p> <p>۳۳ تذکر (بیان حکم و لازم حکم)</p> <p>۳۵ تشبیه</p> <p>اسناد خبری دو قسم است :: حقیقت</p> <p>۳۸ عقلی و مجاز عقلی</p> <p>۳۹ مجاز عقلی</p> <p>۳۹ بیان تأویل</p> <p>۴۱ قول صاحب دلائل الاعجاز</p> <p>شیخ عبدالقاهر جرجانی</p> <p>۴۲ قول کاذب و مخالف با واقع</p> <p>۴۳ طرفین کلام در مجاز عقلی</p> <p>۴۷ قرینه لفظی</p> <p>۴۸ قرینه معنوی</p> <p>باب دوم در احوال مسند الیه</p> <p>۵۶ حذف</p> <p>۶۰ موارد ذکر مسند الیه</p> <p>۶۸ تعریف مسند الیه</p> <p>۶۹ تعریف مسند الیه باضمار</p> <p>۷۱ تعریف مسند الیه بعلمیت</p> <p>۷۴ تعریف مسند الیه بصورت موصول</p> <p>۸۱ تعریف مسند الیه بصورت اسم اشاره</p> <p>۸۶ تعریف مسند الیه بالف و لام</p>
---	--

فهرست مطالب

<p>۱۴۰ قصر تعیین</p> <p>۱۴۱ طرق قصر</p> <p>۱۴۳ تنبیه (در تقدیم ما هو حقّه التأخیر)</p> <p>۱۴۴ باب ششم انشاء</p> <p>۱۵۱ باب هفتم در فصل و وصل</p> <p>۱۵۲ فرق بین کلام و جمله</p> <p>تنبیه (واو عطف برای تشریح بین دو جمله یا دو مفرد است) ۱۵۸</p> <p>تفصیل اقسام (در اتصال و انقطاع بین دو جمله و جز آن) ۱۵۸</p> <p>باب هشتم ایجاز و اطناب و مساوات ۱۶۴</p> <p>ایجاز ۱۶۶</p> <p>فوائد اطناب ۱۷۱</p>	<p>۱۱۹ باب سوم احوال مسند</p> <p>۱۲۱ ذکر مسند</p> <p>۱۲۴ تعقید مسند بشرط</p> <p>۱۲۵ تنکیر مسند</p> <p>۱۲۷ تعرف مسند</p> <p>۱۲۸ تأخیر مسند</p> <p>۱۲۹ تقدیم مسند</p> <p>۱۴۰ باب چهارم متعلقات فعل</p> <p>۱۴۵ باب پنجم در قصر</p> <p>۱۳۵ قصر حقیقی</p> <p>۱۳۶ قصر غیر حقیقی</p> <p>۱۳۶ قصر موصوف بر صفت</p> <p>۱۳۷ قصر صفت بر موصوف</p> <p>۱۳۸ قصر قلب</p> <p>۱۳۹ قصر افراد</p>
--	---

فہرست اعلام و اسماء رجال و طوائف

۲۴	ابوشکور	آزر (پور آزر) در متن غلط طبع	
۸۱	ابوالصقر	۷۲	گردیدہ
۱۲۴	ابوطاھر طیب بن محمد خسروانی	۱۳۴	آل فرعون
۱۴۲	ابوالعلاء عطاء بن یعقوب الکاتب	۱۴۲	آل احمد
۳۹	معروف بنا کویک	۲۹	ابراھیم بن اسحق حربی
۱۴۴ ، ۳۲	ابوالعتاہیہ	۱۲۲	ابراھیم خلیل
۹۲ ح	ابوعلی قالی	۶	ابن اثیر
۱۲۳	ابوعبداللہ محمد بن صالحی ولوالجی	۹۲ ح ۱۰۷ ح	ابن ابی الحدید
۱۲۸	ابوالعباس فضل بن ربنجنی	۹۴	ابن انباری
۱۷۲	ابوالعلاء کنجہ	۱۱	ابن بابک
۴۷ ، ۴۵ ، ۲۱ ، ۱۵	ابوالفرج رونی	۱۷۶	ابن بلخی
۱۶۶ ، ۱۵۰ ، ۱۴۸ ، ۱۳۹ ، ۱۳۸ ، ۴۸	ابوالفضل بدیع الزمان ہمدانی	۱۱۱	ابن راوندی
۳۶ ح	ابوالفضل رشید الدین میبدی	۸۱	ابن رومی
۶۹ ح	ابوالفوارس خسرو طغانشہ	۹	ابن مالک
۱۵۵	ابوالقاسم باخرزی	۷۰	ابن ہرمہ
۶۹	ابوالمعالی نصر اللہ بن محمد بن عبدالحمید	۱۶	ابوالحسن ازرقی ہروی
۵۰	منشی	۱۲۳	ابوالحسن شہید بلخی
۴۷ ، ۴۲ ، ۷	ابوالنجم عجلی	۹۴ ح ۹۳ ح ۶۳ ح ۱۰ ح	ابوریحان بیرونی
۸۵	ابونصر فارابی	۱۳۴ ، ۳۲	ابوحنیفہ اسکافی
۹۶	ابی السمط	۲۶	ابوسعید
۱۰۸	ابی العلاء معری	۱۶۶	ابوسعید بابو
		۷۴	ابوسعید

فہرست اعلام و اسماء رجال و طوائف

۱۰۱	اسکندر	۷۲	ابی لہب
۱۵۱، ۱۲۰	اعشى	۷۲	اتسز
۱۷۶	افراسیاب	۱۰۷، ۸۳	اثیر اخیسکتی
۶۳	افریدون	۷۲، ۶۵	احمد مرسل
ح ۱۸۱ ح ۱۰۲ ح ۱۰۱	اقبال	ح ۹۸	احمد بہمنیار
امام زین العابدین علی بن الحسین		۱۵۸	اخطل
۱۱۳	علیہما السلام	۳۴، ۷	ادیب صابر
امام ابو عبد اللہ عبد الرحمن بن محمد		۶۶	ادیب عبد اللہ کاتب
۸۴	العطاری	ح ۶۶ ح ۸۳	ادیب نیشابوری
۱۱۸	امام بوصارق تبانی	۷۳	اردوان
۱۷۸، ۶	امرء القیس	۱۳۹، ۹۹، ۱۷، ۱۴	ازرقی ہروی
۱۰۱	امیر معزی	۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۵	
امیر ضیاء الملک ابی یعقوب یوسف بن		ح ۷۵ ح ۱۷	استاد جلال الدین ہمای
۱۰۲	باجر	ح ۳۶، ۳۴	استاد فروزانفر
ح ۱۵۶	امیر کبیر	ح ۳۸ ح ۷۲ ح ۷۳ ح ۷۷ ح ۸۲ ح ۹۲	
۱۶۷	امیر ابو علی احمد بن محتاج چغانی	ح ۱۰۴ ح ۱۰۹ ح ۱۷۳ ح ۱۷۶	
۱۶۸	امیر نوح	ح ۱۷	استاد نفیسی
۱۷۳	امیر خسرو	۱۳۳	استغنائی نیشابوری
۱۷۴	امیر المؤمنین (علی علیہ السلام)	ح ۳۶ ح ۳۵ ح ۳۲ ح ۸	اسدی طوسی
انوری ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۴۹، ۹۴،		ح ۳۸ ح ۵۳ ح ۷۴ ح ۷۵ ح ۷۶ ح ۸۸	
ح ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۵		ح ۹۲ ح ۱۰۲	
۳۸	اوحّد الدین محمد بن محمد انوری	۱۶۸، ۱۶۷	اسکافی

فهرست اعلام و اسما و رجال و طوائف

<p>بیوراسب جادو (معروف بضحاک) ۶۳</p> <p>بیهقی ۷۰ ح ۹۳ ح ۱۱۸</p> <p>تاش ۱۶۷</p> <p>ترکشی ایلاقی ۸۳</p> <p>تفتازانی ۶ ح ۱۳ ح ۳۰ ح ۴۱ ح ۱۹۹ ح</p> <p>تقوی ۸۴ ح ۹۶ ح ۱۱۷ ح ۱۲۱ ،</p> <p>۱۲۷ ح ۸۳ ح</p> <p>ثمود ۱۲۷ ، ۱۳۳ ، ۱۴۲</p> <p>جاحظ ۳۱</p> <p>جامی ۵۹</p> <p>جبرئیل ۷۲</p> <p>جریر ۱۱۶</p> <p>جعفر بن علیہ حارثی ۹۱</p> <p>جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی</p> <p>۱۹ ، ۵۸ ، ۶۵ ، ۸۲ ، ۸۳ ح</p> <p>جوهری هروی ۹۷</p> <p>جوینی ۲۴ ح</p> <p>چلبی ۱۱۹ ح ۴۱</p> <p>حافظ ۱۱ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۶۷ ، ۸۲ ،</p> <p>۱۱۸ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷</p> <p>حبیب یغمایی ۳۵ ح ۱۰۲ ح</p> <p>حبیب نجار ۹۵ ، ۱۱۴</p>	<p>۱۶۵</p> <p>۹۷</p> <p>۷۲</p> <p>۲۶</p> <p>۱۳۱ ، ۹۵</p> <p>۸۳</p> <p>۲۷</p> <p>۷۰</p> <p>۱۳۵ ، ۶۸</p> <p>۷۵</p> <p>۱۵۰</p> <p>۱۵۷ ، ۷۴</p> <p>۹۵ ح ۶۱ ح ۱۶</p> <p>۸</p> <p>۱۵۴ ، ۱۵۲ ، ۱۴۰</p> <p>۵۲ ، ۵۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ، ۱۷۸</p> <p>۶۱</p> <p>۱۴۸ ح ۹۵ ح ۱۰۳ ح ۱۱۸ ح ۱۴۸ ح</p> <p>۱۵۰ ح</p> <p>۷۱</p> <p>۱۶۵</p> <p>۱۵۹ ، ۱۵۸</p>	<p>اوستا</p> <p>اوس بن حجر</p> <p>بایزید</p> <p>بجیر</p> <p>بحتری</p> <p>بدیع بلخی</p> <p>بنی عذره</p> <p>بوحنیفه اسکافی</p> <p>بوذر</p> <p>بوریحان بیرونی</p> <p>بوسعید</p> <p>بوشکور</p> <p>بوعلی سینا</p> <p>بوعلی الیاس</p> <p>بوالفرج رونی</p> <p>۱۶۷ ، ۱۶۲ ، ۵۱ ، ۵۲</p> <p>بونصر شازی</p> <p>بهار ۸۴ ح ۹۵ ح ۱۰۳ ح ۱۱۸ ح ۱۴۸ ح</p> <p>۱۵۰ ح</p> <p>بهرامشه</p> <p>بهرام گور</p> <p>بیژن</p>
---	---	---

فہرست اعلام و اسماء رجال و طوائف

۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۱۶، ۱۱۵	۱۰۸، ۱۱۹	حجاج
۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۳۹	۳۷	حجل بن فضلہ
۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۰	ح ۳۲	حریری
۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷	۱۴۱	حسان
۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲	۲۷، ۲۶	حسن بصری
۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹	۹۳	حسن
۱۷۰، ۱۵۷، ۱۴۸	۵۷	حسین <small>علیہ السلام</small>
۹۲	ح ۱۴۸، ۱۳۳	حضرت امیر <small>علیہ السلام</small>
۲۳	ح ۱۵۶	حضرت عیسیٰ <small>علیہ السلام</small>
۱۶۷		حکیم ابوالمحامد محمود بن عمر۔
۱۰۱	ح ۹۷	الجوهري الصايغ الهروي
۱۴	۴۲	حکیم عمر خیام
ح ۴۳، ۱۹	ح ۱۵	حکیم مؤمن
۱۰۸ ح ۱۵۱	ح ۴۳	حمد اللہ مستوفی
۱۲۹	۶۵	حمید الدین تاج الشعراء دہستانی
۱۳۰	۱۲۲	حنظلہ بادغیسی
ح ۱۷۱، ۷۲	۲۸	حنفیہ
۱۴۵	۷۸	حیدر
ح ۱۳، ۴۱	۱۳۱	حییٰ قتیبہ
۳۹	ح ۱۷	خاتون آبادی
ح ۱۰۸	۵۸، ۴۱، ۲۲، ۱۰، ۷، ۶	خاقانی
۱۶۵	۱۱۴، ۹۴، ۹۲، ۸۳، ۸۱، ۶۳	خیام

فهرست اعلام و اسما و رجال و طوائف

<p>۴۸، ۳۵، ۲۲، ۱۵، ۷ رود کي</p> <p>۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۱، ۸۲</p> <p>۱۷۷، ۱۷۵، ۱۴۱، ۱۱۸</p> <p>۱۷۰ رؤبة بن عجاج</p> <p>۱۱۸ رهام</p> <p>۱۴۸ زواره</p> <p>۱۷۶ زو بن طهماسب</p> <p>۱۲۰ زيد بن نهمشل</p> <p>ح ۸۵ ح ۵۵ سبزوارى</p> <p>۲۶ سجاح ازدي</p> <p>۶۷ سحبان</p> <p>ح ۴۳ سراج قمرى</p> <p>۱۷۲ سعد</p> <p>۱۷۲ سعد بن زنگي</p> <p>۱۴ سعد تفتازانى</p> <p>۱۳۲ سعد سلمان لاهورى</p> <p>سعدى ۸، ۱۱، ۱۸، ۲۵، ۳۵،</p> <p>۵۰، ۴۶، ۴۴، ۴۰، ۳۹، ۳۷</p> <p>۷۵، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۳، ۶۰</p> <p>۹۶، ۹۳، ۸۷، ۸۱، ۷۷، ۷۶</p> <p>۱۱۴، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۹۹</p> <p>۱۴۵، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۲۷، ۱۱۶</p>	<p>۷۳</p> <p>ح ۱۰۳ ح ۹۵ ح ۵۶</p> <p>۳۴</p> <p>۱۴۵، ۷۴</p> <p>ح ۱۳۱ ح ۹۳ ح ۳۳</p> <p>ح ۱۶۰</p> <p>ح ۹۳ ح ۱۱</p> <p>ح ۹۵ ح ۶۸ ح ۴۹ ح ۷</p> <p>ح ۱۰۲ ح ۱۲۹ ح ۱۵۶ ح ۱۶۸</p> <p>ح ۱۵۷ ح ۹۴، ۲۸ ح ۸</p> <p>۳۴</p> <p>۲۳</p> <p>۱۰۰</p> <p>ح ۱۷۲ ح ۸۸ ح ۳۴</p> <p>۷۰، ۶۷، ۶۱، ۱۶</p> <p>۱۷۴</p> <p>۹۷</p> <p>ح ۵۳ ح ۲۲ ح ۷</p> <p>۱۵۷، ۱۴۸، ۱۱۸، ۶۶</p> <p>۱۵۹</p> <p>۶۱</p>	<p>دارا</p> <p>دبير سياقي</p> <p>دعد</p> <p>دقيقى</p> <p>د کتر ذبيح الله صفا</p> <p>ح ۱۶۰</p> <p>د کتر قاسم غنى</p> <p>د کتر محمد معين</p> <p>ح ۱۰۲ ح ۱۲۹ ح ۱۵۶ ح ۱۶۸</p> <p>دهخدا ح ۷ ح ۸ ح ۲۸ ح ۹۴ ح ۱۵۷</p> <p>رافعى ۱۶ (در متن بغلط ارفعى طبع شده)</p> <p>رباب</p> <p>ربنجنى</p> <p>رسول اکرم ﷺ</p> <p>رشيد ياسمى</p> <p>رشيد وطواط</p> <p>۷۱، ۹۴، ۱۷۴</p> <p>رشيدى سمرقندى</p> <p>رشيدى</p> <p>رستم</p> <p>۱۵۹</p> <p>رضى الدين نيشابورى</p>
---	---	---

فہرست اعلام و اسماء رجال و طوائف

۱۷۶	سید جلال الدین طہرائی	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۵۳، ۱۴۸، ۱۴۷
	سید الاجل اشرف الدین الحسن بن	۱۷۷، ۱۷۲
	ناصر العلوی ۸۶	سعید نفیسی
ح ۱۲	سید عبد الرحمن اختری	ح ۱۴ ح ۹۹
	ح ۱۴، ۳۰	سکاکاکی ۵۰، ۱۲۸ ح ۱۲۹
۲۸	شافعی	ح ۱۴۱ ح ۱۴۲ ح ۱۴۳ ح ۱۵۸ ح ۱۶۱
ح ۹۸	شاہ عباس بزرگ	ح ۱۶۴
۱۰۱	ساح نعمان	سکندر ۱۵۶
۱۰۱	شاہ سنجر	۲۶ سلیمان عبدالملک
۱۰۱	شاہ ابو الفتح	۱۵۶، ۱۲۹، ۲۷ سلیمان
۱۴۲	شاہ محمود	۱۵۷ سلمان
۶۲، ۵۶	شرف شفرہ	۱۷۰ سلمی
۵۸	شرف الافضل محمد بن عمر الفرقدی	۳۹ سلطان ابراہیم
۸۱	شعیب	۱۰۱ سلطان سنجر
۳۷	شقیق	ح ۳۵ سمعانی
۱۶	شمس قیس	سنائی ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۳۶،
	شمس الدولہ ابوالفوارس طغانشاہ بن	۷۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۹،
	آلب ارسلان محمد ساجوق ۱۶	۱۵۱
	شمس الدین محمد بن عبدالکریم طبسی	سنجر ۱۰۱
	۶۳، ۶۰	سوزنی سمرقندی ۳۴، ۱۲۷، ۱۲۸،
۸۴	شمس الشعراء سروش	۶۶ سہراب
ح ۱۶۸	شمس العلماء کرکانی	ح ۱۲۹ سہیلی خونساری
		۲۸ سیوطی

فہرست اعلام و اسماء رجال و طوائف

عبدالله بن زمیة خثعمی	۸۲	شہر یاری
عبدۃ بن طیبیب	ح ۸۵	شہرستانی
عرجی	۱۵۴	شہید بلخی
عروضی (نظامی سمرقندی)	ح ۳۰ ، ۱۴	شیخ احمد دمنہوری
عروہ بن حزام	۴۱	شیخ عبدالقادر جرجانی
عزۃ	ح ۴۹	شیخ الرئیس ابوعلی سینا
عسجدی مروزی	ح ۹۲	شیخ بہائی
علامۃ فروزینی	۱۴۹	شیخ فرید الدین عطار
ح ۱۱ ح ۲۴ ح ۴۷	۱۷۱ ، ۷۲	شیرین
ح ۴۸ ح ۶۷ ح ۱۴۵	۱۲۰ ، ۳۴	صابی بن الحارث البرجمی
ح ۱۹ علامۃ حلی	۱۶۸	صاحب کافی اسمعیل بن عباد رازی
ح ۷۱ علاء الدین غوری	۴۵ ، ۴۳	صدر المتالیہن شیرازی
ح ۱۱۵ علقمۃ بن عبدہ	۴۳ ، ۴۲	سلطان عبدی
ح ۱۳۳ علی <small>علیہ السلام</small>	ح ۱۰۰	طاہری شہاب
ح ۷۵ علی قرط	۱۸۰ ، ۸۲	طرفۃ بن عبد بکری
ح ۱۰۹ ، ۱۰۷ ، ۷۶ ، ۳۸ عمادی	۱۲۳	طریف بن تمیم
ح ۱۳۵ ، ۶۸ عمار	۲۳ ، ۶۵	ظہیر فاریابی
ح ۹۲ ، ۲۷ عمر بن عبدالعزیز	۱۴۲ ، ۱۲۷	عادل
ح ۱۳۴ ، ۶۱ ، ۳۳ عمیق بخاری	۹	عباس بن احنف
ح ۷۲ ، ۶۸ ، ۳۶ ، ۲۴ ، ۱۵ عنصری	ح ۹۴	عباس اقبال
ح ۱۳۵ ، ۱۲۲ ، ۹۲	۳۶	عبدالواسع جبلی
ح ۳۹ عوفی	۴۳	عبدالرزاق لاهیجی
ح ۱۸۰ عوف بن محلم شیبانی		

فهرست اعلام و اسما و رجال و طوائف

<p>فرب کرکانی ح ۳۶ ح ۳۹ ح ۴۴</p> <p>ح ۵۰ ح ۷۳ ح ۱۲۶ ح ۱۳۰ ح ۱۴۶</p> <p>قروینی ح ۲۳ ح ۳۵ ح ۷۱ ح ۱۱۸</p> <p>ح ۱۴۶ ح ۱۴۷</p> <p>قرل ارسلان ۷۳</p> <p>قطامی (عمیر بن شمیم تغلبی) ح ۱۱۷</p> <p>قطران تبریزی ۳۵</p> <p>قمری ۴۴</p> <p>قنبر ۷۸</p> <p>قوامی کنجوی ۶۷</p> <p>قیس ۱۴۳</p> <p>کافی الدین ۱۴۵</p> <p>کاوس ۷۳</p> <p>کشیر ۲۱</p> <p>کسانی مروزی ۱۰۰ ، ۵۴</p> <p>کعب بن زهیر ۹۰</p> <p>کمال الدین اسمعیل اصفهانی ح ۳۳ ، ۳۲</p> <p>کمال الدین زیاد اصفهانی ۸۲ ، ۷۵</p> <p>کمیت بن زید الاسدی ۱۴۲</p> <p>کیقباد ۷۳</p> <p>لبید ۱۰۷</p>	<p>عسی ^{علیه السلام} ۹۵ ، ۳۶ ، ۳۵</p> <p>غضائری رازی ۵۱ ، ۳۱ ، ۲۵</p> <p>فخر رازی ۲۸</p> <p>فخر الدین کرکانی ۱۷۹</p> <p>فرخی سیستانی ۶۷ ، ۶۱ ، ۳۵ ، ۳۴</p> <p>۱۲۷ ، ۱۰۳ ، ۸۸</p> <p>فردوسی ۶۷ ، ۶۶ ، ۵۷ ، ۳۸ ، ۳۶</p> <p>۱۱۸ ، ۱۱۲ ، ۱۰۹ ، ۹۸ ، ۹۲ ، ۸۸</p> <p>۱۶۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۲ ، ۱۳۷ ، ۱۳۱</p> <p>فرزدق ۱۴۳ ، ۸۱ ، ۷۷ ، ۹</p> <p>فرعون ۴۶</p> <p>فروغی ح ۸ ح ۸۱ ح ۱۴۵ ح ۱۴۷</p> <p>ح ۱۵۳ ح ۱۷۲ ح ۱۷۷</p> <p>فروزانفر ح ۸۳ ح ۱۰۷</p> <p>فریدون ۱۰۹</p> <p>فضالة بن کعب بن کلدة ۹۷</p> <p>فقیه حنفی ۱۰۸</p> <p>فیروزی مشرفی ۴۶</p> <p>قاسم ۹۳</p> <p>قاضی امام شمس الدین منصور بن محمود الاوزجندی ۵۱</p> <p>قائم مقام فراهانی ۱۷۴</p> <p>قبعثری ۱۱۹</p>
---	--

فهرست اعلام و اسماء رجال و طوائف

۹	ملاّ جلال سیوطی	۱۵۰، ۶۴	لیلی
ح ۲۳	ملك الشعراء بهار	۱۶۷	ماكان كاكي
۲۴	منصور منطقی	ح ۹۹	مجتبی مینوی
۷	منطقی رازی	۱۵۰، ۹۱، ۶۴	مجنون عامری
۱۱۵، ۶۳	منجيك ترمذی	۱۷۳ ۱۰۷، ۸۲	مجیر الدین بیلقانی
۱۷۶	منوچهر	ح ۴۳ ح ۱۰۶	مدرس رضوی
۵۶، ۳۳، ۱۸	منوچهری دامغانی	۱۲۹	محمود بن وهب حمیری
۱۵۱، ۱۰۳، ۹۶، ۹۵، ۷۷، ۷۶		۸۵، ۴۵، ۴۳، ۱۰	محقق سبزواری
۱۰۴، ۹۹، ۷۳، ۷۲، ۲۲	مولوی	۱۵۴	محمود بن علی سمائی مروزی
۱۱۷		۱۳۵، ۶۸، ۳۴	محمود
۱۷۹	نابغه ذبیانی	۱۳۶	محمد بن الفطیحه
، ۲۵، ۲۱، ۱۰، ۹	ناصر خسرو	۲۳	محمد وصیف سجزی
۵۷، ۴۷، ۴۵، ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۳۱		۱۴۷، ۶۵	محمد بن عثمان عتبی
، ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۶، ۶۲، ۵۹		۹۷	محمد عطاری
، ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۷۸، ۷۴		۱۰۱	محمد رشیدی
۱۲۱، ۱۱۳، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۴		۸۶	محسن غزنوی
۱۴۷، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۲۵		۱۶۳	مسیح
۱۵۱		۶۰	مسعود نوکی
ح ۱۶۳ ح ۶۱، ۱۰	ناظم الاطباء	۱۷۲، ۹۴	مسعود سعد سلمان
۷	نزاری	ح ۸۳	مظاهر مصفا
۱۶۷	نصر بن احمد اسمعیل	۲۶	معاویه
۲۱	نظام	۱۰۲، ۱۰۱، ۶۰، ۲۴، ۲۰	معزی

فہرست اعلام و اسماء رجال و طوائف

۳۷	نوح <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۷۰	نظام نیشابوری
۱۶۷	نوح بن منصور	۳۴	نظام الدین میرانی
۱۵۰	وحشی	۵۸، ۵۷، ۵۶، ۲۲، ۱۰	نظامی
ح ۱۱۸ ح ۸۷ ح ۸۰ ح ۷۹ ح ۷۳	وحید	، ۷۳ ، ۷۲ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۲ ، ۵۹	
۱۸۱	وطواط	، ۸۹ ، ۸۷ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۷	
۲۷	ولید بن عبد الملك	، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۱۰۱ ، ۹۹ ، ۹۰	
۴۶	هامان	۱۳۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۱۱۸	
۹	ہشام بن عبد الملك	۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۳ ، ۱۴۱ ، ۱۳۸	
ح ۹۳ ح ۴۲	ہمای	۱۶۳ ، ۱۶۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۲ ، ۱۵۱	
۱۶۵	یاجوج	۱۸۰ ، ۱۷۱ ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۶۵	
ح ۱۰۷	یاقوت حموی	ح ۱۶۸	نظامی عروضی
۱۶۸	یحییٰ نیشابوری	۱۶۵ ، ۱۵۰	نعمان بن منذر ح ۶۱
۱۲۰ ، ۷۲	یزید	ح ۱۳۹ ح ۴۶	نفیسی (سعید)
۱۷۱	یوسف	ح ۴۹	نفیسی (مؤلف شرح الاسباب)
۱۰۴	یوسف ناصر دین	۷۲	نمرود



